بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشگاه تهران

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

موضوع: شاهِ آرمانی ایران باستان

نگارش: علیرضا گندم مالمیری

اُستاد راهنما: سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار

اُستاد مشاور: جناب آقای دکتر فرج الله احمدی

پایان نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد

در رشتهٔ تاریخ

بهمن ۱۳۸۷

University of Tehran
Faculty of literature and Humanities science

Title:

Idealistic king of Old Persian

By: Alireza Gandom Malamiri

Under Supervision of:

Dr. J. Amoozgar.

Advisor:

Dr. F. Ahmadi

A thesis submitted to the Graduate Studies Office in Partial Fulfillment of the Requirements for the degree of M.A. in History

January 2009

چکیده

تاریخ نظام شاهنشاهی ایران پیش از اسلام یکی از موضوعات مهم در تاریخ ایران می باشد؛ به طوریکه بررسیِ توأم با شناخت این تاریخ بدون در نظر گرفتن آن امری غیر ممکن است. شاخصه هایی که آن مقطع به میراث گذاشت هم در تاریخ پس از اسلام ایران قابل اهمیت بود و هم تاریخ اسلام نیز از آن تأثیر پذیرفت. شرایط جغرافیایی ایران پیش از اسلام یکی از مواردی بود که هم از نظر طبیعی و هم از نظر سیاسی در ساختار سیاسی، اقتصادی و نیز اجتماعی و فرهنگی آن تأثیر داشت، به طوری که می توان آن را یکی از عوامل مهم در شکل گیری آئین ها و رسوم اجتماعی مناطق گوناگونِ آن برشمرد. با توجه به پیشینۀ نظام پادشاهی در تاریخ روایی ایرانیان و نوع نظامِ حاکمیتی که دین زرتشتی ترویج می داد، سلسله حکومتهای تاریخ ایران پیش از اسلام از آن تاثیر یافتند و نظام شاهنشاهی را در ادارۀ سرزمین و حکومت خود برگزیدند. در این نظام، در رأس تمام امور شخص شاهنشاه قرار می گرفت؛ مقامی که در نزد ایرانیان پیش از اسلام یک موهبت الهی و شایستۀ نژادگان بود که می بایست این موهبت الهی را از راه دین و داد و خدمت به خلق نگاه می داشت. این در حالی بود این پادشاهان بنابر رسوم دینی و اجتماعی، تربیت و تعلیمی خاص در راستای ادارۀ شاهنشاهی می دیدند تا بتوانند در برطبق اعتقادات، و نیز برآورده ساختن امنیت دینی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی گام بردارند تا سرانجام مملکت را اداره کنند. پادشاهانی که توانستند بر پایۀ این مهم رفتار کنند آرمانی، و شاهانی که غیر از آن عمل می کردند چندان نام و نشانی از خود بر جای نمی گذاشتند.

کلید واژه ها: شاه- ایرانزمین- دین و آئین مزدایی- تربیت و تعلیم- عملکرد.

تقدیر و تشکر

بدون شک برای به ثمر رسیدن نهال جوانی که تازه پا به عرصه جهان مادی گذاشته عوامل زیادی دخالت داشته است. در جامعهٔ بشری این موضوع بسیار ملموس تر است. در این مجال بر خود واجب می دانم از جناب آقای علی اکبر مستقیمی و جناب آقای دکتر حسین ضیاء استادان تاریخ دانشگاه یزد که درطول سال تحصیلی برای من و امثال من زحمت فراوان کشیده اند سپاسگزاری ویژه ای داشته باشم.

اگر راهنمایی های استاد گرانقدر جناب آقای دکتر محمدباقر وثوقی استاد تاریخ دانشگاه تهران نبود چنین موضوعی در ذهن من شکل نمی گرفت؛ همچنین از استاد فرزانه و گرامی سرکارخانم دکتر ژاله آموزگار استاد دانشگاه تهران که با مهر مادری خاصِّ خود قبول زحمت نموده و من را در به انجام رسانیدن این پایان نامه راهنمایی نمودند کمال تشکر را دارم؛ همچنین از استاد گرامی جناب آقای دکتر فرج اللّه احمدی استاد تاریخ دانشگاه تهران که مشاورهٔ این مهم را متقبل شدند و نیز از جناب آقای دکتر روزبه زرین کوب استاد تاریخ دانشگاه تهران که با معرفی فهرست های مقالات خارجی افق جدیدی در چگونگی بهرهمندی از مقالات بر سر راه من قرار دادند تشکر ویژه به جای می آورم. در آخر از ریاست و کارکنان محترم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه یزد و نیز کتابخانه وزیری استان یزد و زرتشتیان محترم بخش فَراشاه(اسلامیه) و شهرستان مهریز از توابع استان یزد کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم.

عنوان **صفحه**

چکیده

کلیات تحقیق

فصل اول: نظام شاهنشاهی ایران پیش از اسلام

۱- پیشینه و بررسی مقام شاهی در تاریخ ایران پیش از اسلام

فصل دوم: نظام طبقاتی در ساختار اجتماعی ایران پیش از اسلام

فصل سوم: جغرافیای ایران پیش از اسلام

فصل چهارم: نقش فَرّ در مشروعیت پادشاهان ایران پیش از اسلام

فصل پنجم: نمونۀ پادشاهان آرمانی اساطیری ایران

فصل ششم: نمونهٔ پادشاهان آرمانی تاریخی ایران پیش از اسلام

فصل هفتم: تربیت و تعلیم پادشاهان ایران پیش ازاسلام

کتابنامه

فهرست جدول ها

فهرست علائم و اختصارات

BAI…………………………………………………. Bulletin of Asia Institute

BSOS……………………………..……..…Bulletin of the school of oriental studies

JA..…………..……..………………..........……..…………journal Asiatiqua

JRAS……………………………..……………journal of the Royal Asiatic Society

SÖAW….Sitzungsberichte der Österreichischen Akademie der wissenschaften

StIr………………………..........…………………………… Studia Iranica

ZDMG……….......…Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

- ✓ برای نشان دادن کتیبه ها از ترکیب دو یا سه نشانه اختصاری با حروف بزرگ و کوچک استفاده شده است.
- ✓ برای اشاره به بندهای کتیبه های مختلف از ارقام استفاده شده که پس از نشانه های اختصاری آمده اند.
- ✓ حروف بزرگ نخست نشانه های اختصاری« گاهی همراه با حروف کوچک یا عددی در بالا» نشان دهنده نام پادشاه است.
- ✓ دومین حرف نشانه ای اختصاری نشان دهنده مکانی است که کتیبه در آنجا کشف شده است.
- ✓ حروف کوچک برای نشان دادن کتیب های مختلف همان پادشاه یا همان مکان به کاررفته اند.
- ✓ اعدادی که به دنبال علامت اختصاری آمده اند بندهای .متن اصلی را نشان می دهند.

A .... اردشیر

Am .... آریارمنه

AR .... اردوان اشکانی

AŠ .... ارشامه

AV .... اوستائی

B .... بیستون

C .... کورش

D .... داریوش

DM .... دینکرد چاپ مدن

E .... الوند

H .... همدان

HA .... حاجی آباد فارس

K .... کعبه زرتشت

Ka .... کرتیر

Medl. P .... پارسی میانه

N .... نقش رستم

OP .... باستان

P .... پرسپولیس

S .... شوش

Š .... شاپور

V .... وان

X .... خشایارشا

Z .... سوئز

کلیات تحقیق

۱).مقدمه

این پایان نامه ضمن بررسی مختصر تاریخ سلسله های ایران پیش از اسلام برآن است تا با برشمردن برخی ازموازین حکومتداری در حکومت های ایران پیش از اسلام، برخی از شاهانی را که به شاهان آرمانی معرفی می شوند را نام ببرد. از آنجایی که تاریخ ایران پیش از اسلام فاصلهٔ زمانی تقریباً (۷۰۰) پیش از میلاد تا (۶۷۲) بعد ازمیلاد را در بر گرفته، و حتی پای تاریخ اساطیری آن را نیز به میان می آورد موضوع ها در هفت فصل ارائه می گردد.

فصل اول کلیاتی پیرامون واژهٔ شاه و نظام پادشاهی در ایران پیش ازاسلام است؛ در فصل دوم دربارهٔ جایگاه شاه درنظام اجتماعی ایران پیش از اسلام و اهمیت دینی آن جایگاه بحث می شود؛ فصل سوم به جغرافیای تاریخی ایران اختصاص دارد و در فصل چهارم از مشروعیت پادشاهان ایران پیش از اسلام و نیز اهمیت فرّ در نزد ایشان مطالبی به میان می آید؛ در فصل پنجم از نمونه پادشاهان آرمانی اساطیری ایران و به دنبال آن در فصل ششم از پادشاهان آرمانی تاریخی سخن به میان می آید و در فصل هفتم از تربیت و تعلیم پادشاهان ایران پیش از اسلام و عملکرد آنان مطالبی ذکر می شود وسرانجام با نتیجه گیری از موارد یادشده این پایان نامه را به اتمام می رسانیم. منابع مورد استفاده شده حتی المقدور بر پایه منابع داخلی است ولی مواقعی که منابع داخلی پاسخ گو نیست از منابع غیر ایرانی نیز استفاده شده است. در پایان سعی بر آن شده با ذکر دلایلی به این نکته برسیم که چرا از برخی پادشاهان ایران پیش از اسلام با عنوان آرمانی یاد می شوند.

۲). بیان مسئله

موقعیت زمانی و مکانی از جمله علل تاثیر گذار در شکل گیری و روند یک پدیده می باشند بنابراین درست به نظر نمی رسد که یک پدیده جدا از شرایط خاص خود مورد بررسی قرار گیرد .نظام شاهنشاهی و شاهِ ایران باستان شاید از جمله مواردی باشند که در این مقوله قرارگرفته اند. چرا که هر زمانی که صحبت از نظام شاهنشاهی و شاه در ایران باستان به میان می آید تصویری از یک حکومت مستبد در ذهن نقش می بندد که گویا در آن جایی برای معنویت و مواردی ازاین دست نیست.

هرچند که در برخی از مقاطع تاریخی شاهنشاه هایی وجود داشتند که بنا بر منابع و ماخذ ایرانی و غیر ایرانی برخی از عملکرد آنان براساس موازین اخلاقی نبود، لیکن گرچه در برخی از معرفت ها تعمیم امور جزئی به کلی درست می باشد ولـی درمـورد معرفت تاریخی مصداق درستی نیست.

شاه هایی مانند دیااکو،حتی کیاکسار و هوخشتره، کورش کبیر هخامنشی، داریوش بزرگ هخامنشی، و نیز آرشک، مهرداد اول و دوم اشکانی، بلاش اول،و در زمان ساسانیان اردشیر بابکان، شاپور اول و دو ساسانی، خسرو انوشروان در تاریخ ایران خواه و ناخواه جاودانه شده اند، این جاودانگی چگونه به وجود آمده است که حتی برخی از مورخ هایی که چندان با ایران رابطه خـوبی ندارند از آنان به نیکی یاد می کنند. بر اساس موارد ذکر شده و با توجه به شرایط جغرافیای ایرانِ پـیش از اسـلام و همچنـین دین زرتشتی و آئین های مرتبط با آن این مسئله در محدوده تاریخی قابل بررسی می باشد.

۳). سوال ها و فرضیه ها

۳-۱- سوال اصلی

مشخصهٔ متمایز کنندهٔ شاهِ آرمانی در تاریخ ایران در دورهٔ پیش از اسلام چه بوده است؟

۳-۲- فرضیهٔ اصلی

شاهان ایران پیش از اسلام بر طبق اصول و موازینی خاص که ریشه در شرایط جغرافیایی-سیاسی و فرهنگی-مذهبی داشت، و نیز آموزش هایی که در چارچوب های مختلف بدان تربیت می شدند بر تخت پادشاهی تکیه می زدند. این پادشاهان بر اساس متون دینی شرایط و وظایف تعریف شده ای داشتند که حتی نمونه ای از پادشاهان نیک را معرفی کرده بود. این شاهان اگر بر طبق این ضوابط دینی و فرهنگی و سیاسی عمل می کردند آرمانی می شدند و اگر این چنین نبودند چندان نام و نشانی از خود بر جای نمی گذاشتند.

۳-۳- سوال های فرعی

۳-۳-۱- کاربرد هریک از منابع ومأخذ ایرانی وغیر ایرانی در پژوهش شاهِ آرمانی کجاست؟

۳-۳-۲- هرگاه مقطع زمانی موضوع تحقیق دربارهٔ ایرانِ باستان است، آیا نباید موقعیت جغرافیایی ایران پیش از اسلام از نظر وسعت، شرایط آب و هوایی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای اقتصادی و جغرافیای فرهنگی مدّ نظر قرار گیرد؟

۳-۳-۳- چرا همهٔ شاهان ایران باستان آرمانی نشدند؟

۳-۳-۴- معیار داوری بین شاهِ خوب وشاهِ بد چیست؟

۳-۳-۵- آئین زرتشتی به عنوان کیش تقریباً رایج در آن مقطع زمانی،در نوع حکومت و نحوهٔ عملکرد آن تاثیر گذار بود.

۳-٤- فرضیه های فرعی

۳-۴-۱-نظام شاهنشاهی ایران باستان هرچند ظاهرا قدرت مطلق به شمارمی رفت ولی برخی عوامل مـادی و غیـر مادی در ساختار قدرت ،آنرا کنترل میکرد.

۳-۴-۲-شرایط جغرافیایی ،سیاسی،اقتصادی،مذهبی و... تاثیر زیادی بر رفتار و نحوه عملکردشاه دارد.

۳-۴-۳-همانطورکه رعایا در قبال شاه وظایفی داشتند شاه هم متقابلاً وظایفی داشت .

۴). بیانِ روش و مراحل انجام کارتحقیق:

براساس موضوع، روش و انجام کار تحقیق توصیفی-تحلیلی بر پایهٔ مطالعات کتابخانه ای می باشد. لیکن برای بهتر روشن شدن موضوعاتی که مربوط به دین زرتشتی است و ریشه در فرهنگ و آئین زرتشتی دارد وشاید منابع و مأخذ به روشنی به آن نپرداخته باشند، تحقیقات میدانی انجام گرفت .بر این اساس در مرحلهٔ اول به گردآوری اطلاعات بر اساس منابع موجود پرداخته شده، دوم طبقه بندی و تنظیم اولیهٔ یافته ها و استخراج اطلاعات اولیه صورت گرفته و در مرحلهٔ بعدی تصفیه و پالایش اطلاعات و حذف مطالب زائد وسپس جمع بندی و در آخر رفع نواقص و اشکال ها و نگارش نهایی.

۵). پیشینهٔ تحقیق

تحت عنوان این پایان نامه و با ماهیتی که از موضوع توضیح داده شده کارهای جسته و گریخته ای انجام شده است؛ ولی کار مفصل و جامعی که بر اساس منابع بومی صورت گرفته باشد، انجام نگرفته است ذبیح الله صفا بنا بر مناسبتی خاص دربارهٔ آئین شاهنشاهی ایران کتابی درسال ۱۳۴۶ به کلیاتی از این موضوع پرداخت. در سال ۱۳۵۵ رضا علومی دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ شاهنشاهی ایران مطالبی نوشت. در سال ۱۳۵۲ فتح الله مجتبایی با تکیه بر منابع کلاسیک یونانی به شاهی آرمانی در ایران باستان پرداخت و سپس در سال ۱۳۵۵سیف الدین نجم آبادی ترجمه کتاب آرمان شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی اثر ولفگانک کناوت که با همکاری خودش نوشته شده بود به این موضوع پرداخت.

مقاله ای نیز تحت عنوان «مقام شاه در ایران باستان » نوشته جواد مشکور در مجموعه مقالات ایشان به نام **نامه باستان** در سال ۱۳۷۸ نیز به این موضوع پرداخته است[۱].

۶). بررسی منابع و مأخذ[۲]

آشنایی و شناخت منابع و ماخذ، یکی از ارکان مهم تحقیق در هر دوره تاریخی است و پژوهش در هر عصری، بنا بر تقدم و تأخر آن عصر به زمان پژوهشگر، مستلزم بررسی نوعی خاص از منابع، مدارک، اسناد و ... است. تفحص در تاریخ ایران پیش از اسلام نیز به علت قدمت، لزوم بررسی منابع مختلفی را ایجاب می کند و دانشهای دیگر مانند باستان شناسی، زبان شناسی و شاخه های مختلف آن، سکه شناسی، مهرشناسی و کتیبه خوانی را، علاوه بر منابع مکتوب آن زمان، به کمک می گیرد. از سوی دیگر به صورت گواهی مسلم و قطعی کتاب تورات درباره وجود کتابخانه و بایگانی سلطنتی در ایران که وقایع را به صورت گزارش روزانه می نوشتند و بایگانی می کردند، خبر میدهد[۳]؛ همچنین با وجود انواع کتیبه ها و لوحه های کشف شده که حتی ریز مطالب مربوط به آن ثبت می شد باز می توان بر این باشیم که ایران پیش از اسلام فاقد منبع تاریخی بوده است؛

۱- برای آگاهی بیشتر از این پژوهش ها ر.ک: کتابنامه در همین پایان نامه.
۲- بنا به تحقیق ارزشمند احمد تفضلی و در مورد مدارک و اسناد تاریخ ایران پیش از اسلام در کتاب ذیل این مبحث بر پایهٔ این کتاب تنظیم شده است:
تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، چ سوم، ۱۳۷۸.
۳- کتاب تذکره تواریخ ایام: کتابهای عزرا، نحمیا، استرو ... .

حال آنکه اگر به عقب تر آن زمان برگردیم با متون گاهانی و نوشته های مرتبط با آن مواجه می شویم که اطلاعات خوبی در بارهٔ تاریخ روایی ایران دارد. به هرتقدیر این گونه نوشته ها یا به علت ازبین رفتن آن و یا به علت مکشوف نشدن آن، در دسترس ما قرار ندارند ولی آثار به جامانده از آن زمان چه منقول و چه غیر منقول، می تواند به ما اطلاعاتی بدهد که اگر با آن نوشته های غیر بومی به قیاس گذارده شوند، تصویری به دست آید که با شاید پرده از حقیقتهایی را بردارد.

۶-۱- منابع تاریخ مادها

از تشکیل و چگونگی امپراطوری بزرگ ماد اطلاعات چندانی در دست نیست. چراکه از زمان ماد ها هیچ نوشته ای به زبان ایرانی بر جای نمانده است اما در نوشته های مورخان یونانی اشاراتی به داستانها و قصه ها و اشعار این دوره شده است آتنئوس[۴] می نویسد که خنیاگران با اوراد خود دلاوری های کورش و جنگ او را با آستیاگ پیش گویی می کردند.نمونه از داستان های حماسی مادی روایت کتزیاس از حوادثی است که منجر به پایه گذاری دولت ماد گردید. داستان استریانگایوس[۵]، که دل به ملکه سکاها به نام زرینیا[۶] بست چون ناکام ماند دست به خود کشی زد از داستانهای عاشقانهٔ دورهٔ مادی بوده است. به طور کلی می توان منابعی که از مادها آگاهی می دهند به دسته های زیر بخش بندی کرد :

٦-١-١- منابع سومری و آکادی قدیم: به سبب تسخیر بین النهرین جنوبی به دست قبایل گوتی که از سرزمین مادها برخاسته بودند و ضمناً به سبب لشکرکشی های سلاطین سومری و آکادی به به فلات زاگرس، قدیمی ترین اطلاعات را که دربارهٔ سرزمینی که بعدها سرزمین ماد نامیده شد به دست می دهد.

٦-١-٢- منابع آشوری: این منابع که به خط میخی است مربوط به هزارهٔ دوم پیش ازمیلاد می باشد، که عموماً مربوط به مراسم و سازمان مذهبی است و تنها به طور کلی نتایج عمدهٔ پیروزی پادشاه را ذکر می کند. در لابه لای این متون به اسامی سرزمین ها و قبایلی که در مشرق آشور زندگی می کردند بر می خوریم به عنوان در مثال در یکی از این کتیبه ها که به نامه هایی به خدا نام گذاری شده است، از لشکر کشی سارگن دوم علیه اوراتو در سال (۷۱۴ق.م) نام می برد که با

4- Athenaeus.
5- Stryangaios.
6- zarinaina.

تاریخ ماد رابطۀ مستقیم دارد. ونیز نامه های بایگانی دولتی پادشاهی آشور نیز که یک نوع گزارش و یاداشتهای سیاسی می باشد اشاره های کوتاهی به سرزمین ماد داشته اند.

٦-١-٣- **منابع پارسی:** سرنوشت سرزمی ماد در زیر سلطۀ شاهنشاهی ایرانی هخامنشی در کتیبه های سه زبانی شاهان ایرانی و بویژه در کتیبه بزرگ داریوش اول بر کوه بیستون منعکس است . در این کتیبه از انقراض قدرت گئومات مغ به دست داریوش سخن رفته است.

٦-١-٤- **منابع یونانی:** یونینیان که دربارۀ منشأ امپراطوری بزرگ حریفان خویش می اندیشیدند، بی اختیار به دوران ماقبل تاریخ ایران زمان هخامنشی مراجعه کرده اند و به اوضاع تاریخ مادها نیز پرداخته اند.به طور کلی می توان اطلاعات پراکنده ای در مورد مادها و پادشاهی و سرزمین ماد در نوشته های مولفان یونانی قرن پنجم پیش از میلاد، یافت. ب عنوان نمونه ظاهراً«هکاته ملطی» و «هارون لامپساکی» و «دیونیس ملطی» که کتابی دربارۀ داریوش اول و ایران نوشته در بارۀ مادی ها نیز سخن گفته اند.ولی برای تنظیم تاریخ مفصل ماد اولین بار در نیمۀ دوم قرن پنجم پیش از میلاد مورخ بزرگ یونانی یعنی«هرودت هالیکارناسی» از اهالی آسیای صغیر، سعی و کوشش کرده است.

۶-۲- منابع تاریخ هخامنشیان

منابع تاریخ ایران در دورۀ هخامنشی ها را می توان به دسته های ذیل بخش بندی کرد:

٦-٢-١- **منابع یونانی:** یونانی ها چون به مدت دویست سال یگانه رقیب ایران در صحنۀ سیاست دنیای آن روزگار بودند. گرچه یونانیان بیشتر در حال جنگ و جدال با ایران بودند تا در صلح و صفا، و نوشته های آنان خالی از تعصب و عاری از جانبداری نیست، با اینهمه اسناد و نوشته های آنان برای شناخت منابع قابل تفحص است.

٦-٢-٢- **منابع آرامی و عبرانی:** پس از فتح بابل و کلده به دست کورش، ایرانیان با بنی اسرائیل در تماس نزدیک قرار گرفتند. کتاب مقدس عهد عتیق که به پیامبران بنی اسرائیل منصوب است، اطلاعاتی راجع به برخی از سازمانهای عهد هخامنشی به ما می دهدکه قابل توجه است. این اطلاعات در قسمتهایی به دست می آید که مربوط به پیامبران زیر است:حجی، زکریا، ملاکی، و پیامبران عهد هخامنشی مانند: حزقیال، اشعیاء،باروخ، نوشته های عزرا، نحمیا،استر و دانیال.

٦-٢-٣-   کتیبه های هخامنشی[۷]**:**مهمترین کتیبه های فارسی باستان عبارتند از

٦-٢-٣-١- کتیبه اریامنه(حدود ۶۴۰ تا ۵۹۰ق.م) که در همدان کشف گردیده

٦-٢-٣-٢- کتیبه ارشام(حدود ۵۹۰ تا ۵۵۹ ق.م) که در همدان کشف گردیده.

٦-٢-٣-٣- کتیبه کورش(حدود ۵۵۹تا ۵۳۰ ق.م): سه کتیبهٔ آسیب دیده از کورش در دشت مرغاب به دست آمده است که در آنها کورش خود را معرفی کرده است.

٦-٢-٣-٤- کتیبه های داریوش: مهمترین کتیبه های داریوش در بیستون است که در آن چگونگی به سلطنت رسیدن و غلبهٔ خود بر بردیای دروغین و شورشیان بیان کرده است. این کتیبه دارای پنج ستون و به سه زبان فارسی باستان، اکدی و عیلامی است.

٦-٢-٣-٥- کتیبه های فارس:از داریوش هفت کتیبه در تخت جمشید به دست آمده که برخی از آنها کتیبه های کوچکی هستند و برخی مفصل. مطالب عمد این کتیبه ها عبارتند از مدح اهوره مزدا، توصیف سرزمین پارس و سرزمین هایی که خراج گزار او بودند، اندرز به فرمان روایان آینده و دعا.

٦-٢-٣-٦- کتیبه های شوش:در شوش ۱۹ کتیبه از داریوش باقی مانده است که مطالب عمومی آن نیز مدح اهوره مزدا، معرفی داریوش، نام سرزمین ای خراج گزار، روش حکومت، شرح برخی از کارهای داریوش و دعا.

٦-٢-٣-٧- کتیبه های سوئز: سه کتیبه از داریوش در سوئز کشف شده که مفصل ترین آن DSc است در۱۲ سطر مشتمل بر این مطالب: مدح اهورا مزدا، معرفی داریوش و دستور حفر ترعه سوئز.

۷- ترجمهٔ کتیبه های هخامنشیان در این پایان نامه بر گرفته از:
- لوکوک،پی یر: کتیبه های هخامنشی، ترجمه: نازیلاخلخالی، تهران، فرزان،چ دوم، ۱۳۸٦.

٦-۲-۳-۸- کتیبهٔ الوند: در الوند در جنوب غربی همدان کتیبه های منسوب به داریوش برجای مانده که احتمالاً این کتیبه به دستور خشایار شاه نگاشته شده است.

٦-۲-۳-۹- کتیبهٔ همدان: کتیبه ای بر روی لوحه ای طلا و نقر مشتمل بر معرفی داریوش و سرزمین های تحت سلطهٔ او.

٦-۲-۳-۱۰- کتیبه های خشایارشا: از خشایار شا کتیبه هایی در تخت جمشید ، شوش، وان و همدان به دست آمده است. مطالب کلی این کتیبه ها نیز به مانند کتیبه های داریوش است و لی در برخی از این کتیبه ها موارد دیگری نیز نوشته شده است مانند XPf که خشایار شا چگونگی جانشینی خویش را ابراز داشته و نیز ویران کردن پرستشگاهایی که خدایان مطرود و اصلاح کارهای نادرستی که در آن مکان انجام می گرفته، این کتیبه از جهت پی بردن به سیاست دینی این پادشاه نسبت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر اهمیت دارد..

٦-۲-۳-۱۱- کتیبه های اردشیر اول(حدود ۴۶۵ تا ۴۲۴ق.م): از اردشیر اول کتیبه ای در ۱۱ سطر در تخت جمشید باقی مانده است.

٦-۲-۳-۱۲- از دیگر شاهان هخامنشی مانند داریوش دوم در شوش، اردشیر دوم در شوش و همدان،ارشیر دوم یا سوم؟ در تخت جمشید کتیبه های کوچکی، که تقلیدی از شاان قبلی است به دست آمده که مضمون آنها غالباً ستایش اهورا مزدا، معرفی شاه و ذکر بنای کاخی یا اتمام بنای نا تمام آن است.

٦-۲-۳-۱۳- علاو بر کتیبه ها و لوح ها، بر روی سنگ وزنه و روی سکه ها و گِل های پخته و بعضی ظروف نیز نوشته هایی به فارسی باستان بر جای مانده است.

٦-۲-٤- منابع فارسی-عربی: با توجه با نوشته هایی که از این دست موجود است می توان به منابعی که گزارشهای مبنایی برای سایر منابع از این دست را فراهم می کنن را نام برد؛به عنوان مثال:

الف). شاهنامه ابوالقاسم فردوسی.

ب). منظومه ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی

ج). مروج الذهب و معادن الجوهر و التنبیه و الاشراف نوشتهٔ مسعودی.

د). روضه الصفا نوشتهٔ میرخواند.

ه). تاریخ الامم و الملوک نوشتهٔ طبری.

٦-٢-٥- نوشته های پهلوی: درست است که تاریخ کتابت اکثر این نوشته به دوران بعد از اسلام برمی گردد ولی گزارشاتی در برخی از آنها است که به تاریخ هخامنشی ها مربوط است مانند:

الف). زند اوستا که تفسیری بر اوستای زند است.

ب). یادگار زریران که نوعی کتاب از مجموعه ادبیات به زبان پهلوی است.

ج). درخت آسوریک که به نظم نوشته شده است.

د). نامه تنسر نوشته موبد تنسر به یکی از سران حکومت مازندران که وضع سیاسی و اجتماعی زمان خود را شرح می دهد.

۶-۳- منابع تاریخ اشکانیان

هیچ نوشته ای ادبی به زبان پارتی چه دینی و چه غیر دینی از دوران اشکانیا به جای نمانده است. ولی با توجه به معاصر بودن وقایع نگاران یونانی و رومی آن مورخان در ضمن بیان حوادث تاریخی روم قدیم به تاریخ و وقایع روگار اشکانی اشاره کرده اند. به طور کلی منابع این دوران را می توان چنین تقسیم بندی کرد:

٦-٣-١- منابع مورخان یونانی و رومی

٦-٣-١-١- یگانه منبع مهمی که از منابع کلاسیک یونانی و رومی در دست است تلخیصی است که یوستی نوس از کتاب گمشدهٔ تروگوس پومپوس برای ما به جا گذاشته است. هرچند که این کتاب خالی از اشتباه نیست ولی بهترین و مفصلترین اثری به حساب می آید که از دورهٔ اشکانیان به دست ما رسیده است.

٦-٣-١-٢- کتاب دیگر تاریخ پلوتارکوس است که دربارهٔ جنگهای کراسوس و سورنا در زمان اُرُد پادشاه اشکانی سندی منحصر به فرد به شمار می رود.

٦-٣-١-٣- استرابون و آمیانوس مارسلینیوس از کشور پارت و تقسیمات جغرافیایی آن اطلاعات مفیدی به جای گذاشته اند.

٦-٣-١-٤- سیسرون سیاستمدار قدیم روم در نامه هایی ک به دوستان خود نوشته و گزارشهایی که برای سنای روم فرستاده از حوادث روزانه ای که در مشرق در حین اختلاف مرزی بین ایران و روم می افتاده ، اطلاعات سودمندی بر جای گذاشته است.

٦-٣-١-٥- مورخ یهودی یوسفوس فلاویوس در تاریخی که دربارهٔ قوم خود ملت یهود نوشته به تاریخ اشکانی اشارات زیادی کرده است.

٦-٣-١-٦- کتاب تاسیتوس مورخ رومی بر قسمت طولانی از تاریخ اشکانیان بویژه وقایعی که بر اثر جنگهای کربولو با آن دولت اتفاق افتاده مأخذ مهمی به شمار می رود.

٦-٣-١-٧- تواریخ ارمنی با اینکه مشتمل بر افسانه و خرافات بسیار است، مطالبی در آن وجود دارد که دیگر منابع فاقد آنها است.

٦-٣-٢- منابع عبری

کتب دینی یهود که در آنها جسته و گریخته راجع به اشکانیان مطالبی آمده، از منابع تاریخ اشکانی به شمار می رود. چنانکه در تورات سفر میکاءِ نبی می توان استنباط هایی دربارۀ نحوۀ سیاست سلوکیان و پادشاهان اشکانی در سوریه و فلسطین کرد.

کتاب تلمود یکی دیگر از کتب یهودیان است که مشتمل بر تلمود بابلی و تلمود اورشلیمی است. در این کتاب به روابط یهود با اشکانیان اشاره شده و از فحوای آن کتاب برمی آید که یهودیان روی هم رفته طرفدار اشکانیان بر ضد تسلط رومیان بر فلسطین بوده اند.

٦-٣-٣- منابع اسلامی

از منابع مکتوب در مرحلۀ آخر کتابهای تاریخی عربی و اسلامی قرار دارد. در این کتب اطلاعات راجع ب اشکنی ها کم است. سبب این است که مورخان قرون اولیه اسلامی که اطلاعات خود را از خداینامه ها و شاهنامه های قدیم گرفته اند، مانند مراجع خود موبدان زرتشتی از اشکانیان اطلاح صحیحی در دست نداشتند و دوران اشکانی را غالباً با دورۀ اسکندر و جانشینان او در هم آمیخته، دورۀ ملوک الطوایفی نام نهاده اند، و آن دورۀ بسیار طولانی را به تقلید نویسندگان قدیمتربه دویست سال رسانیده اند. تنها مطلبی که میتوان از مجموع گفته های ایشان مورد استفاده قرار داد جزئیاتی است که دربارۀ سقوط شاهنشاهی اشکانی که مربوط به تأسیس شاهنشاهی ساسانی می شده و نیز بعضی از اسامی و القاب و برخی از اشارات به سازمانهای دولتی اوایل ساسانی است که میراث حکومت پیشین ایشان یعنی اشکانی بوده است.

٦-٣-٤- کتیبه های اشکانی

کتیبه های اشکانی اعم از سنگ نوشته و چرم نوشته و سفال نوشته و فلز نوشته و غیره همه به خط منفصل یا خط کتیبه ای پارتی است و در میان آنها، آثار بازماندۀ متعلق به حکومت اشکانیان اندک است. مهمترین کتیب های پارتی، چه از دورۀ اشکانی و چه از دورۀ ساسانی عبارتند از:

**٦-٣-٤-١-	آثار نسا:** سفال نوشته هایی در کاوش های شهر نسا نزدیک عشق آباد، پایتخت قدیم شاهان اشکانی در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی، به دست آمده که تاریخ نگارش بیشتر آنها سدهٔ اول پیش از میلاد است. این نوشته ها بر روی کوزه هایی بود است که برای حمل شراب از آنان استفاده می شده و شامل نام های اشخاص، جای ها، وزن و تاریخ دقیق است بعضی سفال شکسته ها به عنوان پیش نویس نامه نیز به کار می رفته است.

٦-٣-٤-٢- آثار **جنوب ترکمنستان:** نوشته های روی سفال های بدست آمده از جنوب تر کمنستان مشتمل بر نام های صاحبان این ظروف است. برخی از آنها سند داد و ستد و یا پیش نویس نامه استو در یکی از آثار دعایی نوشته شده و دیگری یاداشتی است دالٍ بر مقدار پولی که در آن ظرف بوده همرا با ذکر صاحب آن.

**٦-٣-٤-٣-	بنجاق اورامان:** سه سند معامله مربوط به فروش دو تاکستان که بر پوست آهو نوشته شده، در اورامان کردستان پیدا شده است و اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می شود.دو سند از این سه سند ب خط یونانی بوده و هر دو تاریخ سلوکی دارند و در پشت یکی از آنها چند کلمه ای به زبان و خط پارتی نوشته شده که خلاصهٔ متن یونانی است و احتمالاً تاریخ نگارش آن نسبت به متن یونانی جدیدتر است. سند سوم به زبان و خط پارتی است و تاریخ اشکانی دارد. خط پارتی این متن به خط سفالینه های نسا شباهت دارد.

**٦-٣-٤-٤-	کتیه پارتی بر مجسمه هرکول:** مجسمه ای برنزی از هرکول در سال ۱۹۸۴ در عراق کشف شد که بر آن کتیبه ای به دو زبان پارتی و یونانی حک شده است.که احتمال داده می شود که به زمان بلاش چهارم تعلق داشته باشد. بر اساس نوشته پارتی این مجسمه را بلاش پس از پیروزی بر مهرداد و بیرون راندن او از میشان، از این ناحی خارج کرده و آن را به معبد آپولو هدیه کرده است.

**٦-٣-٤-٥-	سنگ نوشته شوش:** بر روی سنگ مزار قائمی در شوش کتیبه ای شش سطری ب دستور اردوان چهارم آخرین پادشاه اشکانی برای خواسگ شهربان شوش کند شده است.

**٦-٣-٤-٦-	سنگ نوشته های کال جنگال:** چند کتیبهٔ کوچک در کال جنگال نزدیک بیرجند در خراسان جنوبی به دست آمده است که احتمالاَ از نیمهٔ قرن سوّم میلادی و متعلق به شاهزادگان اشکانی است.

٦-٣-٤-٧- کتیبه های لاخ مزار: در سال ۱۳۷۱ چند کتیبهٔ آسیب دیده در لاخ مزار در ۲۹ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند کشف گردید. این کتیبه ها که هنوز درست خوانده نشده از نظر خط شبیه به خط کتیبه های کال جنگال و احتمالاً همزمان با آن اثر است.

٦-٣-٤-٨- آثار دوراُروپوس: در میان آثار کشف شده در شهر دورااروپوس در ساحل رود خانهٔ فرات در سوریهٔ کنونی، نزدیک مرز عراق، علاوه بر فارسی میانه، آثاری نیز به پارتی پیدا شده که مشتمل است بر چند دیوار نگاره، نوشته های روی سفال شامل فهرستی از نام های اشخاص و نامه ای بر روی تکه ای پوست.

٦-٣-٥- مسکوکات اشکانی: باید دانست که ضرب مسکوکات با ذکر تاریخ که از زمان اشکانیان به دست ما رسیده، اندکی پس از استقرار ایشان در بین النهرین آغاز شده و بعد از چندی تعداد آن سکه ها رو به فزونی نهاد. این مسکوکات قدیمیترین سند برای تعیین تاریخ قطعی سنوات دورهٔ اشکانیان است. شاهان اشکانی تا مدتها نام خود را بر روی سکه ها به یونانی می نوشتند و کلمه فیلهلِن به یونانی روی آن دیده می شود. اما از زمان پادشاهی بلاش اول زبان و خط پارتی به کار رفته است. در روی سکه های مسی شاهان محلی ایلام در قرن اول و دوم میلادی نیز ظاهراً نوشته های پارتی دیده می شود.سکه هایی نیز در مجاورت مرزهای هندوستان نیز بدست آمده که نقوش برخی از آنها به مانند نقوش سکه های اشکانی می باشد.

۶-۴- منابع تاریخ ساسانیان

٦-٤-١- <u>کتیبه ها و نقوش برجسته</u>

٦-٤-١-١- کتیبه های دولتی

٦-٤-١-١-١- کتیبه اردشیر اول ساسانی در نقش رستم: این کتیبه به سه زبان نوشته شده و حکایت از مشروعیت بخشیدن پادشاهی اردشیر از سوی اهوره مزدا دارد.

٦-٤-١-١-٢- سنگ نوشته اَبنون: این کتیبه در برم دلک در ده کیلومتری شیراز بدست آمده که چهار تصویر با اسامی آنان در چهار طرف پایهٔ آتشدانی آمده است که نام اردشیر بابکان و شاپور ساسانی نیز در بین آن دیده می شود.

٦-٤-١-١-٣- کتیبۀ شاپور اول در نقش رجب: این کتیبه به سه زبان نوشته شده وصحنه پیروزی شاپور اول ساسانی را بر والریانوس امپراطور روم نشان می دهد.

٦-٤-١-١-٤- کتیبه شاپور اول در حاجی آباد فارس: این کتیبه نیز به دو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی است که حکایت تیرانداختن شاپور اول پادشاه ساسانی دارد.

٦-٤-١-١-٥- کتیبۀ شاپور اول در تنگ براق: کتیبه ای به دو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی نوشته شده و موضوع آن همان حکایت تیرانداختن پادشاه می باشد .این کتیبه در غرب آباده شیراز بدست آمده است.

٦-٤-١-١-٦- کتیبۀ شاپور اول در نقش رستم: این کتیب بر دیوار کعبۀ زرتشت به سه زبان نوشته شده است مطالب کتیبه شامل: استان ای کشور، شرح اولین نبرد شاپور با گردیانوس امپراطور روم، دومین لشکر کشی شاپور به روم و نام بردن از شهرهای بدست آورده،لشکر کشی سوم و به اسارت در آمدن والریانوس و ذکر شهرهای به دست آورده،ذکر آتشکده هایی که شاپور برپا داشته است.

٦-٤-١-١-٧- کتیبۀ شاپور اول در نقش رجب: کتیبه ای سه زبانه به همرا نقش برجسته ای که که شاپور را به همراه ملازمان خود نشان می دهد.

٦-٤-١-١-٨- آثار دورا اروپوس: که شامل نوشته هایی به زبان و خط پهلوی ساسانی بر روی دیوار کنیسۀ این شهر و نیز سفال نوشته ها و پوست نوشته ها است که حکایت از تصرف این شهر به دست ساسانیان حتمالاً زمان شاپور اول، می کند.

٦-٤-١-١-٩- کتیبۀ اَپسای دبیر: این کتیبه در بیشابور نزدیک کازرون کشف شده است که به دستور دبیر شاپور اول ساسانی به نام اپسا به دو خط پهلوی و پارتی نوشته شده.

٦-٤-١-١-١٠- کتیبه های کرتیر: از کرتیر موبد زمان ساسانی چهار کتیبه در نقش رجب،کعبۀ زرتشت، سر مشهد، و نقش رسم به دست آمده است که اهمیت خاصی دارد. در این کتیبه ها کردیر شرح پارسایی خود و خدماتی که به کشور ایران در زمان شاپور اول، هرمزذ اول، بهرام اول، وبهرام دوم نموده بیان کرده است.

٦-٤-١-١-١١- **کتیبهٔ نرسه در پایکُلی:** این کتیبه به دو زبان پهلوی و پارتی نوشته شده که حکایت از جنگ نرسه پادشاه ساسانی با بهرام سوم است و به تفضیل اطاعت بزرگان را نسبت به پادشاه بیان می دارد.

٦-٤-١-١-١٢- **کتیبهٔ نرس در بیشابور:** در بیشابور زیر نقش بهرام اول کتیبه ای وجود دارد که در اصل نام این پادشاه را در بر داشته است، ولی بعداً برادر او نرسه بجای بهرام نام خود را نگاشته است.

٦-٤-١-١-١٣- **کتیبهٔ شاپور سکانشاه:** کتیبه ای در مدخل جنوبی کاخ تچره تخت جمشید به زبان پهلوی است که به یاد بود ملاقات شاپور سکانشاه با شاپور دوم شاهنشا ساسانی و دیدارش از صد ستون نگاشته شده است.

٦-٤-١-١-١٤- **کتیبه های شاپور دوم و سوم ساسانی در طاق بستان:** دو نقش برجسته که در سمت راست شاپور دومساسانی و در سمت چپ شاپور سوم ساسانی به تصویر درآمده اند. مطالب این کتیبه ها حاکی از اسامی و القاب این پادشاهان و پدر و جد آنها است.

٦-٤-١-١-١٥- **کتیبهٔ مهر نرسی:** در نزدیکی فیروزآباد کتیبه ای بنا به یاد بود بنای پلی در شیراز به دستور مهر نرسه که در زمان سه پادشاه ساسانی یعنی یزد گرد اول، بهرام گور و یزدگرددوم مقام وزارت را عهده دارد بود، نگاشته شد.

٦-٤-١-١-١٦- **کتیبه هایی که در خارج قلمرو کنونی ایران به دست آمده که آسیب فراوانی دیده اند:**۱- کتیبه ترمذ در جنوب شرقی ازبکستان.۲- کتیبه های درهٔ سند علیا. در شمال پاکستان بیش از ۶۷۰ سنگ نوشته کوچک به زبان های ایرانی میانه کشف شده اند که از میان آنها دو کتیبه به پارتی، دو تا به پهلوی و ده تا بلخی و بقی همه سغدی است.

٦-٤-١-٢- کتیبه های خصوصی

بیشتر کتیبه های خصوصی به خط تحریری همانند خط به کار رفته در کتابهای پهلوی، نگاشته شده است و اغلب آنها متعلق به اواخر دورهٔ ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی است.کتیبه ها غالباً دارای سطر ها کوتاه شامل چند کلمه است و از این رو آنها را کتیبه های عمودی نیز می نامند. این کتیب ها بیشتر نوشته های یادبودی هستند مانند کتیبه هایی که به عنوان یاد بود تعلق ملکی به شخصی یا احتمالاً وقف آن یا باز دید گروهی از مکانی نگاشته شده اند.عمده ترین این کتیبه ها عبارتند از:

۱- دو کتیبه در مقصود آباد در مرودشت فارس.۲- کتیبه های تنگ خشک در سیوند فارس.۳- تنگ کَرَم در فسا.۴- کتیبه بیشابور.۵- کتیبه ای در نقش رستم.۶- کتیبه کوه حسین در نقش رستم.۷- کتیبه های در بند ققفاز.۸- کتیبه های بیستون و کنگاور.۹- کتیبه قلعهٔ بهمن در آبادهٔ فارس.۱۰- نوشته ای روی صلیب یافت شده از هندوستان.۱۱- کتیبه های غارهای کانهری در نزدیکی شهر بمبئی در هندوستان.۱۲- لوح مسی کویلون در جنوب هندوستان.۱۳- کتیبه روی چوب صندل به دست آمده از معبد بودایی در ژاپن.

٦-٤-١-٢-١- گروه دیگر از کتیبه های یاد بودی نوشته های سنگ مزار هستند؛ که به این قرار اند: ۱- کتیبه اقلید در فارس.۲- کتیبه های تخت طاووس در استخر.۳- کتیبه های کازرون و بیشابور۴- کتیبه های باغ لَردی در سیدون فارس.۵- کتیبه های صخره شاه اسماعیل در نزدیکی نقش رستم.۶- کتیبه های پاسارگاد.۷- کتیبهٔ تنگ جلو.۸- کتیبه استانبول. ۹- کتیبهٔ پهلوی شیان بدست آمده از چین.۱۰- کتیبهٔ برج رادکان در کُردکوی.۱۱- کتیبهٔ برج لاجیم در سواد کوه علی آباد فارس.۱۲- کتیبهٔ برج رِسگِت در استان فارس.

٦-٤-٢- پاپیروس نوشته ها و پوست نوشته ها

از دوران ساسانی نوشته هایی بروی پاپیروس و پوست در دست است. قدیم ترین پوست نوشته آثار مکشوفه در دورا اروپوس است که پیشاز این از آنها یاد شد. آثار متأخرکه همه به خط پهلوی متصل نوشته شده، متعلق به اواخر دورهٔ ساسانی است.

الف). مجموعه ای از آنها مربوط به سالهای ۶۱۹ تا ۶۲۸ میلادی است. در این زمان خسرو پرویز مصر را به تصرف در آورد.گرچه در این نوشته ها تاریخی به جز نام ماه و روز ذکر نشده، اما نام های جغرافیایی و مطالب آن ها ارتباطشان را با لشکر کشی مصر مسلم می کند. این مجموعه بیشتر نامه های دیوانی هستند که از سوی صاحب منصبان ایرانی نوشته شده اند و از جهت پی بردن به شیوهٔ نامه نگاری دوران ساسانی اهمیت زیادی دارد.علاوه بر آن در آنها بعضی مناصب و جای نام ها نیز ذکر شده است.

ب). مجموعهٔ دیگر پوست نوشته ها که در ایران به دست آمده دارای تاریخ هایی میان ۲۹و ۳۵ است و احتمالاً مبدأ آن آغاز سلطنت خسرو دوم پرویز (۵۹۱م) بوده است. این مجموعه بیشتر اسناد تجاری و اقتصادی است .

٦-٤-٣- سفال نوشته ها: تعدادی از سفال نوشته ها در کاوش ها باستان شناسی در ناحیهٔ ورامین و چال طرخان عشق آباد نزدیک ری و قصر ابونصر نزدیک شیراز و مواضع گوناگون در جنوب ترکمنستان بدست آمده که مطالب آن در حکم اسناد اقتصادی و یا پیش نویس نامه ها و یا یاداشتهای روزانه و مانند آنها است. اهمیت سفال نوشته ها خصوصاً از جهت در برداشتن نام ها خاص و القاب و گاهی نام جای ها و واژه های مربوط به غلات و نوشیدنی ها می باشد.

٦-٤-٤- فلز نوشته ها: تعدادی از جام های نقره ای دارای نوشته های کوتاهی به خط پهلوی است. این نوشته ها مشتمل بر نام صاحب جام و پدر او و وزن آن است.در این نوشته ها غالباً عنوانی برای صاحبان آن ذکر نمی شود و این خود شاید دلیلی بر این باشد که این جام ها در اصل متعلق به بزرگان دولت ساسانی بوده و بعد ها به دست اشخاص پائین مرتبه افتاده و این نوشته ها به دستور آنان حک شده است.

٦-٤-٥- مسکوکات ساسانی: سکه های ساسانی برای تاریخ این عهد بسیار مهم است از آنجا که سلاطین ساسانی هریک تاج مخصوصی داشته اند، می توانیم از روی این سکه ها در حجاری هایی که دارای خط نیستند پادشاهان را بشناسیم. از سوی دیگر مطالب و اشکال پشت و روی سک ها بسیار حائذ اهمیت هستند چراکه منبع خوبی برای تاریخ دینی دوره ساسانی نیز می باشد.

٦-٤-٦- مهره ها و مهرواره ها: تعداد بسیاری از مهره های ساسانی، که از سنگهای گرانبهایی ساخته شده اند در دست است بسیاری از آنها دارای نقوش و بعضی دارای نوشته است. این نوشته ها شامل صاحب مهر و نام پدر و در مواردی عنوان و منصب وی است. تعدادی از انها مربوط به روحانیون زرتشتی است. مهرواره ها را از گِل پخته درست می کردند و در آنها سوراخی می نهادند. نامه ها و اسناد را پس از پیچیدن با ریسمان و غیره با این مهر واره ها می بسته اند و به اصطلاح امروز مهر و موم می کردند. در بعضی مهر ها جملات اندرزی نیز دیده می شود.

٦-٤-٧- متون پهلوی. این متون شامل کتابها و رساله هایی به زبان پهلوی و تفسیر متون اوستایی است . این آثار متضمن مطالب قدیمی که مربوط به تاریخ اساطیری نیز هست، و زبان آن مربوط به اواسط و یا اواخر عصر ساسانی است که توسط پیروان و موبدان زرتشتی در قرون نخستین اسلامی به کار برده می شده است.

در تنظیم و تألیف متون پهلوی، علاوه بر آثار مکتوب موجود در آن زمان، از روایات شفاهی نیز استفاده شده است از مجموعه کلیه این طبقه بندیها این نتیجه به دست می آید:

٦-٤-٧-١- ترجمه ها و تفسیرهای اوستا به پهلوی (زند).

٦-٤-٧-٢- متون دینی: ١.دینکرد ٢.بندهش (بند هشن) ٣.گزیده های زادسپرم ۴.دادستان (داتستان) دینیگ ۵.روایات پهلوی.

٦-٤-٧-٣- متون فلسفی وکلامی: ١.شکند گمانیگ وزار(ویچار) ٢.پس دانشن کامگ ٣.(ماتیکان) گجستگ ابالیش.

٦-٤-٧-٤- متون مربوط به الهام، پیشگویی و تخیلی:١.اردویرازنامه (اردویراف نامک) ٢.زند و همن یسن ٣.جاماسب نامه ۴.یادگار جاماسب (اویاتکارجاماسپیک) ۵. آمدن شاه بهرام ورجا وند)

٦-٤-٧-٥- اندرزها: اندرزهای آذربد مهرسپندان ٢.اندرز بزرگمهر (ورزگمهر) (بزرجمهر) ٣.اندرز اوشنر دانا ۴.اندرز خسرو قبادان(کواتان) (کواذان) و ایدک ۵.اندرز دانایان به مزدیسنان ۶.اندرز پوریوتکیشان ٧.اندرز دستوران به بهدینان ٨. اندرز بهزاد فرخ پروز ٩.خیم وخرد فرخ مرد ١٠ پنج خیم آسرونان ١١.داروی خرسندی ١٢.مینوی خرد.

٦-٤-٧-٦- مناظرات: یوشت فریان ٢.درخت آسوریگ.

٦-٤-٧-٧- متون تاریخی وجغرافیایی: ١.کارنامک اردشیر بابکان (پاپکان) ٢.خدای نامه (خوتای نامک) (خوذ ای نامک) ٣ شهرستانهای ایران.

٦-٤-٧-٨- متون مربوط به کشورداری: ١.نامه تنسر ٢.عهد اردشیر ٣.کارنامه انوشروان ۴.آیین نامک ۵. تاج نامک ۶. گاه نامک ٧. پیشینیگان نامک.

٦-٤-٧-٩- متون قضایی و قوانین دینی: ١. مادیگان هزار دادستان (ماتیکان هزار دادستان) ٢. شایست نا شایست ٣. روایات آذرآتور فرنبغ ۴.روایات فرنبغ سروش ۵. روایات امید ۶. پرسشنی ها ٧. دستوران.

٦-٤-٧-١٠- متون علمی: ١. زیج شهریاران ٢. کتاب اندرز گر.

٦-٤-٧-١١- فرهنگ نامه ها: ١. فرهنگ اویم ایوک ٢. فرهنگ پهلویک

٦-٤-٧-١٢- متون کوچک تعلیمی و آموزشی: ١. چترنگ نامه ٢. عجایب سگستان ٣. ماه فروردین روز خرداد.

٦-٤-٧-١٣- متون منثور: ۱.هزار افسان ۲. بلوهر و بوذا سف ۳. سند باد نامه ۴. کتاب مروک ۵. وامق عذرا ۶.کلیله و دمنه.

٦-٤-٧-١٤- متون منظوم: ۱. درخت آسوریک ۲. یادگار زریران ۳. ویس و رامین.

در منابع یاد شده فوق به خوبی می توان گاه به صورت مستقیم و گاه نیز غیر مستقیم مطالبی در باره تاریخ ایران استخراج کرد. مثلاً در کتاب های هشتم و نهم دینکرد مطالبی درباره تاریخ تمدن ساسانیان بدست می آید[۸].

پس بر اساس منابع اطلاعاتی موجود برای پژوهش درتاریخ ایران پیش از اسلام می توان به این منابع رجوع کرد:

۱. آثار باستان شناسی؛ یعنی آثاری که از تمدن های ماقبل تاریخ ایران و آسیای میانه از زیر خاک کشف گردیده است. مانند آثار مکشوفه از تپه های سیلک کاشان، تورنگ، چشمه علی، شوش، حسنلو و ... .

۲. سکه و انگشترها و مهره ها و وزنه هایی که از روزگاران قدیم از پادشاهان ایران باستان به جا مانده است

۳. کتیبه هایی که در عصر هخامنشی به امر پادشاهانی چون داریوش و خشایارشا به زبان فارسی باستان بر دل کوهها و عمارات بر سنگ نوشته شده و یا بر لوحه های زرین و سیمین و غیره نقش گردیده و به زبان های بابلی و عیلامی و گاهی به آرامی نیز ترجمه گردیده است است. در عصر اشکانی و ساسانی کتیبه ها را به زبانهای پهلوی ساسانی و اشکانی و یونانی و یا هر سه نوشته اند. این کتیبه ها از منابع معتبر تاریخ ایران پیش از اسلام شمرده می شوند.

۴. نوشته های مورخان یونانی، رومی، ارمنی و کلدانی که معاصر پادشاهان هخامنشی و سلوکی و اشکانی و ساسانی بوده و اغلب ناظر وقایع تاریخ ایران بوده اند. از این رو، قول ایشان از نظر برخی از محققان به طور کلی معتبر است. مانند: نوشته های هرودت، گزنفون و کتزیاس.

۵. از کتب پهلوی به زبان پهلوی ساسانی چند کتاب باقی مانده که خط آنها جز شباهت مختصر، تفاوت زیادی با خط کتببه ها دارد. کتب مزبور اغلب کتب دینی، افسانه و داستان است. جز دو سه کتاب از آنها که قبل از اسلام و در زمان ساسانیان نوشته شده، مابقی کتب پهلوی در دوره اسلامی و اغلب در قرن سوم و چهارم هجری قمری نگاشته شده اند.

۸- برای آگاهی از پزوهش های مرتبط با ترجمهٔ متون اوستایی و پهلوی ر.ک: کتابنامه در همین پایان نامه.

اطلاعات این کتاب ها علاوه بر مسائل دینی و ادبی و زبان شناسی، از لحاظ تاریخ اجتماعی نیز قابل توجه است هرچند که غالباً به افسانه و اساطیر آیخته است ولی از لحاظ اینکه در آنها مطالبی که دارای زمینه هایی تاریخی اند نیز قابل توجه هستند.

۶. رواياتی که از ایران در ادبیات و تواریخ و سیاحتنامه های اقوام قدیم غیر از یونانی و رومی و عرب موجود است. مانند اطلاعاتی که مورخان و سیاحان چینی و هندی در روزگاران قدیم از ایران داده اند.

۷. روایاتی که از ایران قدیم در کتب دینی یهود و نصارا چون تورات و انجیل و دیگر کتب دینی ایشان چون اعمال رسولان به سریانی مسیحی آمده است

۸. کتاب **ودا** مخصوصاً **ریگ ودا** که از زمان باهم زیستن آریایی های ایرانی و هندی یاد می کند.

۹. متون اوستایی که گذشته از مباحث دینی، ما را از آداب و رسوم ایران باستان آگاه می سازد. اشارات مربوط به تاریخ سیاسی گاه به ندرت پیش می آید، اما از لحاظ تاریخ اجتماعی–فرهنگی همراه با تحلیل و تجزیه به کمک منابع دیگر از جمله بینش اساطیری به خوبی نکات بسیاری را روشن می کند.

۱۰. نویسندگان اسلامی اعم از عرب و ایرانی که تاریخ ایران در زمان ساسانیان را از قول ایرانیانی که نزدیک به عهد ساسانی بودند، روایت کرده اند یا اینکه مستقیماً از منابع پهلوی و زرتشتی مانند **خدای نامه** و غیره استفاده کرده اند. قول این مورخان در مورد ایران قبل از ساسانی گاه آمیخته با اساطیر و افسانه است و از این لحاظ می توان نوشته های معاصران دیگر را به یاری گرفت، اما اغلب روایات ایشان دربارهٔ ساسانیان و رسوم و آداب ایشان از قول نویسندگان اسلامی است[۹] که از بسیاری جهات می تواند قابل توجه باشد.

۹- چون عصر ساسانی متصل به زمان اسلام و حمله اعراب است و آثار ساسانی تا چند قرن پیش از سقوط آنان هنوز موجود بوده است

فصل اول

نظام شاهنشاهی ایران پیش از اسلام

۱) پیشینه و بررسی مقام شاهی در تاریخ ایران پیش از اسلام.

۲) الگوی شاهی درکیش زرتشتی.

۳) آرمان گرایی وحکومت آرمانی.

۱- پیشینه و بررسی مقام شاهی در ایران پیش از اسلام

۱-۱- ریشهٔ لغوی شاه

در طول تاریخ ایران پیش از اسلام نظام حکوتی رایج در آن، نظام شاهنشاهی و در رأسِ هرمِ قدرت شخص شاهنشاه بود. با توجه به بحث هایی که در مورد بومی بودن یا نبودن و خصوصیات این نظام ارائه شده است برآن هستیم تا با ریشه یابی به ویژگی های خاص آن نظام، در ایران پیش از اسلام بپردازیم.

قاموس زبان های هند و اروپایی از آن حکایت دارد که نهادهای وابسته به دربار از دوران بسیار قدیم وجود داشته اند. واژه ای که بر شاه اطلاق می شود تا منتهی الیه قلمرو گسترش زبان های هند و اروپایی حفظ شده است: لاتینی«rex»، زبان گل ها[۱] درغرب«rix»، سانسکریت «-rāj(a)» در شرق.

این واژه از ریشهٔ «-règ» مشتق شده است که معنی درست آن رهبری کردن است. شاه از قرار معلوم از امتیازات سیاسی و دینی برخوردار بوده است. پس این واژه از واژگان قدیمی هند و ایرانی گرفته شده و به معنای فرمان دادن و رهبری کردن می باشد،[۲] در فرهنگهای لغت فارسی شاه به معنی مَلِک و کسی که بر کشوری پادشاهی کند آمده است. در اوستا نیز «Sasəar» بوده است که به معنی حکمران است. در اوستا واژهٔ «xSaəra» هم برای شاه به کار رفته است که از ریشهٔ سنسکریتی «kšatra» گرفته شده. از این ریشه واژگان مهمی در قاموس اجتماعی هندی ساخته شده است: مانند«kšatra» به معنی قدرت نظامی و «kšatriya» به معنی جنگجو که طبقه دوم اجتماعی هند است، طبقه ای که شاهان از میان آنان انتخاب می شدند.[۳]

۱-۲- نهاد شاهی در ایران پیش ازاسلام

با آمدن آریائی های ایرانی به عرصه تاریخ، آن دسته که در غرب ایران ساکن شدند خود را در موقعیّتی یافتند که برای وحدت و یکپارچگی قبایل به ایجاد نهادهای سلطنتی به مثابه نیاکان خود، یعنی هندیان، دست زنند؛ این نیاز احتمالاً در میان مادها شکل گرفت، چراکه دیااکو نخستین کسی بود که مادها را باهم متحد کرد و نهادهای متمرکز را به این کار اختصاص داد.[۴] بنابراین برای نقش شاه که مجدداً به همان صورت نخست، یعنی قبل از

۱- کشور فرانسه امروزی

۲- لوکوک، پی یر:کتیبه های هخامنشی، ترجمهٔ: نازیلاخلخالی، تهران، فروزان روز، چ۲، ۱۳۸۶ ص ۱۷۵؛

۳- همان گونه که می دانیم رومی ها نقش شاه را منسوخ کردند، ولی امتیازات مذهبی شاه در عنوان Rex acronums باقی ماند که عبارت از پیشوایی مذهبی است که بر برخی مراسم مذهبی نظارت دارد، برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۱۷۵؛
- و فرهنگ لغت دهخدا که در توضیح واژهٔ شاه آمده است که این واژه ریشه سنسکریتی دارد و از کلمهٔ شاس گرفته شده است.

4- Herodotus: historien, 1: 92-101.

جدا شدن آریائی های هندی و آریائی های ایرانی، بازگشته بود، می بایست واژهٔ جدیدی یافت می شد. در کتیبه های هخامنشی، این واژه «xšāyaɵyia» آمده که سلف واژهٔ فارسی شاه است.[۵]

همانگونه که ذکر خواهد شد شاه ایرانی موقعیّت خود را در رأس هرم اجتماعی تثبیت کرد. واژهٔ «kšatra» برابری دقیق در زبانهای ایرانی دارد،[۶] بنابراین هرگز معنای تلویحی نظامی ندارد و مفهوم سیاسی است و به معنای عمومی «قدرت» و خصوصاً «قدرت سیاسی، پادشاهی» و در مفهوم عینی تر، «قلمرو پادشاهی» است.[۷] از سوی دیگر در تاریخ اساطیری ایران دوره ای که اصطلاحاً به دوره اوستایی نام گذاری شده است کلمه «کَوی:کَی» برای بیان این مفهوم به کار رفته است. کَوی یا همان کَی به معنی شاه؛ و کیانی به معنی شاهی و سلطنتی می باشد؛ و یا اینکه اولین بار در زبان فارسی باستان یعنی همان زبانی که کتیبه های هخامنشی بدان نوشته شده است، با واژه «خْشایَثیَّ»[۸] به معنی شاه برخورد میکنیم، این در حالی است که در زبانهای ایرانی بعد از حرف (خْ)، حرف (ش) حرکت دار می آمد؛ ولی در سایر گویش های ایرانی کلماتی که با این حرف شروع می شد با همان حرف متحرک (ش) آغاز شده است. نظیر این حالت را در کلمات دیگری از قبیل «خْشَثْر»[۹] به معنی شهر[۱۰] و «خش اِتَ» به معنی روشنی آمده است . در جزءِ دوم کلمه (خْشایَثیَّ) حرف (ث) در گویش های بعدی به (ه) تبدیل شده و با وحذف دو (ی) در این جزء کلمه (خْشایَ ثیَّ) در گویش های بعدی به شاه تبدبل شده است، یعنی فرمانروای کشور. تبدیل حرف (ث) از گویش های قدیمی به (ت) یا به (ه) در گویش های جدید امری کاملا مشهود است مانند (میثْرَه:مِتر:مهر) و (خْشَثْرَ:شَتْر:شهر).[۱۱]

۱-۳- شاهِ شاهان

واژه شاه مفهوم عام و مطلقی در نزد ایرانیان داشت. به طوری که بر هر امیری و حاکمی که ناحیه یا ایالتی را در اختیار می گرفت و بر آن حکومت میکرد اطلاق می شد و در همان حال برای فرمانروایان مقتدری که تعدادی از شاهان و حُکام را زیر فرمان داشتند نیز به کار میرفت و همگی آنان زیر قدرت و تابع شاه ایران قرار داشتند. ولی برای آنکه تفاوتی بین این دو مورد، وجود داشته باشد کلمه ترکیبی دیگری معمول شد به صورت (خْشایَ ثیَّ

۵- ر.ک:کتیبه های هخامنشی که در ادامه خواهد آمد.

6- AV: xŠaɵra,OP: xŠača:

لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۱۷۶

۷- قابل مقایس با xŠaɵar Vairya از امشاسپندان دین زرتشتی به معنی شهریاری مطلوب؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۱۷۶.

8- XŠayaɵiya.

9- Xšɵara.

۱۰-منظور ازکلمه شهر، کشور و مملکت است.

۱۱-برای آگاهی بیشتر ر.ک:

صفا، ذبیح الله: آئین شاهنشاهي ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۳ به بعد.

خْشای ثیّا نام)،[12] همین عنوان نیز خود سرشار از اطلاعات است و ساختار آن حاکی از تأثیر موارد غیرایرانی است بخصوص زبان بابلی. چراکه همانگونه که ملاحظه می شود این کلمه به حالت اضافی استعمال می شد و معنی آن «شاهِ شاهان» است. پس می توان متصور شد که اصطلاحاتِ نهادی جدیدِ شاهی در میان ایرانیان غربی به الگوهای بین النهرینی، احتمالاً همانطور که اغلب تصور می کنند، به واسطه اوراتو، بسیار مدیون است. مسلک پادشاهان و بخصوص مفهوم مشروعیت الهی، متأثر از همین ناحیه است.[13]

باتوجه به مسکوکات و کتیبه های بدست آمده از دوران اشکانی[14] و ساسانی،[15] عنوان عمومی آن پادشاهان مانند عنوان پادشاهان هخامنشی از کلمه «شاه و شاهنشاه» که قبلاً ذکر آن رفت گرفته شده بود؛ و آنان نیز با توجه به وسعت جغرافیایی و نوع سیستمی اداری مطابق با آن، شاهک ها و حکام محلی را در ادارهٔ این امپراطوری به کار می بردند، ولی در رأس هرمِ قدرت، شاهنشاه قرار داشت و تمامی این شاهانِ خُرد از وی دستور می گرفتند. این در حالی است که در زبان های میانه ایرانی، مانند بعضی از گویش های کنونی ایران، معمولاً ترکیبهای اضافی بصورت مقلوب به کار می رفت یعنی مضافٌ الیه مقدم برمضاف بود، و بدین ترتیب عنوان «شاهِ شاهان» بصورتِ مقلوبِ «شاهان شاه» و به همان معنی استعمال شد[16] واینکه بعضی از مورخان دورهٔ اسلامی تصور کرده اند که عنوان شاهنشاه را نخستین بار اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی برای خود اختیارکرده است اشتباه به نظر می آید.[17]

۱-۴- پادشاه و شهریار

عنوان دیگری که باز از ریشهٔ فارسی باستان نشأت گرفته و بعد از آن در زبانهای دیگر ایرانی باقی مانده است کلمه «پاتی خْشایَ ثَ»[18] است. جزءِ اول این کلمه «پاتی» همان است که در زبانهای بعدی به (پات، پاد) تبدیل

---

12 - XŠāyaθya-XŠāyaθyānām= 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐎠𐎴𐎠𐎶

۱۳- برای آگاهی از این تأثیرات ر.ک:

- Eilers, W., Le texte cunéiforme du Cylinder de Cyrus, Acta Iranica II, 1974, pp.25-34.
- Harmatta, J., Les modèles littéraires de l’ édit Babylonien de Cyrus, Acta Iranica 1, 1974, pp.29-44.

۱٤- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱.

۱۵- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲.

۱٦- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۱۷۷-۱۷۶.
باید دانست که معمولاً این کلمه با هزاروشِ ملکانِ ملکا (MALKYN MLK’) در متون پارتی و پهلوي نوشته می شد ولي هنگام تلفظ از همان عنوان شاهنشاه استفاده مي شد.برای نمونه ر.ك:

- ARŠ: 3.
- A¹N:3.
- Š¹HA: 3.

۱۷- مجمل التواريخ والقصص، [بي نام]، به تصحيح محمدتقي بهار، تهران،۱۳۱۸، ص۶۰.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: زين الاخبار، به تصحيح عبدالحي حبيبي، تهران، ۱۳۳۳، ص۵

18- Pati-XŠayaθa.

شده و معنی آن حافظ و نگهبان است و جزءِ دوم همان است که درکلمه (خشایَ ثیً) ملاحظه کردیم. پس (پاتی خْشا یَ ثَ) یعنی حافظ پادشاهی و نگهبان سلطنت، و به همان معنیِ (شاه) و فرمانروای مملکت مورد استفاده قرار می گرفت؛ این کلمه در زمان های بعد به (پاتیخْشایْ) و (پاتیخْشاه) تبدیل شد و این اختلافِ آخرِ کلمه به این دلیل است که گاه از ریشه اصلی آن حرفِ (یِ) باقی مانده است: (پاتیخْشایْ)، و گاه حرفِ (ثِ) که همانطور که ذکر شد در گویش های بعدی به (ه) مبدل گردید: (پاتیخْشاه).[19]

از سوی دیگر، اهمیت لفظ شهر در تاریخ تشکیل حکومت در ایران کمتر از لفظ شاه نبوده است. در حالی که شهر در گویش دَری (خَشترمی) باستانی است که در کلمه شاه و شهریار ترکیب لفظی مهمی میباشد.[20] همانطور که میدانیم شهر و شار با عناوین حکام و فرمانروایی آریائی شرق ایران هماهنگی خاصی داشته است. وجود نامهای شیروشیه و شیرواَخشید و اَفشین و شار در عناوین محلی فرمانروایان سغد و خوارزم و طخارستان که صورتهای گوناگون مأخوذ از خَشتَر یا شهر است، حکایت از وجود رابطه لفظی معنایی استواری دارد که میان کلمه شهر و شهریار و شاه با شهریاری و حکومت وجود داشته است. اما در کلمه ایرانشهر باید یادآوری کنیم که مفهوم شهر از آنچه که شامل مرکز بزرگ اجتماعی آبادی میگردد، خیلی فراتر است و معنی مملکت ایران را میدهد،[21] چنانکه شاهنامه فردوسی نیز شهر را بجای مملکت آورده است.[22]

۱-۵- تاریخ آغاز شاهنشاهی در ایران پیش از اسلام

همانگونه که ذکر شد عنوان شاهنشاه (شاهِ شاهان) نخستین بار در زمرۀ عناوینِ سلطنتیِ دوره هخامنشیان ملاحظه می شود. اگر این عنوان را کورش از دورۀ ماد به میراث نگرفته باشد ناگزیر تداوم آن از هنگامی است که وی با غلبه بر آستیاگ آخرین پادشاه ماد، سرزمین پهناوری را به اطاعت خو درآورد (۵۵۰ق.م)، و سپس با فتوحات پیوسته خود در مغرب و مشرق بر وسعت آن افزود. با این پیروزیهای پی درپی طبعاً عنوان شاهِ شاهان برازندۀ مؤسس شاهنشاهی هخامنشی گردید و به این ترتیب می توان آغاز استعمال این عنوان برای پادشاهان هخامنشی سال (۵۵۰ ق.م) دانست یعنی سالی که کورش هخامنشی هگمتانه «همدان امروزی» را فتح کرد و سلسله پادشاهان ماد را بر انداخت. اما علاوه بر تقدمی که اصولاً پادشاهان مادی از هُوَخْشَتُرَ به بعد در این باب دارند نباید تصور کرد که مفهوم شاهنشاهی در ایران محدود به همین مقطع زمانی بوده است چرا که همان گونه که خواهیم دید[23] بر اساس سایر روایات تاریخی، زمان پیدایش این مفهوم، به تاریخ قدیمتر برده می شود. در اوستا بخصوص در قدیمی ترین قسمت های آن مثل یسنا و یشتها و فرگرد دوم از کتاب وندیداد، از پادشاهانی

۱۹- صفا، ذبیح الله: آئین شاهنشاهی ایران، ص ۲۴. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
➢ Nyberg: Hilfsbuch des Pahlavi, Uppsala, 1931, Vol. II, p. 179-180.
۲۰- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی: ص ۱۷۶.
۲۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک: جغرافیای تاریخی ایران در همین پایان نامه.
۲۲- طباطبائی، محیط: تطور حکومت در ایران پس از اسلام، تهران، ۱۳۶۷، گفتار اول، نظام حکومت در ایران قدیم.
۲۳- ر.ک: فصل پنجم نمونه پادشاهان آرمانی اساطیری در همین پایان نامه.

نام برده می شود که قلمرو حکومت آنان در نواحی شرقی ایران از جمله سرزمین ماوراءالنهر بوده است. این پادشاهان به دسته زیر تفسیم می شوند:

الف) پَرَداتَ یا پیشداد.[۲۴]

ب) کیانیان یا کَویان.[۲۵]

در میان این سلسله ها که در متون اوستایی از آنها یاد شده است، کسی که آغاز پادشاهی به او نسبت داده شده «هوشنگ»[۲۶] ازپادشاهان پیشدادی است[۲۷] و اینکه در روایتهای بعدی ازقبیل شاهنامه فردوسی و شاید در شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق و همچنین در شاهنامه مسعودی مروزی و بعضی کتب معدودِ دیگر، آغاز پادشاهی به «کیومرث»[۲۸] نسبت داده شده است، درست به نظر نمی رسد، چرا که براساس روایات اصیل ایرانی کیومرث نخستین فردِ بشر است نه اولین شاه[۲۹]. از دیگر سو براساس دینکرد هوشنگ پادشاهی را بنیان گزاری کرد[۳۰]. بر این اساس هوشنگ اولین کسی است که آئین پادشاهی نهاد و به خواست اهورامزد و امشاسپندان و ایزدان بر هفت کشور سلطنت یافت؛ و حتی بر دیوان[۳۱]، فرمان روایی کرد. پس اولین شاه در تاریخ روایی ایران هوشنگِ پیشدادی است و به همین سبب در تاریخ اساطیری نخستین سلسله از وی آغاز می شود که پیشدادی نام دارد.

۲– الگوی شاهی در دین زرتشتی

آنچه امروز از آن به عنوان "دین" تعبیر می شود، در روزگارکهن همهٔ جلوه های گوناگون حیات انسانی را شامل می شد. قوانین، اصول اخلاقی، قواعد مُلکداری، آراءِ فلسفی و انواع علوم و هنرهای هریک از ملل جهان بر عقاید دینی، یا به عبارت دیگر، بر"جهان بینی" مردمِ آن استوار بود و ازآن مایه و نیرو می گرفت. دین زرتشتی که زمان طولانی آئین رسمی ایران بود بر اصل تقابل خیر و شرّ پایه گذاری شده بود.[۳۲] کلیه خوبی ها چون روشنایی، دانایی، دادگستری، راستی، تندرستی، از اهوره مزدا و کلیه بدی ها و زشتی ها چون تاریکی، بخل، ستم

24- paradhata.
25- Kava.
26- haoSyangho paradhâto.
۲۷- یشت۲۳-۲۱:۵؛ ۵-۳:۹؛ ۱۳-۷:۱۵-؛۲۶-۲۴:۱۷؛۲۵:۱۹.
28- AV: gayehe marethnô.
۲۹- یشت ۸۷:۱۳، کتاب هشتم دینکرد ۴-۱:۱۲؛ کتاب نهم دینکرد۱۰-۹: ۲۳.
۳۰ - کتاب هشتم دینکرد۶-۵:۱۳.
➢ Dahyupadeh.
۳۱- یعني پرستندگان دین غیر ایراني و غیرمزدائي و به عبارت دیگرمردم غیر آریائي فلات ایران.
۳۲- قابل مقایسه با سنت تقابل همیشگی خیر و شر در تاریخ در سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

و بیماری از اهریمن است. تأثیر و انعکاس این احوال را امروز در متون دینی ایرانی و آثار و مدارک دیگری که از آن زمان بر جای مانده است آشکارا می توان دید. میان آنچه که از آثار دینی زرتشتی به زبان اوستایی باقی مانده است، و آنچه از کتیبه ها و نقوش برجسته شاهان هخامنشی دربارۀ دین و آئین آنان بر می آید، و آنچه نویسندگان یونانی دربارۀ آداب و آراء دینی ایرانیان آن روزگار آورده اند، چنین برمی آید که پادشاهان ایران باستان خود را نماینده الهی بر گیتی می دانستند و سعی در اداره کردن جهان مادی به مانند وی داشتند. حال دین زرتشتی و آئین های مرتبط با آن، ویژگی های شاه و نهاد پادشاهی نیک و ستوده شده را در چه می دانستند که پادشاهان ایران پیش از اسلام از آن الگو برداری می کردند. مطالب این متون در این موضوع به دو قسمت تقسیم می شود:

۲-۱- متون اوستایی مانند: ویشتاسب یشت و آبان یشت.

۲-۲- متون پهلوی مانند: دینکرد.

۲–۱– ویشتاسب یشت وآبان یشت از جمله متون اوستایی اند که نسبت به سایر قسمت های اوستا خصوصیات یک پادشاهی خوب در آن به وفور ذکر شده است؛ بر اساس آن می توان ویژگیهای یک پادشاه و نظام پادشاهی خوب و قابل ستایش را اینگونه برشمرد:

۱. پادشاهی تنها از سوی خداوند مشروع است و تنها کسی که شایسته دستگیری می باشد، اوست.[۳۳]
۲. کسی که پادشاهی مشروع دارد از سوی اهوره مزدا همیشه حمایت می شود.
۳. پادشاه نیک کسی است که سعی در متحد کردن و حفظ سرزمین آریائی داشته باشد.[۳۴]
۴. پادشاه باید از سلامتی جسمانی کامل و به بهترین آموزش ها تعلیم یافته باشد.[۳۵]
۵. پادشاه باید پیوسته در را اهوره مزدا قربانی دهد و صدد مبارزه بدی باشد.[۳۶]
۶. وی باید بر اساس قانون فکر، صحبت و عمل کند[۳۷] در غیر این صورت عنایات اهوره مزدایی از وی برخواهد گشت.[۳۸]
۷. پادشاه بایستی در آوردن قانون نیک برای همۀ سعی و تلاش کند.[۳۹]
۸. نسبت به محترم شمردن ایزدانی چون میترا،[۴۰] آناهیتا، نریوسنگ و سروش کوشا باشد.[۴۱]

۳۳- ویشتاسب یشت:۲٤.
۳٤- یشت ٤۹:٥؛ یشت ۳۲:۱٥؛یشت ٤۱:۱۷.
۳٥- یشت ٥۳:٥؛ ویشتاسب یشت :۱۳.
۳٦- یشت ٤:۱٥.
۳۷- یشت ٤٦:۱۷.
۳۸- ویشتاسب یشت:۲۹.
۳۹- یشت ٥۱:۱۷.
٤۰- ویشتاسب یشت:٤.

۹. در پادشاهی نیک است که قدرت، پیروزی،آبادانی به وجود می آید.[۴۲]

۱۰. در یک نظام پادشاهی روسای طبقات نباید مردم خود را رنجیده خاطر و به آنان زورگویی کنند؛ و مردم نیز باید آماده باشند در موقع خطر و حمله دشمن حتی اگر در جشن و شادی هم بودند، کمک کنند تا دفع خطر شود.[۴۳]

۱۱. بر عهده پادشاه است که از موبدان و قانونگذاران کیش مزدائی به مثابه برادر و دوست خود، حمایت و پشتیانی کند[۴۴] و همواره با آنان مشورت و همنشینی داشته باشد.[۴۵]

۱۲. از سوی دیگر پادشاه نباید موبدانی ناکارآمد منصوب کند چرا که ممکن است موجب آزار و آسیب زدن به مردم و دین مزدایی شود.[۴۶]

۱۳. دوری جستن خود و منع سایرین از هوسرانی و گناه از مهمترین وظایف پادشاه است.[۴۷]

۱۴. بر پادشاه است که ندامت پشیمانی خطاکاران را بپذیرد؛ چرا که بخشش و عفو یک عمل اهوره مزدا یی است.[۴۸]

۱۵. پادشاه نباید شعارهای توخالی بدهد بلکه باید با عملکرد خود قدرت خود را اثبات کند.[۴۹]

۱۶. کمک و دستگیری پادشاه، یک عمل مزدایی و موجب خیر و برکت دوچندان می شود.[۵۰]

۱۷. حفظ جایگاه ایزدانی همچون سروش نریوسنگ، و برپا داشتن آتش لازمه پادشاهی نیک و قدرتمند است.[۵۱]

۲–۲– به روایت دینکرد وظایف یک پادشاهِ نیک چنین است:[۵۲]

۱. رعایت آنچه مربوط به تکلیف پادشاهان نسبت به دین زرتشتی است.

۲. عقل سلیم.

۳. اخلاق نیکو.

۴. قدرت عفو و اغماض.

۵. محبت نسبت به رعایا.

۴۱- همان:۴۰.
۴۲- همان:٦.
۴۳- همان، همانجا.
۴۴- همان:۱۰.
۴۵- همان:۳۰.
۴٦- همان: ۱۲.
۴۷- همان:۲٦.
۴۸- همان:۲۹.
۴۹- همان:۳۱.
۵۰- همان:۳۸.
۵۱- همان:۴۰.
۵۲- دینکرد۳:۱۳۳.

۶. قوهٔ تهیه آسایش برای رعایا.
۷. شادی.
۸. تذکر دائم به اینکه جهان در گذر است.
۹. تشویق مستعدان و کاردانان.
۱۰. تنبیه نالایقان.
۱۱. حُسن سلوک با روسای کشور.
۱۲. صدور اوامر عادلانه.
۱۳. ابقای رسم بارعام.
۱۴. سخاوت داشتن.
۱۵. دفع آز.
۱۶. بی بیم کردن مردمان.
۱۷. تشویق نیکان و اعطاءِ مقامات درباری و مناصب دولتی به آنان.
۱۸. مواظبت در نصب کارگزاران مملکت.
۱۹. اطاعت تام از خداوند.

پس متون اوستایی و پهلوی نمایی از یک پادشاهی نیک و شرایط بر آمده از آن را برای پیروان دین مزدائی ترسیم می کند؛ اگر قوانین به درستی اجرا شوند نتنها در جهان مینوی بلکه در جهان گیتی نیز سربلند، و مورد ستایش قرار خواهند گرفت.[۵۳]

در نظام آفرینش اهوره مزدا نیز چنین نظامِ حاکمیتی به چشم می خورد. در گاتهای زرتشت که قدیمی ترین بخش اوستا است، اهوره مزدا، خداوند واحد و آفریدگار دانا و توانایی است که با نیروها و جلوه های ششگانه خود، یعنی وهومنه[۵۴] که منش نیک و اراده نجات بخش او است، اَشه وَهیشته[۵۵] که راستی و بهین دین اوست، خَشثره وَئیریه[۵۶] که ملکوت دلخواه و بی زوال اوست، سپنته آرمئیتی[۵۷] که خرد پاک و مهر آمیز اوست، و هَئورتات و اَمرتات[۵۸] که کمال و بیکرانی و جاودانگی اویند، این جهان را می آفریند و نظام و دین خویش را در آن بر قرار می سازد، و کسانی که جانب راستی و آئینِ بهین او را اختیار کرده اند به پیکار با دروغ و پلیدی می گمارد، و به واسطهٔ جلوه های خود، زرتشت را یاری می دهد تا مردمان را به جانب راستی و رستگاری، و درستکاران را به

۵۳- ویشتاسب یشت: ۴۲.

54- Vohu Manah.
55- ASa VahiSta.
56- xSthatra Vairya.
57- spenta Armaiti.
58- ameretAt HaurvatAt.

سوی ملکوت بیزوال مزدایی رهبری کند. زرتشت جز اهوره مزدا هیچ خدایی را نمی پرستد، و همهٔ بغان و خدایانی را که پیش از او در میان مردم پرستیده می شدند نادیده می گیرد، و ریختن خون جانداران و نوشیدن هَومِ [۵۹]سکر آور را، که از موارد پرستش و یزشن آنان بود ناپسند می شمرد. اما در بخشهای جدیدتر اوستا، گرچه هنوز اهوره مزدا خداوند برتر و بزرگترین ایزدان است، لیکن ایزدان دیگری چون میثره، آناهیتا، آذر، وایو و ... ، که زرتشت با آوردن توحید مزدایی و ثنویت اخلاقی خود نام آنان را از ساحت دین خود دور کرده بود، باز ظاهر می شوند، ولی این بار در شمار کارگزاران اهوره مزدا یی در می آیند. در بیشتر یشتهای اوستا، که بخش بزرگی از آن مجموعه را تشکیل می دهد، سروده هایی در ستایش آنها آورده شده است. اما این ایزدان، دیگر چون جلوه ها و نیروهای آفریننده اهوره مزدا نیستند، بلکه هریک از شخصیتی مستقل و کیفیاتی خاص خود برخورداراند، و گاه بیان حماسی و شاعرانه این یشت ها بعضی از آنان را در قدرت و بزرگی به پای اهوره مزدا می رساند. همانگونه که اهوره مزدا به زرتشت میگوید:

«من میثره راشایسته آفرین و ستایش آفریدم، همچون خود، که اهوره مزدا یم».[۶۰]

و در اشی یشت، سرَوش و رَشنو برادران یکدیگر و فرزندان اهوره مزدا و سپنته آرمیتی خوانده شده اند؛[۶۱]در یسنا، اهوره مزدا پدر هَومه خوانده شده؛[۶۲] و در آبان یشت، اهوره مزدا خود، آناهیتا را ستایش می کند، و از او برای کامیابی زرتشت در حفظ دین یاری می طلبد.[۶۳] اینگونه ستایش ها ومحترم شمردن ایزدانی که حتی پیشینه آنان به دوران قبل از زرتشی می رسید، الگوی پادشاهان ایران پیش از اسلام قرار می گیرد:[۶۴]

۵۹- براي آگاهي بيشتر دربارهٔ هوم ر.ك :
یسنای ۱۰ در ستایش هوم؛
و

- Gershevitch. Ilya: An Iranist's View of the Soma Controversy, in Philippe Gignoux and Ahmad Tafazzoli, eds., *Me,morial Jean de Me-nasce*, Louvain, 1974, pp. 45-75.
- W.B. Henning: *Zoroaster: Politician or Witch-Doctor*? Ratanbai Katrak Lectures 3, (1949), Oxford, 1951.
- Idem: A Persian Painting Illustrating Ephedra, Leading to Its Identity as Soma, *Journal of Central Asia* 8, 1985, pp. 171-75.
- Nyberg. Henrik Samuel: *Irans forntida religioner*, tr. Hans Heinrich Schaeder as *Die Religionen des Alten Iran*,Mitteilungen der Vorderasiatisch-aegyptischen Gesellschaft 43, Leipzig, 1938.

۶۰- یشت ۱:۱۰:

mraot ahurô mazdå spitamâi zarathushtrâi, âat ýat mithrem ýim vouru-gaoyaoitîm frâdadhãm azem spitama âat dim dadhãm avåñtem ýesnyata avåñtem vahmyata ýatha mãmcit ýim ahurem mazdãm.

۶۱ - یشت ۱۷:۱۶.
۶۲- یسنا ۱۱:۴.
۶۳- یشت ۱۸ -۵:۱۷.
۶۴- با توجه به نمونه های زیاد در این مورد تنها به یک مورد به عنوان نمونه آورده می شود. برای دیدن نمونه های بیشتر به تصاویر روی سکه هایی که در فصول بعدی خواهد آمد رجوع کنید.

به خواست اهوره مزدا، اَناهیتا و میتره من این آپادانارا ساختم. اهوره مزدا، اَناهیتا و میترا مرا[اردشیر دوم هخامنشی] از تمام بدی ها بپایند؛ و آنچه را که من کردم نه از میان ببرند و نه آسیبی بدان رسانند.[۶۵]

5. \ Haxâmanišiya \ imam \ apadâna \ vašnâ \ AM \ Anahata \ utâ \ Mitra \ adam \ akun
6. âm \ AM \ Anahata \ utâ \ Mitra \ mâm \ pâtuv \ hacâ \ vispâ \ gastâ \ ut
7. â \ imam \ tya \ akunâ \ mâ \ vijanâtiy \ mâ \ vinâthayâtiy

در تاریخ اساطیری نیز وضع بدین گونه است. اگر از اوستا کتاب مقدس آئین زرتشتی، بزرگترین و قدیمی ترین اثر دینی ایرانیان قدیم، آغاز کنیم همه جا به این نکته برمی خوریم که هر کسی سلطنت می یابد، یا به خواست اهوره مزدا بود و یا خود، آن را از راه نیکو کاری و کوشش در راه پیروزیِ خیر بر شرّ، از اهوره مزدا و اَمشاسپندان و ایزدان خواسته است. مثلاً هوشنگ به ایزدانی از قبیل اَناهیتا «ناهید» و «دْرْواسْپَ»[۶۶] قربانی ها داد و از آنان سلطنت مطلقه همهٔ کشورها و دیوان و آدمیان و جادُوان و کاویان و کَرَپانان را آرزو کرد و ایزدان مذکور این عنایت را بدو ارزانی داشتند؛ و باز هوشنگ، از ایزدانِ وایو «باد» و «اَرْدْ» و ازفرّ کیانی تقاضای مساعدت و یاری کرد تا بر دشمنان ایران و مخالفان کیش راستی و بِهی غلبه یابد و آنان نیز او را از یاوری خود برخوردار کردند. جمشید تا مادامی که برطریق راستی و داد بود از این عنایات اهورایی و ایزدانی چون: هَومْ، اَناهیتا، دْرْواسْپَ، وایُو، اَرْدْ، فَرّ و مخصوصاً اهوره مزدا که دین اهورایی را بدو آموخته بود، بر خوردار بود. اگر تمام قسمتهای اوستا را بررسی کنیم نظیر این حال را که دربارهٔ این دو پادشاه پیشدادی ذکرشد، دربارهٔ همهٔ پادشاهان پیشدادی و کیانی ملاحظه خواهیم کرد و این نشان میدهد که بنا بر آئینِ بهی، پادشاهی امری است اهورایی که اهوره مزدا و یاران او در اداره جهان خیر، یعنی اَمشاسپندان و ایزدان، آن را به کسانی ارزانی می دارند که بر آئین بهی باشند و تا هنگامی که از طریق راستی و عدل و داد سر نگردانند آنها را در کَنَف حمایت خود نگه می دارند. همهٔ پادشاهان مذکور هم در برابر عنایتی نسبت به آنان مبذول گردیده متعهدِ نشرِدینِ بِهی و راستی و عدل و داد و دفاع در برابر دشمنان ایران شهر و حمایت نیکان در برابر گزندِ بَدان و مخلوقات شرور می شوند. پس با توجه به موارد یاد شده می توانیم بر آن باشیم که پادشاهان ایران پیش از اسلام الگوی پادشاهی خود را از چگونگی اداره جهان از اهوره مزدا گرفته بودند؛ چراکه دستگاه آفرینش دین زرتشتی چنان برپا شده بود که گویی اهوره مزدا خود بِسان یک پادشاه، جهان مخلوق خویش را اداره می کند.

65- A²Ha: 5-7.
66- Drvaspa.

۳- آرمان گرایی و حکومت آرمانی

واژهٔ آرمان و آرمانی بودن در فرهنگ لغتهای دهخدا و معین به معنی حسرت آرزو و تمنّا و کمال مطلوب است. در اصطلاح نیز به مفهومِ مقام و شرایطی است که کعبه آمال همگان بوده و همه یا در آرزوی آن هستند و یا در حسرت آن. به نظر فارابی فیلسوف اسلامی، تنها کسی می تواند بر مدینه فاضله حاکمیت داشته باشد که خود دارای شرایط خاص باشد. از نظر فارابی ریاست مدینه فاضله باید برای تأمین سعادت افراد برقرار باشد. پادشاه حقیقی کسی است که غرض و مقصود و هنر او که به وسیلهٔ آن به اداره مدینه هایی می پردازد، سعادت حقیقی را به عنوان غایت و غرض پادشاهی به او و سایر شهروندان مدینه ارزانی دارد. پس بر پادشاه مدینه فاضله است که در وصول به سعادت از دیگران کاملتر باشد زیرا او مسبب به سعادت رسیدن شهروندان است. از طرفی ریاست مدینه فاضله باید دارای ۱۲ شرط باشد:

۱. تنومندی.
۲. داشتن قوه فهم قوی.
۳. داشتن حافظه قوی.
۴. زیرکی.
۵. فصاحت در بیان.
۶. دانش دوستی.
۷. اندازه نگه داشتن در خور، نوش و کامرانی.
۸. راست گویی.
۹. بلند منشی.
۱۰. بیزاری از پول
۱۱. دادگری.
۱۲. دلیری و همت استوار[۶۷].

... همین طور است وضع رئیس مدینه که نخست باید او استقرار یابد و سپس او هم سبب تشکل و تحصیل مدینه و اجزاء آن شود و هم سبب حصول ملکات اداری اجزاء آن و تحقق تربیت و مراتب آنها گردد.[۶۸] حکومتی

۶۷- فارابی، ابونصر: آراء اهل مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۴، ص ۲۵۱.
۶۸- همان، ص ۲۶۱.

که بتواند این کلیات را دز مردم پرورش دهد، حکومت فاضله خوانده می شود و مردمی که تابع چنین حکومتی باشند اُمَّت فاضله خوانده می شوند.[۶۹]

پس با توجه به تعریف شاه و شاهی نیک باید ببنیم که یک پادشاه در نظام اجتماعی ایران باستان از چه جایگاهی بر خوردار بود.

۶۹- برای آگاهی بیشتر ر.ک: حقدار، علی اصغر: قدرت سیاسی در اندیشهٔ ایرانی از فارابی تا نائینی، تهران، کویر،۱۳۸۴؛ و نیز نظریات آرمان شهری افلاطون در همین پایان نامه.

فصل دوم
نظام طبقاتی در ساختار اجتماعی ایران پیش از اسلام

۱) انواع طبقات در ساختار اجتماعی ایران پیش از اسلام.

۲) طبقه بندی ایزدان در دین زرتشتی.

۳) اهمیت ایزد بانو آناهیتا در نزد پادشاهان ایران پیش از اسلام.

۱–   طبقات در ساختار اجتماعی ایران پیش از اسلام

یکی از منابع مهم دربارهٔ ساختار اجتماعی ایران پیش از اسلام متون اوستایی می باشد؛ بر اساس شواهد و قراین مدون شده، اوستا به در دوره ای تعلق دارد که زندگی کشاورزی یکجانشینی از مدتها پیش توسعه یافته بود، زندگی چادرنشینی و کوچ نشینی حداقل از لحاظ نظری تا زمان ساسانیان ادامه داشت. سازمان اجتماعی و طبقاتی ایران پیش از اسلام از دو زاویه قابل بررسی می باشد:

الف). عمودی.

ب). افقی

۱–۱– سازمان عمودی اجتماعی از طریق خویشاوندی و وصلت به قرار زیر بود:

الف). واحد خانواده: این واحد در اوستای متأخر «ـNmANa»[70] به معنی خانه و در گاهان «XaETU» به معنی نزدیک ترین گروه خویشاوند، ودر فارسی باستان «taUmA» به معنی خانواده آمده است.

ب). کلان یا طایفه و یا دهکده: این واحد نیز در اوستای متأخر«vis»[71]در گاهان «XaETU» به معنی نزدیک ترین گروه خویشاوند و در متون ودایی«varazana» به معنی دهکده است.

ج). قبیله، تیره یا ایل یا حوزه قبیله: این واحد نیز در اوستای متأخر«-zantav»[72] است که معادل فارسی باستان آن باقی نمانده و نیز شاید معادل با «Soiөra» به معنی سرزمین در گاهان باشد.

د). کشور: این واحد در اوستای متأخر و متون گاهانی و فارسی باستان «-dal>hav»[73] آمده است.[74]

۱–۲– سازمان افقی اجتماعی:

پس از پیشرفت آریائی ها در عصر جمشید، برای تکامل امور اجتماعی، توسعه کانونهای اداری و سلطنتی و لزوم ایجاد ارتش برای مقابل با بیگانگان روز به روز گسترش یافت و این گسترش روز افزون، ایجاد ضوابط اجتماعی جدیدی را ایجاب می کرد و چنین شد که در این زمان طبقات مردم متمایز گشت؛ در اینجا زیر عنوان ساختار افقی جامعه، از آن نام برده می شود. بدین جهت می توانیم به دسته های زیر اشاره کنیم :

۷۰- یشت۶: ۵.
۷۱- همان، همانجا.
۷۲- همان، همانجا.
۷۳- همان، همانجا
۷٤- طرح کلی تطابق میان اوستای متأخر و متوم گاهانی مبتنی بر کار بن ونیست است برای آگاهی از آن ر.ک:
- E.Benveniste: Les calases sociales dans la tradition avestique, JA, 1932, P.117.

الف). **طبقهٔ اول روحانیون؛**

در این زمینه دو اصطلاح وجود دارد که به بررسی آن می پردازیم:[۷۵]

✓ Zaotar

در گاهان و جاهای دیگر با واژهٔ زائوتر برخورد می کنیم که خود زرتشت نمونه ای از آن است از جمله وظایف این فرد، انجام آئین یسنا از سوی فرد معینی در خانهٔ او بود که در مقابل آن دستمزدی دریافت می کرد.

✓ Aθarvan

در کنار زائوتر با روحانی دیگری با اصطلاح آثَروَن بر خورد می کنیم. این مقام در ارتباط با آئین آتش بود و لزومی نداشت که این وظیفه اصلی او بوده باشد.

فردوسی در شاهنامه نیز از طبقه روحانیون و پرستشگران که در کوهها مسکن داشتند و به نیایش و ستایش مشغول بودند چنین یاد می کند:

- گروهی که آموزیان خوانیش   به رسم پرستـندگـان دانـیـش
- جدا کردشان از میان گـــروه   پرستــنـده را جایگـا کرد کـوه
- بدان تا پـرستـش بود کارشان   نوان پیش روشن جهاندارشان[۷۶]

ب). **طبقه دوم نظامیان:**

✓ raθaECtar

این واژه به معنی کسی است که بر ارابه سوار است.[۷۷] فردوسی از این طبقه که پاسداری از مرز و بوم و تخت سلطنت بر عهده ایشان بود چنین یاد می کند:

- صفی بـر دگـردست بـنـشـانـدنـد   همـی نام نـیسـاریان خوانـدنـد
- کـجا شـیـرمـردان جـنـگ آورنـد   فـروزنـده لـشـکـر و کشـورنـد
- کزیشان بود تخت شاهی به جای   وزیـشـان بـود نـام مردی بـپای[۷۸]

75-Boyce. M: History of Zoroastrianism, V. I, P. 9.

۷٦-فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران سخن، چ سوم، ۱۳۷۱، داستان جمشید، بیت ۲۰-۱۸.

۷۷- یسنا ۱۹:۱۷.

۷۸- فردوسی، شاهنامه: بیت ۲۱-۲۳.

ج). **طبقه سوم کشاورزان:**

✓ vAstryo fCUyaNT

در اوستای متأخر واژهٔ «واستریو فشویانت» به معنی کسی که گاو را در چراگاهها پروار می کند آمده است.[۷۹] در حیات اقتصادی دوران آغازین تاریخ ایران، شبانی و گاوچرانی مهمترین کار بود و این نکته در قطعات گوناگون و متعدد اوستا به چشم می خورد.[۸۰] شایان ذکر است که حمایت سازمان یافته از گله های گاو در برابر غارت و کشتار آنها ظاهراً یکی از اهداف موعظه های زرتشت را تشکیل می داد بعدها کشاورزان نیز در شمار دسته «واستریو فشویانت» قرار گرفتند.[۸۱] در شاهنامه فردوسی از طبقه کشاورزان که از دست رنج خویش امرار معاش می کردند نام برده شده:

- نسودیـست دیگر کُره را شنـــاس　　　کجانیست بر کس از ایشان سپاس
- بکـارند و ورزند و خود بدرونـد　　　بـِگـاهِ خـورش سـرزنـش نـشنـونـد
- زِفـرمـان سر آزاده و ژنـده پوش　　　وَز آواز بـــیـغـــاره آســوده گـــوش[۸۲]

د). **طبقه چهارم پشه وران:**

✓ huITI

از هویتی ها، به معنی پیشه ور، و به عنوان آخرین طبقه از سلسله طبقات اجتماعی ایران باستان نام برده می شود. این در حالی است که در زمان ساسانیان چهار طبقه آشکار در جامعه وجود داشتند که سه تای آنان همان طبقات سه گانه سنتی، و طبقه چهارم «هوتوخشان» بعنی پیشه وران و صنعت گران ماهر بودند. در میان این گروه نیز زرگران[۸۳]، فلز کاران است[۸۴] نیز جای داشتند. فردوسی نیز این طبقه را شامل پیشه وران و دست ورزان که با صنعت آفریدگار، به کار مشغول بودند چنین می گوید:

- چهارم که خوانـنـد آهنـــو خوشی　　　همـان دسـت ورزان با سـرکشــی
- کجا همگنان کـارشـان پیـشه بود　　　وز آنسان همیشه پـر انـدیشه بـــود
- از این هـریـکی را یـکی پـایـگـاه　　　ســـزاوار بـگـزیــد و بـــنـمـود راه

۷۹- یسنا۶:۲۹.
۸۰- یسنا۱۳:۲۷؛۱:۲۹،۵،۶ ۴-۷:۳۵؛۲۰:۴۴؛ وندیداد۲۳:۳.
۸۱- گرشویچ، ایلیا: تاریخ ایران دورهٔ هخامنشیان(کمبریج)، ترجمه: مرتضی ثاقب فر،تهران، جام، ۱۳۸۵، ص ۵۴۸.
۸۲- فردوسی، شاهنامه: بیت ۲۴-۲۶.
۸۳- یشت ۱۵:۵۷؛ یشت ۱۹:۴۱
۸۴- وی دیوداد۷۴:۷.

- که تا هرکس اندازه خویش را   ببیند بداند کم و بیش را[85]

در نامه ای منصوب به تنسر هیربدان هیربد اردشیر اول ساسانی نیز تقسیم بندی اجتماعی چنین آمده است :

چهار اعضااند؛ اول اصحاب دین و حکام و عُباد و زهاد و سونه و معلمان؛ عضو دوم مقابل بینی مردان کارزار...؛ عضو سوم کُتاب و رسائل، کُتاب محاسبات، اطباء و منجمان...؛ عضو چهارم برزیگران... و تجار و سایر محترفه اند. بر این چهار عضو در روزگار باشد مادام. البته یکی را با یکی نقل نکنند اِلا آنکه در جبلیت یکی از ما اهلیتی شایع بیند، آن را بر شاهنشاه عرضه کنند، بعد تجربیت موبدان و هرابداه و طول مشاهدات است، تا اگر مستحق دانند به غیر طایفه الحاق فرمایند.[86]

اهمیت حفظ این طبقات براساس متون دینی و هم ساختار اجتماعی به اندازه ای بود که جابه جایی آن برای هیچکس تقریباً امکان ناپذیر بود حتی برای پادشاه. این چنین قوانین سخت و انعطاف ناپذیر برآمد از کیش زرتشتی بود؛ چراکه در ادبیات دینی زرتشتی نگاه داشت این آئین واجب دانسته شده و تجاوز از حدود طبقاتی، یعنی «همهٔ کاره بودن»[87]، گناه به شمار آمده است. در یسنا ایزد هَومَه به کسانی که از قربانی او بدزدند نفرین کرده، و می گوید:

اندر خانه اش دیندار و رزمیار و برزیگر زائیده نشوند، بلکه در خانه اش ویرانگران، نادانان و همهٔ کارگان زاده شوند.[88]

در اینجا آشکار است که نادانی و ویرانگری و همه کارگی پتیارگان طبقات سه گانه اند، و به ترتیب در برابر دینداری و رزمیاری و کشاورزی و پیشه وری قرار می گیرند. اینان نیروی اهریمنی اند و اگر بر طبقات مردم غالب شوند آئینهای جامعه آشفته خواهد شد، و با پیدایش دینیاران نادان، رزمیاران ویرانگر، و کشاورزان همهٔ کاره ظلم و دروغ و آشوب و نیاز، جهان را فرا خواهد گرفت، و آفرینش اهوره مزدی که برانداختن قدرت اهریمن و برقرار ساختن قدرت ملکوت بیزوال الهی غرض و غایت آن است، از راه مقصود باز خواهد ماند. پس همچنانکه در بازی شطرنج هر مهره نقش خاص خود را دارد، در نظام آفرینش نیز هرچیز موقع و مقامی مقرر و خاصیتی معین دارد، و در خلقت او قصد و غرضی بوده است. خویش کاری انسان آن است که در هر وضع تاریخی و اجتماعی که باشد، در دفع نیروهای اهریمنی و حفظ داد و آئین الهی بکوشد و با پتیاره خاص خود پیکار کند. کسی که چنین باشد از سعادت الهی یا همان فرّایزدی برخوردار خواهد شد، و هرچه در خویشکاری خود استوار تر

۸۵- شاهنامه فردوسی بیت ۲۹-۳۳.

۸۶- نامه تنسر به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، چ۲،تهران ۱۳۵۴، بند ۷.
و
راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، ج۱ تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴، ص ۶۲۳.

87- pOUrU-sarEDa-varSNa.

۸۸- یسنا ۱۱:۶.

باشد فرّ او توانا تر و نیرومند تر، و سعادت او کاملتر خواهد بود. اگر در این راه سستی ورزد و پاس آئین الهی را نگاه ندارد، همچون جمشید از فرّ خود جدا خواهد گشت و به بد فرجامی خواهد افتاد.[۸۹] در ادامه نامه تنسر دربارهٔ حفظ درجات طبقاتی می خوانیم:

شاهنشاه اردشیر [بابکان] حکم کرد تا عامهٔ مردم طبقه پائین، مستغلات و املاک بزرگزادگان را نخرند، و در این معنی سختگیری فوق العاده روا داشت تا هریک در درجه و مرتبه معینی بماند و جانشین هرکس پس از مرگ، فرزندِ همان کس باشد تا هیچکس نتواند به مرتبه دیگری وارد شود.[۹۰]

اهمیت این موضوع آنجا دوچندان می شود که به حکایت مرد کفشگر و خسرواول ساسانی، انوشیروان بنگریم که در آن آمده است:

... در جنگ انوشیروان با رومیان سپاه ایران سیصد هزار دینار نیاز داشت و انوشیروان از موبدی خواست که کمبود مخارج سپاه را از بازرگانان و دهقانان شهر وام بگیرد. در پی این درخواست کفشگر، که نماد طبقه بازرگانان است، حاضر شد که این مبلغ را بپردازد و در عوضِ آن خواهش کرد که فرزندش را برای آموختن دانش به فرهنگیان بسپارد تا شاید روزی در زمره دبیران درآید، که انوشیروان با آن مخالفت کرد.[۹۱]

۲– طبقه بندی ایزدان در دین زرتشتی[۹۲]

در معاهده ای که در اوائل سده چهارم پیش ازمیلاد میان «متی وزه»،[۹۳] فرمانروای میتایی و «سوپی لومیه»،[۹۴] شاه هیتی بسته شده است، و سند آن به خط میخی در ناحیه بغازکوی در ترکیه بدست آمده است، نام خدایانی از خدایان هند و ایرانی بدین ترتیب دیده می شود:

میترا، وارونه، ایندره و ناستیه.[۹۵]

دومزیل این خدایان هند و ایرانی را با طبقات سه گانه جامعه آریائی تطبیق می دهد، بدین صورت که میترا و وارونه را نمایندگان دو جنبه یا دو خاصیت الهی و انسانی شاهی، یعنی «دینداری» و «شهریاری» می داند، ایندره را نمودار طبقه نظامیان و ناستیه ها را مطابق با طبقه کشاورز و پیشه ور بشمار می آورد. وی این ترتیب را در میان امشاسپندان زرتشتی نیز، مظاهر کمالات اخلاقی و معنوی همان خدایان کهن اند، صادق می داند، و آنها را

۸۹- یشت ۳۸ ـ ۱۹:۳۱.
۹۰- نامه تنسر:۴.
۹۱- فردوسی، شاهنامه: اندر لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن از بازرگانان، بیت ۴۲۶۸-۴۳۳۷.
۹۲- در این قسمت تنها دربارهٔ اهوره مزدا، میترا و آناهیتا به اختصار توضیح داده می شود
93- Mativaza.
94- Supiluma.
۹۵- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۳۲.
➢ Miθra- Varuna- Indra- Nāsatya.

نیز برحسب طبقات سه گانه زیر تقسیم می کند و ویژگی هریک را نام می برد[۹۶]:

جدول شماره (۲-۱)

طبقات	ویژگی هرطبقه	آئین هند و اروپائی	دین زرتشت
شاه جنبه دنیوی **شاه جنبه مذهبی**	قدرت و حکومت عدالت و حکمت	میثره وارونه	وهومنه اشه
رزمیاری	نبرد و حفاظت	ایندره	خشثره
کشاورزان و پیشه وران	باروری سلامت وآسایش	ناستیه ها	سپنته آرمیتی، هئورتات وامرتات

شاید هریک از این نمادها صفتی باشد که به یکی از طبقات سه گانه مربوط است؛ چنانکه باران و رطوبت، که مایه رویش و باروری گیاهان است، به کشاورزی و دامداری مربوط می شود، دلیری و نیرومندی صفت خاص رزمیاران است، پاکی و عصمت کیفیت لازم و شایسته دینداری بشمار می رود. نکته جالب اینجاست، هنگامی که در ادبیات دینی زرتشتی جستجو می کنیم مشاهده می کنیم که در برخی از جاهای به ارزش و مفهوم دینی رنگها اشاره شده است. چنانکه در مهر یشت، جامه سفید از آنِ «چیستا»[۹۷]، ایزد حکمت است، و نشانِ دین مزدائی؛[۹۸] ودر نوشته های پهلوی رنگهای سفید، سرخ و سبز و یا آبی نمودار طبقات سه گانه شمرده شده است[۹۹]:

جدول شماره (۲-۲)

طبقات	ایزدن	رنگ نماد هر طبقه	پتیاره هر طبقه
طبقه اول	اهوره مزدا	سفید	دروغ
طبقه دوم	میثره	سرخ	سپاه دشمن
طبقه سوم	اَناهیتا	سبز یا آبی	خشکسالی

نکته جالب و قابل توجه دیگر اینجا است که اگر روایت اوستا، دربارۀ جدا شدن فرّ کیانی به شکل مرغ «وارغن»[۱۰۰] از جمشید[۱۰۱] را، با لوحه ای چهارگوش، از کاشی لعاب دار، کشف شده در کاخ آپادانای تخت

۹۶- برای آگاهی بیشتر ر.ک:

➢ Dumezil. G, Naissance d'archange, Paris, 1945.

97- čIsTA.

۹۸- یشت۱۰:۱۲۶.

۹۹- بندهش۶-۴:۳، به نقل از:

➢ مجتبائی فتح الله: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲، ص ۴۹.

۱۰۰- مرغی که به شکل شاهین و یا عقاب ظاهر می شود:

➢ Vareghan.

جمشید،[۱۰۲] که در میان آن نقش شاهینی بال و چنگال گشوده و بر حاشیۀ آن مثلث هایی به رنگهای سفید و سرخ و سبز دیده میشود، مطابق سازیم، از یک سو اهمیت طبقات اجتماعی ایران هم در تاریخ اساطیری و هم دوران تاریخی دوچنـدان می شود و هم شـاید مدارک دالٍّ بـر آشنایی هخامنشیان با دین زرتشتی را افزایش دهد. دور از ذهن نیست که این لوحه نمونه ای از درفش شاهان هخامنشی باشد[۱۰۳] که گزنفون از شاهین بال گشوده آن سخن گفته است؛[۱۰۴]به هر حال در آراء و آرمانهای اجتماعی ایرانیان پیش از اسلام، شایستۀ مقام شاهی کسی بوده است که کمالات رزماوری و دینداری هر دو در شخص شاه تحقق یافته باشد. بر این اساس خدایانی که در سنگنبشته های شاهان هخامنشی نامشان آمده است، یعنی اهوره مزدا، میترا، اَناهیتا، نیز هریک در این تقسیم بندی محل و مقامی خاص دارند بطوریکه:

الف). اهوره مزدا را با طبقه نخست یعنی شاهنشاه؛

ب). میترا، که در ایران جنبه نبرد و دادگری اش نمایان ترین ویژگی اوست، با طبقه دوم نظامیان؛

ج). اَناهیتا با طبقه سوم یعنی کشاورزان و پیشه وران،

منطبق می سازند؛

اینگونه تعلقِ نمادها شاید! مشروعیتی باشد که شاهنشاه از طبقات سه گانه دریافت می دارد تا بتواند به شایستگی پادشاهی کند. به عنوان مثال دومزیل در این دعای داریوش، که اهوره مزدا و خدایان، خاندان شاهی را خواستار است که کشورِ او را از «سپاه دشمن»، از «خشکسالی»، و از«دروغ» ایمن بدارد، نیز همین ترتیب سه دستۀ طبقاتی را ملاحظه می کند، و «سپاه دشمن»[۱۰۵] را در برابر طبقه دوم «نظامیان»، «خشکسالی»[۱۰۶] را در برابر طبقه سوم «کشاورزان و پیشه وران»، و «دروغ»[۱۰۷] را در برابر طبقه اول «شاه» قرار میدهد.[۱۰۸]

به هر ترتیب در مزداپرستی ایرانی، میترا نماینده طبقه نظامیان است. و آناهیتا، که ایزد آبها و نگهبان رویش و باروری است، طبعاً به طبقه سوم تعلق می یابد؛ لیکن در عین حال همسانی بسیار نزدیک این دو ایزد به دو طبقه دیگر نیز در یشت های اوستا به روشنی نمایان است. در مهریشت میترا ایزد نیرومند و پیروزی است که حامی و

۱۰۱- یشت ۳۸-۱۹:۳۴.
۱۰۲- ر.ک: پیوست شمارۀ ۳.
۱۰۳- ر.ک: پیوست شمارۀ ۴.
۱۰٤- ذکاء، یحیی: درفش شاهنشاهان هخامنشی، در نشریه "انجمن فرهنگ و ایران باستان"، شمارۀ ۳، تهران، ۱۳۴۳ص ۱۳ و ۱۰۰.

105- Hainā.: 𐏃𐎠𐎡𐎴𐎠𐏐
106- DuŠiyarā.: 𐎯𐎢𐏁𐎡𐎹𐎠𐎼𐎠𐏐
107- Drauga.: 𐎭𐎼𐎠𐎢𐎥𐎠𐏐

۱۰۸- همان،همانجا.

پشتیبان نظامیان و رزمیان است و آنان را بر دشمنان چیره می گرداند؛[۱۰۹] بخشنده فرَّه شاهی است[۱۱۰] و نگهبان آفرینشهای اهوره مزدا ست،[۱۱۱] با بازوان بلند خود تبهکاران و دروغگران را گرفتار می کند؛[۱۱۲] میترا خود مبارزِ نیرومند و قوی است،[۱۱۳] جنگاور و دشمن شکن است[۱۱۴] سرهای دیوان دروغگران و پیمان شکنان را می کوبد و از تن جدا می کند،[۱۱۵] رزمیار هنرمندی است که نیزه بلند و تیزه های تیز دارد[۱۱۶] و گرزی با صد گره و صد تیغه در دست دارد،[۱۱۷] بهرام، ایزد رزم آور، همراه و کارگزار اوست،[۱۱۸] و گردونه او مملو از آلات نبرد؛[۱۱۹]از سوی دیگر، پیکرش تجسم کلام الهی است،[۱۲۰] علم و تقدس و توانائی در یافت کلام مقدس از بخشش های اوست،[۱۲۱] آگاه به همهٔ چیز است،[۱۲۲] دین را در هفت کشور گسترش می دهد،[۱۲۳] گشاینده دین مزدایی و راست دارندهٔ راه اوست[۱۲۴]راست ترین و پاک ترین «رشنو» در سمت راست او، و راستگرا ترین و پاک ترین «چیستا» در سمت چپ او در حال پروازند؛[۱۲۵]و باز، از سوی دیگر، میترا دارنده چراگاههای پهناوراست، و باعث فزونی گلّه و ستوران میشود،[۱۲۶] به خانه های مردم درستکار شادی و آسایش می رساند،[۱۲۷] آبها را می افزاید و گیاهان را می رویاند،[۱۲۸] و ایزدانِ آبها و گیاهان در اطراف او پرواز می کنند[۱۲۹] اینها ویژگی هایی هستند که در ایزد بانو اَناهیتا نیز میتوان شناسائی کرد.

۳- اهمیت ایزد بانو اَناهیتا در نزد پادشاهان ایران پیش از اسلام

همانگونه که از مطالب اخیر بر می آید ایزد بانوی اَناهیتا ویژگی خاص دارد چرا که از یکسو از طرف عموم مردم (طبقه سوم: کشاورزان و پیشه وران) بسیار مورد اهمیت است و هم از سوی دیگر برخی پادشاهان به آن چنان

۱۰۹- یشت ۱۰:۵،۶،۸،۱۱،۲۰،۲۱،۲۴.
۱۱۰- همان، بند:۱۶،۱۰۸،۱۰۹.
۱۱۱- همان، پارهٔ:۱۰۳.
۱۱۲- همان، بند:۱۰۵-۱۰۴.
۱۱۳- همان، پارهٔ:۲۵.
۱۱٤- همان، بند: ۳۶،۴۷،۴۸،۵۲.
۱۱٥- همان، بند: ۳۷-۲۶.
۱۱٦- همان، بند:۱۰۲.
۱۱۷- همان، بند:۹۶.
۱۱۸- همان، بند: ۷۲-۷۰.
۱۱۹- همان، بند: ۱۳۲-۱۲۸.
۱۲۰- همان، بند:۲۵.
۱۲۱- همان، بند:۳۳.
۱۲۲- همان، بند: ۸۲،۴۶.
۱۲۳- همان، بند:۶۴.
۱۲٤- همان، بند:۶۸.
۱۲٥- همان، بند:۱۲۶.
۱۲٦- همان، بند:۶۵ ، ۲۸.
۱۲۷- همان، بند:۳۰.
۱۲۸- همان، بند:۶۱.
۱۲۹- همان، بند:۱۰۰.

اهمیتی می دادند که مقام این ایزد بانو تا اندازه مقام اهوره مزدا بالا برده میشد. نام ایزد آبها به صورت کامل آن از سه واژه «اَردِوی سورا- اَناهیتا»[۱۳۰] تشکیل یافته، و در گونه های متفاوت در نقوش پادشاهان ظاهر می شود؛ اردشیر دوم هخامنشی در همدان از ساخت و ساز و آباد سازی خود به خواست اهوره مزدا ، اَناهیتا و میترا سخن می گوید و از آنان می خواهد تا وی را از تمام بدی ها محافظت کند.[۱۳۱] نقش برجسته اشکانی در تنگ سروک شاه چنان نشان داده شده که نشان سلطنتی را از دو ایزد میترا و اَناهیتا دریافت می دارد.[۱۳۲]

در نقوش اعطای منصب در نقش رستم عقاب آراسته به نوار، نماد اَناهیتا است؛ خصوصاً در تاج های پادشاهان ساسانی حلقه ها با شاخه های متفاوت، سر عقاب، بال های ورثرغنه نیز نمای این ایزد بانو می باشد.[۱۳۳]

ونیز شاپور اول ساسانی در مقام ولیعهدی بر اندکی از سکه هایی که در پادشاهی اردشیر اول ساسانی نقش شده اند با تاج بلند گنبد دار،[۱۳۴] و یا کلاهایی با سر جانورانی مانند عقاب[۱۳۵] گراز نر و اسب نشان از اهمیت ایزد بانوی اَناهیتا در نزد آنان است.

و یا در پشت سکه های هرمزد اول ساسانی، مقام شاهی خود را از اَناهیتا دریافت می دارد؛[۱۳۶] و در سکه های هرمزد دوم ساسانی، نیز سر عقاب بخشی از ترکیب نشانه ها در تاج معمولی است که به رسم پیشنیان نماد اَناهیتا است.[۱۳۷] ایزدبانویی که در پشت سکه های بهرام دوم ساسانی نشان پادشاهی را به وی می دهد و نیز نقش شهبانوی بهرام دوم به همراه ولیعهدی که شکل آن بر روی سکه در کنار تصویر این پادشاه بر روی سکه نقش شده است نماد ایزد بانوی اَناهیتا می باشد.[۱۳۸] ویا در سکه های ویژه ای که در پادشاهی خسرو دوم ساسانی پرویز ضرب شده اند، ایزد بانوی اَناهیتا در هاله ای از شعله آتش نمایان است.[۱۳۹]

130- aredvî sûra anâhit.

- aredvî = مرطوب, sûra = دلیرو نیرمند, anâhit = پاک و بی آلایش

131- A²H: 2.

۱۳۲- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۵.

۱۳۳- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۶.

۱۳٤- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۷.

۱۳۵- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۸.

۱۳٦- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۹.

۱۳۷- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۰.

۱۳۸- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۱.

۱۳۹-ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۲. قابل ذکر است که این نقوش در بیشتر سکه های ساسانی مشترک است و به دلیل عدم کیفیت، سکه های برخی پادشاهان مورد ادعا آورده نشده؛ برای آگاهی بیشتر در مورد سکه های مربوط به ایران پیش از اسلام ر.ک:

- MALEK, Hodge Mehdi & SARKHOSH CURTISH. Vesta. ”History and Coinage of the sasanian Queen BÔrān (AD 629- 621)”. The Numismatic Chronicle 158, 1988, pp. 113- 129.
- K. MOSIG- WALBURG,” Zu einigen Prägungen sasanidischer Herrescher”, Iranica Antiqua, 32, (1997), pp. 209- 232 III.

در آبان یشت، اَناهیتا ایزدی است که افزاینده گله، رمه، و افزاینده گیتی است،[۱۴۰] نطفهٔ مردان و زُهدان زنان را پاک نگه می دارد، زائیدن زنان را آسان و شیر آنان را پاک می گرداند؛[۱۴۱] اما در عین حال مردمان را به سوی دین رهبری می کند، و اهوره مزدا خود از او یاری می جوید تا زرتشت را قادر سازد تا از روی دین اندیشه کند، از روی دین سخن گوید، واز روی دین رفتار کند،[۱۴۲] و زرتشت به نزد او نیاز می برد تا، کی گشتاسب براساس دین بیاندیشد، و از روی دین سخن گوید،[۱۴۳] و دینداران «آثرونان» از او علم و تقدس در خواست می کنند؛[۱۴۴] و از سوی دیگر شاهان و رزم آوران بزرگ ایرانی چون هوشنگ، جمشید، فریدون و گرشاسب و کیخسرو و کی گشتاسب، هریک «صد اسب وهزار گاو و ده هزار گوسفند» ازبرای او قربانی می کند و کامیابی خود را در پیکار با دشمنان و پیروزی بر دیوپرستان از او خواستار می شوند، و ایزد اَناهیتا آرزوی آنان را بر آورد می سازد و در کارهای بزرگ شاهی و رزمجوئی یار و پشتیبان آنان می گردد. پس شاید اینگونه شکل هایی که به نماد اَناهیتا در سکه های پادشاهان و یا برخی از نقوش برجسته آنان ظاهر می شوند حاکی از استدعا داشتن پادشاهان از این ایزد بانو باشد؛ چرا که این ایزد بانو نماد طبقه کشاورزان و پیشه وران و یا اگر گزافه نگوئیم عموم مردمی است که باید بر آنها پادشاهی مشروعی داشته باشند.

۱۴۰- یشت ۱:۵.
۱۴۱- همان، پاره های:۱،۵.
۱۴۲- همان، بند:۱۸.
۱۴۳- همان، بند:۱۰۵.
۱۴۴- همان، بند:۸۶.

فصل سوم

جغرافیای ایران پیش از اسلام

۱) جغرافیای طبیعی.

۲) پیامدهای سیاسی ناشی از موقعیّت جغرافیایی ایران.

۳) تأثیر جغرافیای ایران بر نوع حکومت در ایران باستان.

۴) وضعیت جغرافیای ایران پیش از اسلام.

۱- جغرافیای طبیعی[۱۴۵]

پیش از بیان موضوع اصلی که نوع حکومت درایران باشد، باید مفهوم ایران را از نظر جغرافیایی و وسعت آن مورد بحث قرار داد و سپس آن را در مواقع و مواضع مختلف جغرافیایی آن شناخت. آنگاه بر آنچه از تغییرات و دگرگونی ها در دوران پیش از اسلام و بعد از اسلام بر آن گذشته عطف ویژه نمود که از آن جمله موضوع حکومت یا ترتیب اداره حکومت ایران است.

سلسله کوه های زاگرس که از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد، ومتجاوز از ۱۰۰۰کیلومتر طول و ۲۰۰کیلومتر عرض است، و ارتفاعات این سلسله جبال به ۱۰۰۰تا۱۷۰۰متر میرسد یکی از عوامل تنوع اقلیمی و پوشش گیاهی در ایران است؛ به طوری که در زمان های قبل مراتع واقع در دامنه های مرتفع کوه های ذکرشده جنگلهایی وسیع با انواع درختان و گیاهان گسترده شده بود. گرمای تابستان در دره های پست، مردمی را که به تربیت بُز، میش و اسب اشتغال دارند، مجبور میکند که به مراتع مرتفع نقل مکان کنند. در شمال سلسله کوه های البرز که مرتفع ترین قلّه آن موسوم به دماوند متجاوز از ۵۶۰۰ متر ارتفاع دارد مشخص است و در امتداد سواحل منحنی شکل جنوب دریای خزر کشیده شده و سد مرتفع و باریکی را تشکیل میدهد، که ناحیهٔ ساحلی را با نباتات فراوانِ آن از منطقه بیابانی مرکزی جدا می کند. سلسله کوه های البرز در انتهای غربی خود به آذربایجان ایران می پیوندد. این منطقه پرجمعیت ترین ناحیه ایران است و در دره حاصلخیز آن گندم، ارزن، پنبه، برنج، تنباکو، کَرچَک و خربزه کِشت میشود. سلسله کوه های گرداگِرد ایران با یک رشته کوه جنوبی که عبارت از مکران کوه باشد، تکمیل می شود که دو معبر آن را شکافته است:

- ✓ یکی راه بندرعباس که سابقاً بندر معمور در دریای عمان بوده؛
- ✓ و دیگر معبری که به مشرق به طرف بلوچستان و کویته پاکستان میرود.

در بخش مرکزی ایران که دو رشته کوه داخلی از آن میگذرد فرورفتگیی دیده می شود که یکی از بی آب و علفترین و بایرترین کویرهای جهان است.این منطقه به دو قسمت تقسیم می شود؛ دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب جایی که متشکل از یک سلسله جلگه های گل آلود و نمکزار است که در آن هیچ چیز نمی روید و هیچ جانوری زیست نمی کند.در بعضی از مواضعِ این کویر در گودیهایی که نمک آن کمتر است امکان زیست وجود دارد. ولی کویر لوت ناحیه ای کاملاًخشک است. از سوی دیگر وجود دو دریا بزرگ به نام خلیج فارس و دریای خزر به دامنه این گوناگونی اقلیم ها می افزود. پس بنابراین در ایران زندگانی فقط در دره های سلسله جبال عظیمی که آن را احاطه کرده و یا در واحه ها ی موجود و همچنین در دشتهای پهناور داخلی و خارجی ایران نیز امکان پذیر بود. مهمترین دشتهای مذکور دشت خوزستان است که در جنوب غربی واقع شده و همان

۱٤٥- با توجه به اینکه جغرافیای طبیعی ایران خود مبحثی جداگانه است و مجالی در اینجا برای توضیح آن نیست مطالب ذیل بر اساس کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف رومن گیرشمن مي باشد، چون در این کتاب مبحث جغرافیای طبیعی ایران به طور خلاصه و با نگاه تاریخی آمده است.

سوزیانای قدیم است و از لحاظ جغرافیایی نیز چیزی جز امتداد دشت بین النهرین نیست. این دشت در سلسله کوه های زاگرس رخنه کرده قرینه ای نسبت به زاویه خارجی کوه های لرستان یعنی پشتکوه تشکیل میدهد. سوزیانا ناحیه ای بود که از قدیم به مَدنیَّت گرایید و در همهٔ قرنها در اقوام کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می زیستند تأثیر نمود. در پشتِ کوه های مجاورِ دریای خزر دشتی قرار دارد. این کوه های ذکر شده مانند سدّی عمل میکند و موجب بارندگی فراوان بر این قطعه زمین باریک که فوق العاده حاصلخیز است می شود. این ناحیه منطقه حاره ایران به شمار می رود و از بیشه و باتلاقها و جنگلها پوشیده شده است. به هر حال دشتهای خارجی در توسعه تمدن ایران در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند. بدین وجه از قدیمی ترین ازمنه، تمدن مذکور در واحه های متفرق در سلسله کوه هایی که ایران را احاطه کرده و ابرهای باران دار را می گیرد، متمرکز شده است. مرکز این محوطه تماماً بی آب و علف است به استثنای موضعی که خاک رسوبی آن، که عموماً حاصلخیز است، بوسیله آبیاری مصنوعی قابل زراعت میباشد. به واسطه اختلاف آب و هوا، سرمای شدید در زمستان و گرما در تابستان، در هرجا که انسان بتواند آب برساند محصول فراوان به وجود می آید. در تمام ازمنه در ایران مسئله آب امری حیاتی بشمار می رفته است. از زمان های ماقبل تاریخ، این مملکت با وسایل مصنوعی آبیاری میشد، و در عهد هخامنشی شبکه وسیعی از راهروهای زیرزمینی «قنات یا کاریز» موجود بود. در تمام دوره سال هزاران تن برای لاروبی قنوات قدیم و حفر قنات های قدیم و حفر قناتهای تازه کار می کنند. از برکت همین آب و نیز بر اثر بارانهای نافع در سلسله کوه های زاگرس و البرز در کناره داخلی این سلسله محوطه های زراعتی و واحه های آباد ایجاد شده است. همهٔ پایتخت های ایران از زمان شکل گیری نخستین پادشاهی در ماد، و نیز شهرهای مذهبی مهم مانند مشهد و قم، رو به بیابان و در طول دو جاده اصلی که در کناره های داخلی دو سلسله کوه های مذکور، کشیده شده قرار گرفته اند.[۱۴۶]

از سوی دیگر همانگونه که در ادامه خواهیم گفت بیشتر تهاجمات و مهاجرت ها به فلات ایران از سوی مرزهای شمالی و شرقی و شمال شرقی صورت می گرفت که غالباً سرزمین هایی را شامل می شد که از نظر شرایط جغرافیایی جزءِ اقلیم های فقیر بودند که برای دسترسی به منابع زیستی و شرایط مناسب معیشتی به سوی فلات ایران سرازیر می شدند.

پس همانطور که جغرافیا و شرایط ناشی از آن بر نوع محیط طبیعی آن منطقه تأثیر میگذارد، بر انسانی که در آن محیط ِمتأثر زندگی می کند نیز تأثیر پذیر است؛ انسان مطابق با محیط پیرامون خود رشد می کند و نیاز های متنوع خود را بر اساس شرایط زندگی بر طرف می کند؛ هرچند که برای رفع چنین نیازها با مشکلات عدیده ای روبه رو است ولی به هر قیمتی که شده با آن مقابله می کند و هر عاملی نیز سد راه وی قرار گیرد به شدت با آن مبارزه می کند چرا که نمی خواهد نظمی را که در راستای امنیت خود بوجود آورده را از دست بدهد.

۱٤٦- گیرشمَن، رومَن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ: محمد معین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ۱۳، ۱۳۸۰، ص ۷-۱.

۲– پیامدهای سیاسی ناشی از موقعیّت جغرافیایی ایران

با توجه به اینکه سرزمین ایران بین آسیای مرکزی، چین، شبه قاره هند وآسیای صغیر واقع شده است، در طول تاریخ خود اقوام و طوایف بیگانه برای رسیدن به منابع ثروت و عبور از فلات ایران و جهانگشایی، پیوسته به ایران هجوم آورده و با مردم این سرزمین در جدال و منازعه بوده اند.[۱۴۷] واقع بودن میان چین و هندوستان و آسیای صغیرو اروپا، نتایجی را به دنبال داشته است که شرحی مختصر از آن ذکرخواهد شد.

۲–۱– مهاجرت

آریائی ها با بدو ورودشان به سرزمینی که بعدها ایران نام گرفت با مشکلات زیادی روبه بودند از جمله چگونگی برخورد با بومیان ایران. به طورکلی اقوام زیر را میتوان در شمار سکنه بومی فلات ایران پیش از ورود آریائیهای ایرانی به شمارآورد:

- ✓ **گروه نخست** مردمانی که از نواحی اطراف دریاچه ارومیه امروزی در شمال غربی ایران تا منطقه علیای رود دیاله شناسائی شده اند، که عبارتند از "گوتی ها"، که به نواحی شرقی بیشتر گرایش داشته اند و دیگر"لولوبی ها"که قلمرو آنها بیشتربه طرف باختر گسترانیده شده بود، و نیز "کاسی ها"که در ناحیهٔ جنوب غربی یعنی درمنطقهٔ علیای رود های دجله و فرات ساکن بوده اند.
- ✓ **گروه دوم** ساکنان کرانه های دریای مازندران هستند که به "کاسپی ها" معروفند و به نظر برخی به عیلامی ها و کاسی ها منتسب هستند.[۱۴۸] دیگر اقوام ساکن در حاشیه دریای مازندران عبارتند از: کادوسی ها– گیل ها– تپوریها و آماردها.
- ✓ **گروه سوم** مردمانی که در سواحل جنوب فلات ایران یعنی درکرانه های خلیج فارس سکونت داشته اند، اینها احتمالاًمرمانی سیاه پوست بوده اند؛ علاوه بر این در دره های غربی کوه های زاگرس، "حوری ها" زندگی می کردند.[۱۴۹]

نبرد میان آریائی ها و بومیان فلات ایران به پیروزی آریائی ها منجر شد اما این نبرد پیامد دیگرگونه داشت و منجر به همزیستی مسالمت آمیز شد،[۱۵۰] شاید یکی از عواملی که منجر به عدم درگیری سخت مابین آن دو شده بود، آموزه های دینی – اخلاقی آریائی ها بود؛ چرا که به آنان آموخته بود چگونه رفتاری داشته باشند؛ بنابراین آریائی های فاتح، مغلوبین بومی ایران را از فلات ایران نراندند، بلکه اختلاط میان آریائی ها و بومیان از این

۱٤۷- طباطبائی، محیط: تطور حکومت در ایران پس از اسلام، ص ۷.

۱٤۸- دیاکونف، ایکورمیخائیلوویچ: تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۱۳۴.

۱٤۹- خداددادیان، اردشیر: تاریخ ایران از آمدن آریایی ها تا مادها، به دید،چ دوم، تهران، ۱۳۷۸، ص، ۲۳،۴۷.

۱۵۰- یشت۱۴۴-۱۴۳:۱۳.

زمان آغاز شد. در نبرد میان آریائی ها و بومیان، هرجا بومیان تسلیم شدند کارهای کشاورزی و پرورش احشام و خدمت در خانه ها به بومیان واگذار گردید. اما آریائی ها برای حفظ پیروزی و ادامه نبردهای خود به ساختن قلاع پرداختند تا از دستبرد و حمله احتمالی بومیان مصون باشند. وجود همین قلعه ها، پایه و اساس ساختن روستاهای ایران و گذشتن از زندگی قبیله آریائی ها به زندگی روستائی و تکامل از زندگی شبانی به تمدن روستائی گردید. فئودالیته کهن ایران در کنار مراکز کشاورزی و مراکز دفاع آریائی ها بنیانگذاری شد هر قومی که توتمها و سمبلهایی داشت با توسعه نظام کشاورزی و پیدایش مالکیتهای بزرگ، میان حاکمیت سیاسی و مالکیت فردی ترکیبی پدیدآورد و قدرت مالی و نظامی و دینی و اجتماعی را به «کِی یا پادشاه» سپرد که رهبر و مظهر اصالت خانواده به معنی وسیع کلمه بود.

۲-۲- تهاجم

ایران زمین در تاریخ ملل آسیای غربی در طی سومین هزاره پیش از میلاد اهمیت یافت. پادشاهی های بزرگ بین النهرین، که مبتنی بر اقتصاد مدنی بود، در توسعه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود ترقی عظیم حاصل کرده بودند. احتیاج آنان برای مواد اولیه برای ابنیّه، امورعام المنفعه، اسلحه و اشیاء هنری افزوده گردید. از سوی دیگر ایران اساساً کشوری فلاحتی و محل پرورش احشام و اغنام، و دارای منابع معدنی ثروتمند و متنوع بود. از هزاره سوم پیش ازمیلاد مسیح از معادن آن مرمر معمولی و مرمرسفید برای پادشاهان سومری تهیه می شد. این پادشاهان چوب های ساختمان را از جنگلهای ایران که در آن زمان کوه های ایران را پوشانده بود تهیه می کردند. عقیق، فیروزه و لاجورد در اینجا از عهد بسیار قدیم استخراج می شد. آهن، مس، قلع و سرب نظر فاتحان آشوری را به خود جلب کرده بود .هر دو دامنه زاگرس از سنگ گچ و شامل ذخایر نفتی است که از قدیم الایام شناخته شده بود. چون ایران مرکز خطوط ارتباطی است که مغرب را به مشرق متصل می ساخت، قدیمی ترین جاده تجارتی یعنی جاده ابریشم که معبر مهاجمان نیز بوده است، از آن می گشت. با وجود سدّ کوه ها و ظاهر تسخیر ناپذیر آن و وضع طبیعی غیر مرتبط و غیر متجانس، که دفاع از آن به نحو مؤثر مشکل است، ایران فاتحان متعدد به خود دید. همین امر موجب روند متناوب انحطاط و افتخار ایران گردیده، زیرا اقوام آن هرچند در مناطق زراعتی و واحه ها متفرق بودند، استمدادِ و قدرت ایجاد تمدن را داشتند. افکار و آداب، ترقیات دینی و صنعتی که در ایران پدید آمد، آثار خود را در ممالک بیگانه باقی گذاشته است.[۱۵۱] با توسعه قدرت سلطنتی، مقادیر زیادی از اشیاء مصنوع در مراکز مختلف بین النهرین ساخته شد. سیاست اقتصادی سلاطین، آنان را وادار کرد که بیش از پیش درجستجوی بازارها برآیند. بدین وجه میدانیم که از زمان قدیم، در عصر سارگن اَکَدی مستعمراتی از بازرگانان در آسیای صغیر، مراکز حقیقی بازرگانی، که در آنجا تُجار سامی نژاد به تجارت می پرداختند و برای

۱۵۱- گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۸.

سرزمین خویش اَمتعۀ لازم را فراهم می نمودند وجود داشته است.[152] حکومت های جدید نیز توجه خود را به سوی ایران معطوف داشتند. ایران بر اثر همجواری و نیز ثروت معدنی خود، مرکزی بود که توجه همۀ کسانی را که به حدکافی نیرومند بودند و هوس الحاق نواحی غربی آن را به قلمرو خویش در سر می پروراندند، جلب میکرد. درعین حال که ایران معبری برای سُرب که از ارمنستان می آمد و لاجورد که آن را از بدخشان حمل می کردند، محسوب می شد، خود دارای ذخایر معدنی از جمله طلا، که در سرزمین ماد استخراج می گردید، و مس و قلع بود. انواع مختلف سنگ، که برای ساختمان قصرها و معابد مناسب بود، به بابل حمل می شد و همچنین چوب که برای همان منظور به کار می رفت. پادشاهان بابل در سفرهای جنگی خود به ایران در طی هزاره سوم پیش از میلاد دو هدف داشتند: نخست هدف سیاسی بود که مستلزم اَعمال نظامی ضد تشکیل هرگونه دولت منظم و الحاق نواحی مجاورسرحدی بود. این نواحی مرکب بود از ایالاتی که به وسیله حُکام اداره می شد. همین سیر در دوره تاریخی ایران قبل و پس از اسلام تداوم داشت؛ به عنوان مثال حملات مکرر اقوامی چون سکا ها، کوشان ها هیاطله و هفتالی های ساکن در شرق و شمال شرقی ایران،[153]دولت روم و حکام دست نشانده آنان و... .

برخی از مهاجمین مذکور فواید تمدن خود را در میان ملت مغلوب وارد می کردند. با تحقق نخستین هدف آنان، دومین هدف را نیز بدست آوردند؛ وآن منظور اقتصادی بود، و عبارت بود ازانتقال ثروت های ایران به مراکز خود، در اکثر اوقات سیاست مناسب برخی از پادشاهان منجر به سرکوب این نفوذها و تهاجم ها میشد و گاهی اوقات نیز علی رغم تزلزل سیاسی، ایران از این محاربه فاتح بیرون آمد[154].

۳- تأثیر جغرافیای ایران بر نوع حکومت در ایران پیش از اسلام

بنا بر مطالب یاد شده می توان جغرافیا و تأثیرات بر آمده از آن را جمله مواردی دانست که در نظام حکومتی ایران باستان تأثیر داشت؛ چراکه:

الف). سرزمینی با این وسعت و مردمانی گوناگون، نظام حکومتی مقتدری را می طلبید که بتواند آن را کنترل و مدیریت کند؛

ب). تنوع اقلیمی بر آمد از نوع جغرافیای طبیعی ایران به گونه ای بود که هر منطقه با ویژگی های متفاوت شکل میگرفت؛[155] تنوع زبانی، گویشی، آئینی و مواردی از این دست از جمله مواردی بشمار می آیند که متأثر از همین تنوع جغرافیایی بود. مردم هریک از این مناطق زندگی خود را چنان اداره می کنند که منطبق بر نیازهای

۱۵۲- مجید زاده، یوسف: تاریخ و تمدن ایلام، مرکز نشر دانشگاهی،چ اول، تهران، ۱۳۷۰، ص۶ تا ۷.

۱۵۳- برای آگاهی بیشتر دربارۀ این اقوام، ر.ک:

- کهزاد، احمدعلی: تاریخ افغانستان، انتشارت میوند، چ ۲،کابل، ۱۳۸۴ ه.ش.

۱۵٤- گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ص۸.

۱۵۵- قابل مقایسه با نظریات افلاطون دربارۀ تأثیر محیط جغرافیایی بر وضع سیاسی و اجتماعی جامعه در:

- Plato: Laws,4:704;
- به نقل از لطفی، محمد حسن: دورۀ آثار افلاطون،ج۴، خوارزمی، تهران،۱۳۴۷.

خود باشد. به عنوان مثال در اثر کمی آب، اراضی وسیع ایران اغلب خشک و بی حاصل بود. ساکنین متنوع آن، ناگزیر بودند با مشقّت فراوان آب تهیه کنند و با آفات و حشرات و قحطی و خشکسالی، پیوسته به مبارزه برخیزند تا فی الجمله وسایل معیشت خویش را فراهم سازند.[۱۵۶] به همین دلیل بود که ایرانیان احترام آب را بیش از هرچیز واجب می داشتند، چنانکه حتی صورت خود را درآب نمی شستند و جز برای آشامیدن و آب دادن به نباتات به این ماده مقدس دست نمی زدند.[۱۵۷]

پس طبیعی است که آنها هیچگونه عواملی که قصد برهم زدن این زندگی را داشته باشد را نتنها نمی پذیرند بلکه در صدد دفع آن نیز بر می آیند. پس هر نظام حکومتی که در ایران حاکم باشد مردمی را پیش رو دارد که رفتار و امیال متفاوت و حتی در برخی اوقات ضد هم دارند. این نظام باید به گونه ای عمل کند که رضایت خاطر آنان، حداقل هم که شده برآورده سازد.

ج). ایران بنا به موقعیّت طبیعی داخلی خود در میان دو دریای خزر و پارس قرار گرفته بود و حکم پل مرتفعی را داشت که رشته کوه های معروف به البرز و زاگرس در دو سوی آن مانع از تأثیر هوای مجاور در سطح برجسته و محصور داخلی آن گشته و ناحیه را به صورت فلاتی خشک درآورده بود، که بر سر راه عبور امواج انسانی مهاجر از مناطق شمالی به سوی مناطق جنوبی قرار داشته و آنان را ناگزیر میساخت که از آن بگذرند تا به آسیای غربی و جنوبی در پی آب و خوراک و مسکن رهسپار گردند. این سیر و عبور که در طی تاریخ دور و دراز انسانی همواره ادامه داشته است در دورهٔ اسلامی هم مانند روزگار پیش از اسلام متوقف نشده و ادامه یافت.[۱۵۸]این آمد و شد ها از یکسو در روال زندگی عادی مردم خلال ایجاد می کرد و از سوی دیگر اگر این فوج های تازه وارد سوءِ نیتی داشتند مردم از حکومت انتظار داشتند تا به کمک آنان آمده و در دفع آنان یاری رساند. موقعیّت جغرافیایی خارجی ایران باستان نیز به گونه ای بود که از یک سو مهاجمان تنگدست و فقیر همسایه را که در طول مرزهای شرقی و غربی پراکنده بودند به داخل می کشانید و از طرف دیگر به واسطه موقعیّت آن که در کنار مرزهای هندوستان، که سرزمینی همیشه آباد و پر برکت محسوب می شده، نظر مناطق دوردستی همچون یونان و روم و ترکستان و اخلاف متعدد مختلف آنان را به خود متوجه می ساخته است .همین امر باعث شده است که روحیات گریز از بیگانگانِ متجاوز و آمادگی برای مبارزه علیه چهره های ناشناس یا دشمن، دائمی شود و در شمار خصلت های قومی و ملی ایرانیان درآید. افسانه های قدیم و نیز ادبیات کهن ایران سرشار از روایاتی است که مقابله با هر بیگانهٔ ستیزه جو را طبیعی میشمارده و مبارزه با آن امری مسلم و موجه می دانند.

۱۵۶- برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مسئله آب در ایران ر.ک:

- K. S. Lambton: Reflection on the iqta, in Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton A. R. Gibb, Leiden, 1965, p.385.

157- Agathias Scholatikos,"The life of juistinianus", 2:24.

۱۵۸- طباطبائی، محیط: تطور حکومت در ایران پس از اسلام، ص،۷.

ج). ازسوی دیگر همانگونه که درجهان کهن هیچ تازه و کهنه ای همواره به یک نحو باقی نمی ماند، هر امری هم که به نحوی با جهان ومردم آن ارتباط داشته باشد پیوسته در حال دگرگونی می گذرد سرزمین ایران و مردم ایران باستان هم از این قاعده مستثنی نبودند. با وجود این با تبدیل عوامل ترکیب کننده حوادث از شخص، مکان، زمان و میزان استفاده مردم از برکات طبیعی و اقتصادی و محل سکونت، شکل حکومت، و ترتیبِ زندگانی ایشان نیز تغییر می پذیرد؛[۱۵۹] چراکه شرایط زیستی چنان آنان را بار می آورد که بتوانند با مشکلات در پیشرو مقابله کرده تا در آسایش و امنیت زندگی کنند. این مسئله در ایران با توجه به ناهمگونی شرایط جغرافیایی آن نمود بیشتری دارد؛ کهنه ها در ظاهر میروند و تازه ها جای آنها رامی گیرند ولی با این وجود همان مظاهر دیرینه در صورت های تازه ای بر مردم عرضه می شود که آثار قدمتِ آن را در زیر چهره خود پنهان میدارد. بنابراین حکومت واحد ایران در طول این قرن هایی که می گذرد پیوسته در حال تحول و تطور بوده است و تنها چیزی که در این میان توانسته است از تأثیر عوامل مُضر، تن و جان به در برد و برجا بماند همین کشور ایران بوده است.

پس در اینجا چند شاخص مهمِّ برآمده از شرایط جغرافیایی پیدا می شود که در شکل گیری نوع نظام حکومتی در ایران پیش از اسلام تأثیر گذار بود:

- ✓ حفظ تمامیت ارضی ایران زمین.
- ✓ .تأمین امنیت اقتصادی و معیشتی.
- ✓ تضمین امنیت سیاسی-اجتماعی.

پس با توجه به وضع زندگی ناهنجار و تهیه مواد غذایی ضروری برای ادامه زندگی، انسان پیوسته در اضطراب و آشفتگی نگاه میداشت و در نتیجه وی را درکمک گرفتن از دیگران که تجربه و معرفت بیشتری کسب کرده بودند برای رفع اینگونه نیازمندی و کمبود ها ملزم میساخت. قبولِ همین امر و نهی و دیگران و احساس نیازمندی روزافزون و تسلیم به فردی توانا یا قدرتی که از عهده رفع آنها برآید، اساس اولیه ایجاد حکومت را در صورت های مقدماتی و ابتدایی خود را تشکیل داد؛ و بدین ترتیب به دیگران یا مجموعه ای ازافراد همزیست و همنشین حق مداخله در سرنوشت افراد ناتوان تحقق داد. هم اینک کلمه حکومت یا حکم جمع میان دو مفهوم داوری و فرمانروایی میدهد. هرچند که کاربرد آن براساس هدفهای اصلی و جداگانه بوده است. درآغاز امر که اجتماع از یک یا چند خانواده مرکب از یک چند زن و مرد و با چند فرزند یا چندین فرزند تجاوز نمی کرد، این حق میانداری ونگهبانی، بنا بر سابقه بر عهده مردی[۱۶۰] قرار میگرفت که پدر و مهتر خانواده شناخته میشد و حوزه حکومت او از شمول یک یا چند خانواده فراتر نمی رفت. به هر نسبت در کیفیت زندگانی اجتماعی افراد در یک حوزه فرد یا کلان، از حیث مواجه با دشواری ها و چاره جویی ها برای تسهیل امر زندگانی، تحول و تکامل پدید

۱۵۹- همان، همانجا.

۱۶۰- قابل ذکر است که در پیشینهٔ تمدنی ایران صحبت از ادواری می شود که حکومت زنان و سیستم زن سالاری حاکم بود برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- ➢ مجیدزاده، یوسف: تاریخ و تمدن ایلام، ص ۱تا ۱۸.

می آید. چگونگی حکومت هم دستخوش تحول و تطور می شد و این امر با تغییر شرایط زندگانی به صورت کاملتری در می آمد و به ظهور انواع حکومت ها زمینه های مناسب می بخشید مانند: حکومت های فردی و یا جمعی انتخابی و یا تحمیلی، ارثی یا اکتسابی طبقاتی یا مردمی، دینی یا قراردادی، ملی یا چند ملیتی، پادشاهی یا شاهنشاهی، استبداد یا مشروطه، جمهوری مطلق یا محدود، حکومت بعضی بر کل و یا کل بر کل و بالأخره حکومت مردی بر مردمان و یا مردم بر مردم.[۱۶۱]

ایرانیان نیز پیش از آنکه به مراحل فعلی و مقبول، از رشد و نمای خود برسد، برای آنکه بهتر و آسوده تر به سر برد، خود را نیازمند اتکاء به فردی توانا یا دستگاهی پرداخته، دانستند که اورا بدین راه پیشرفت سوق دهد دراین بین کیش زرتشتی و آئینهای مرتبط با آن خیلی تأثیر گذار بود به عنوان مثال مفاهیمی که از واژه هایی چون:
خانه یا خاندان[۱۶۲] – طایفه[۱۶۳]– قبیله[۱۶۴]–قوم[۱۶۵]

برداشت می شد، حاکی از نظم و سلسله مراتبی بود که یک جامعه نیازمند آن بود.[۱۶۶] از سوی دیگر متنهای اوستا به کرات به قدرت «خشتریه» اشاره می کند که می بایستی با درجات چند نواخت از سوی روسای چند گروه نامبرده اجرا می شد. برای کسی که قدرت را در مقیاس بزرگ اِعمال می کرد اصطلاحات خاصی داشته اند از جمله «Sastar» به معنی آن کس که امر میدهد، فرمانده.[۱۶۷]به هر صورت این موارد همگی نوعی نوعی نظام فردگرایانه که مبتنی بر اصل شورایی نیز بود را ترویج می داد؛ بخصوص که پادشاهان اساطیری ایران که نامشان در متون اوستایی آمده، نوعِ نظام حکومتی آنان که در راستای تعالی مردم و اصرار در نیکی ورزیدن به عامه آنان و... بود یک نوع ذهنیتی از حکومتداری در ذهن آنان درست کرده بود.[۱۶۸]

پیش از آنکه آدمی در حوزه های کوچک و بزرگ خانوادگی و قبیله ای در روستا و شهر، ناگزیر از قبول اصول و مقرراتی برای تأمین کار و زندگانی دسته جمعی شود و خود را بدانها مقید سازد و مسلم است که از هیچ گونه نظام معین و شیوه خاصی پیروی نمی کرده و هیچ کاری را نادرست نمی دانست و همهٔ چیز بر وفق و دلخواه او در قالب قبول و رد قرار میگرفت .تا آنکه اندیشه رفع نیازمندیها عده ای از آدمیان را درحلقه های بزرگتری گرد آورد و ناگزیر از قبول مقرراتی کرد که همزیستی او را با دیگران تأمین کند. گسترش نظام فئودالیته، پدیدآورنده شهرهای کهن آریائی ها و اتفاق «شاهان» مناطق گوناگون ایران، بنیانگذار حکومت مرکزی و مقتدر مادها و پارسها گردید. باگسترش میدان شمول این حلقه های اجتماعی، اصول و مقرراتی که به ارتباط و انضباط آنها را یاری میکرد رو به افزایش نهاد. اصل قدرت در ایجاد و استقرار این ارتباط و انضباط، دسته ای از دسته ها و

۱۶۱- طباطبائی، محیط: تطور حکومت در ایران پس از اسلام، همانجا.

162- dmAma.
163- vis.
164- zantu.
165- dahyu.
166- E.Benvenist, "Les Classes socials dans la tradition avestique" JA. 1932, pp. 121-130.
۱۶۷- یسنا ۴۶:۱؛ یسنا ۴۸:۵.
۱۶۸- ر.ک: فصل پنجم پادشاهان آرمانی اساطیری ایران در همین پایان نامه .

خانواده ای از خانواده ها و فردی از افراد را، در مرکز بروز این قدرت می نهاد. در نتیجه این روش آمیخته به سلطه که برای حُسن ارتباط و تأمین نظم و آسایش جمعی به وجود آمده بود، گاهی اوقات با روح خود خواهی و خودکامگی همراه می گردید. انسان نیرومند در عین تظاهر به مظهر فردی مقتدر در راه تحمیل نظم و تربیت بر زیردستان، برای خود احساس بی پروایی و آزادی از قید هرگونه مسئولیت و قاعده و ترتیب میکرد و هر روا و ناروایی را به کیفیت برخورد خود با قضایا مربوط می ساخت. ولی در اینجا عامل تعدیل کننده ای نیاز بود که صاحب قدرت را از سوءِ استفاده از قدرت سلطه ای که داشت برحذر دارد؛ در ایران پیش از اسلام صاحبان قدرت از بیم بازخواست جهانِ دیگر، خود را در این جهان از خود رائی و خودکامگی که به ستم و تجاوز و معصیت می گرایید، باز میداشت. این عامل تعدیل کننده و بازدارنده چیست که مورخان و تحلیل گران و وقایع نگاران و پژوهندگانِ قابل توجهی بر آن داشته است که تمدن ایران را یکی از باعظمت ترین تمدن های جهان بدانند: ستایس کشورداری و دادگستری کورش کبیر هخامنشی و اینکه اقوام مغلوب، شاهنشاهِ ایران را فرستاده خدا میدانند و اصول حکومتش را مظاهری از نخستین اعلامیه حقوق بشر تعبیر می کنند.[۱۶۹]انعکاس سیستم انتخاب قُضات به وسیله مردم در نظام حکومت ایران و جریان کار «دیوکس» را برای شناخت روش دادگستری ایرانیان باستان، گواهی ازگواهان و مستندی از مستندات بیشمار تاریخی به شمار می آورند. در کتاب «داریوش اول» از قول داریوش اول هخامنشی آمده است: «آنچه حق است پسند من اَست و آنچه ناحق است اَز آن بیزارم».[۱۷۰]این جمله شعار شاهنشاهی ایران و برنامه امپراطوری پارسیان بود. خاورشناش و پژوهشگر تاریخ شرق اُمستد، هم سخن با افلاطون در باره عظمت هخامنشیان گفته است که قوانین داریوش [اول] «دات» یا «داد» از فرط استحکام و عظمت چنان بودند که تا دورهٔ سلوکیها، عظمت و شکوه ایران باستان را از رود نیل تا به هندوستان ضامن معتبرشدند.[۱۷۱] این در حالی بود که پادشاهان هخامنشی نیز در کتیبه های خویش خود را شاه ممالک[۱۷۲] می خواندند، و از آنجایی که تشکیلات هخامنشیان بر اصول صحیح و منطقی زمان خود استوار بود، شهربانان و ویسبذان جرأت سرکشی و عدم اطاعت از شاهنشاه را نداشتند و اگر هم گاهی این اتفاق پیش می آمد و بی نظمی ایجاد می شد بنا به قانون برآمده از آئین مزدایی سریعاً سرکوب می شد.[۱۷۳]دین زرتشتی و آئین های مرتبط با آن برای پادشاه شروطی قائل بود که تا شخص مورد نظر واجد آن نباشد نتنها مانع رسیدنش به منصب پادشاهی شود بلکه، موجب خلع از پادشاهی نیز می شود و مشروعیتش را از دست می دهد.

۱۶۹- دو گوبینو، کنت: تاریخ ایران، ص ۳۴۳و ۴۳۸.

۱۷۰- یانگ، ژولیوس: داریوش اول پادشاه پارس، ترجمهٔ: منشی زاده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۵.

171- Olmsted:History of the Persian Empire,Chicago,1956.

172- Xšāyϑiya Dahyunām: 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐏐 𐎭𐏃𐎹𐎢𐎴𐎠𐎶𐏐

۱۷۳- قابل مقایسه با سوره الحدید، آیه ۲۵؛که برای بر قراری نظم و عدالت و مبارزه با گردنکشان استفاده از حتی نیروی نظامی را مجاز می شمارد .

۴- وضعیت جغرافیای تاریخی ایران پیش از اسلام

ایران کنونی در اصطلاح جغرافیایی-سیاسی کشوری است که از شرق و غرب در میان ترکیه، عراق، افغانستان و ترکستان واقع شده است، کشور های آسیای میانه که زمانی تحت اتحادیه جماهیر شوروی بودند در شمال و دریای عمان و خلیج فارس هم از طرف جنوب آن را دربر گرفته است . این واحد سیاسی محدود به حدودی است که بعد ها بر طبق عهدنامه ها و قرار دادهای معینی بر آن تحمیل و تطبیق شده است. درصورتی که کلمه ایران به طور کلی در اصطلاح جغرافیایی تاریخی، شامل فضای گسترده و پهناوری می باشد که در عصرهای گذشته فلات معروف به ایران را با آبریزهای اطراف فلات تا دریاچه خوارزم و صحرای شرقی دریای خوارزم و ارتفاعات شمال قفقاز و خط ساحل دریای سیاه را در بر میگرفت. از هزاره اول پیش از میلاد که نخستین حکومت به هم پیوسته و معروف از طوایف مهاجر آریائی بدین سامان زیرِ ریاست کورش هخامنشی به وجود آمد قلمرو ایران شامل همین عرصه پهناور تاریخی بود که تا دویست سال پیش از این هنوز تحت همین نام، معروف و در همان حدود جغرافیایی مذکور گسترده بوده است.

۴-۱- سرزمین ایران بر اساس متون اوستایی

در متون گاهانی که گفته های خود زرتشت است هیچ اسم قابل شناسائی به عنوان ایران نیامده است. اما در آن از مکان هایی نام برده شده که می توان حدود ایران را با آن تطبیق داد. پاره ای از این اسامی تا امروز نیز دوام آورده اند. در وندیداد سرزمین اصلی آریائی ها را «ایران ویج»[۱۷۴]، نخستین جایی که اهوره مزدا آفرید، میداند؛

در جایی دیگر«airyo Sayanem»[۱۷۵] ذکر شده که می گوید:

سرزمینی است با کوه های مرتفع، با مرتعهای فراوان که آب دریاها و رودخانه های زیادی آن را آبیاری می کند. سپس سرزمین ها را از هم جدا کرده و نام گذاری می کند:

دره های بالادست هیرمند، غور، هرات، مرو، ناحیه اطراف سمرقند میان جیحون و سیحون با سغدیانای کهن و سواحل پائین دست رودخانه جیحون و کرانه های جنوبی دریای آرال (خوارزم باستانی).و از بسیاری از شهرها نام می برد. تمامی این سرزمین ها بجز خوارزم در فرگرد اول وندیداد دوباره آمده اند؛ ونیز در سرزمین هایی که در مهریشت فهرست شده اند نواحی دور دست تری در مشرق و جنوب افزوده شده است:

۱۷٤- وندیداد، فرگرد اول، بند۳؛

- aiyraNem vaEjah.

۱۷۵- یشت ۱۰:۱۴ .

- airyo-Cayanem seviSto, yahmya sAstAro aurva . paoiriS Ira rAzayente . Yahmya garayo berezanto . pouru-vAstrangho Afento . thAtairo gave frAdhayente . Yahmya jafra varayo . urvApangho hiStente . yahmya ApoO nAvaya . perethwish xSaodhangha thwaxSente . AiSatem pourutemca mourum haroyum . gaomca suxdhem hvAirizemca .

هراهویتی [رخج]، هیتومنت[سیستان]، هپتاهند و [پنجاب].[176]

از نواحی واقع در شمال سیحون و یا نقاط ایران غربی ذکری به میان نیامده است. بهره مندی پژوهشی از اوستا شاید بتواند ما را به این نتیجه برساند که مسکن آریائیهای ایرانی سغد- مرو- هرات- نیسایه- کابل- رخج- هیرمند- سیستان- خراسان- دماوند و راگا[177] بوده است و سپس به دنبال آن درنقاط دیگری را ساکن شدند. بنابر آگاهی ما از ادوار پیشین تا کنون، در حدود دو هزارسال ق.م،[178] مهاجرت آریائیها به فلات ایران ادامه یافته و درگیری میان آریائیها و نژادهای بومی این منطقه شکل گرفت.[179]

۴-۲- سرزمین ایران بر اساس کتیبه ها

شاید بتوان از کتیبه های پادشاهان به عنوان یکی از بهترین و منحصربه فرد ترین منابعی که ما را تا حد زیاد از وسعت ایران زمین آگاه می سازد، نام ببریم:

- ✓ **کتیبه های هخامنشی.**
- ✓ **کتیبه های ساسانی.**

۴-۲-۱- کتیبه های هخامنشی[180]

کتیبه های پادشاهان هخامنشی شامل فهرستهای متعددی از اقوام یا سرزمین هایی است، که موقعیّت جغرافیایی ایران را نشان می دهد:

DB بند ششم، DNa بند سوم، DNe بند دوم، Dse بند سوم، Dsa بند چهارم، DSm بند دوم، XPh بند سوم، A^2Pa.

علاوه بر این فهرست ها می توان مطالبی که در طول کتیبه DPe و DSf و DSz آمده اند را نیز بر آنها بیافزاییم؛ سرزمین هایی که در این کتیبه ها آمده اند عبارتند از:

176- Harahvaiti . Arachosia . Haetumant . Drangiana . Hapta Hendu.

۱۷۷- شهر راگا که در وندیداد ۱:۱۵آمده از نقاط مسکونی شرق ایران بوده و نباید آن را با شهر مادی ری یکی دانست. برای آگاهی بیشترر.ک:

- Gnoli:"Raga la Zaroastriana", Acta Ir.24, 1985, pp.217 228.

۱۷۸- ویا از چهارده قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن ششم میلاد مسیح.

۱۷۹- هرچند که مبحث منشاء آریایی ها، نحوه و مسیر مهاجرت های ایشان و نظریه های مربوط به آن از مباحث اصلی تاریخ ایران می باشد، به علت خارج بودن این موضوع از چارچوب اصلی این پایان نامه به آن پرداخته نشده است.علاقه مندان میتوانند برای آگاهی از آن ر.ک:

- پیرنیا، حسن: تاریخ ایران باستان (تاریخ مفصّل ایران قدیم)، در چاپ های مختلف.
- خداددادیان، اردشیر: تاریخ ایران از آمدن آریایی ها تا مادها، به دید،چ دوم، تهران، ۱۳۷۸.

۱۸۰- ترجمه کتیبه های هخامنشی بر گرفته از لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی.

مادی- عیلامی- پارتی- مروی- داهه- هیرکانی- آریائیی- باختری- سغدی- خوارزمی- زرنگی- آرخوزی- ستگیدی- گنداره ای- هندی- سکایی امیرگی- سکاهای تیزخوده- بابلی- آشوری- عرب- مصری- ارمنی- کاپادوکیایی- لیدیایی- یونانی- سکاهای آن سوی دریا- تراکیایی- آکوفکیان- یونانی آسپیدوفوری- لیبیایی- حبشی- مکی- کاری- آسگارتا- پوتایا-کوشیا- کرکا- اسکودره- آکوفچیا.[۱۸۱]

راجع به بعضی از این سرزمین هایی که در این کتیبه ها نام برده شده است اختلاف نظرهایی وجود دارد از جمله:

۵- ستگیدی را غالباً با ستاگید هرودت [۱۸۲] تطبیق می کنند؛ که اگر این نظر صحیح باشد می بایستی آن مابین هرات تا حوالی سند در افغانستان مرکزی واقع شده باشد.
۲- گنداره را بعضی با صفحه ای در شمال و شمال شرقی کابل تطبیق کرده اند و برخی با کابل و پیشاور کنونی.

۳- سکا های امیرگی یا سکاهای هومَ وَرک، مردم سکایی بودند و مکانشان جایی بود که گیاه هوم به عمل می آمد و احتمالاً در اطراف سیحون واقع بود.

۴- سکا های تیزخود، احتمالا همان سکاهای اورتو کوریبانت باشد که هرودت از آن نام می برد[۱۸۳] که آنها نیز در حوالی سیحون مسکن داشتند.

۵- سکاهای آنسوی دریا نیز مبهم است و معلوم نیست که منظور سکاهای حوالی مصّب رود دانوب بوده یا سواحل شمالی دریای سیاه.

۶- مکی یا مکیا را نیز برخی با مکران تطبیق داده اند؛

۷- کرخه را نیز برخی با گرجستان تطبیق می دهند و برخی آن را کاریه آسیای صغیر می دانند.[۱۸۴]

از سوی دیگر هرودت مورخ یونانی به ما می گوید که داریوش بعد از جلوس برتخت، قلمرو پادشاهی خود را به بیست ساتراپی تقسیم می کند و برای هر کدام از این ساتراپی ها رئیسی برمی گزید و برای هر کدام از ملل تابعه نیز مالیاتی مقرر می دارد.[۱۸۵] این مطلب خود می تواند بهترین مدرکی باشد برای تخمین وسعت امپراطوری

۱۸۱- برای آگاهی بیشتر از اقوام شاهنشاهی ر.ک:

- Hertzfild. E: The Persian Empire, Weisbaden, 1968.
- Szemerenyi. O: Four Old Iranian Ethnic Names: Scythian, Skudra, Sogdian, SÖAW 371, Wien, 1980

182- Herodotus, Historis, 3:89-94.

۱۸۳- همان، همانجا.

۱۸٤- برای اطلاع بیشتر ر.ک:

- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص۱۶۱-۱۳۵.
- مشکور، جواد: جغرافیای تاریخی ایران باستان، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۱.

185- Herodotus, Historis, 3: 89-98.

ایران در آن زمان؛ چراکه آنان مسئول پرداخت مالیات به کسانی بودن که تحت حکوت و حاکمیت آنان قرار داشتند. هرودت ممالک مالیات دهنده را اینگونه برمی شمرد:

- ✓ ساتراپی ۱: ایونی ها، مگنت های آسیا، ایولی ها،کاری ها، لیکی ها، میلی ها و پامفیلی ها.
- ✓ ساتراپی ۲: میسی ها، لیدی ها، لاسونی ها، قبالی ها و هیتی ها.
- ✓ ساتراپی ۳: فریگیان، تراکیایی های آسیا، پافلاگونی ها، ماریائیدین ها وسریانی ها.
- ✓ ساتراپی ۴: کیلیکی ها.
- ✓ ساتراپی ۵: فنیقیان، سریانی های فلسطینی و قبرس.
- ✓ ساتراپی۶: مصر و لیبیایی ها.
- ✓ ساتراپی ۷: ستگیدیان، گنداره ایها، دادیس ها و آپاریت ها.
- ✓ ساتراپی ۸: شوش و کیسی ها.
- ✓ ساتراپی ۹: بابلی، آشور و آشوریان.
- ✓ ساتراپی ۱۰: مادها، پاریکان ها و اورتوکوریبانت ها.
- ✓ ساتراپی ۱۱: کاسپی ها، پوزها، پانیما ها و داریت ها.
- ✓ ساتراپی ۱۲: باختریان و تایگل ها.
- ✓ ساتراپی ۱۳: پاکتی ها و ارمنیان.
- ✓ ساتراپی ۱۴: سگرتی ها، سرنگی ها، تمنی ها، اوتی ها، میسی ها و جزایر دریای اریتره.
- ✓ ساتراپی ۱۵: سکائیان و کاسپی ها.
- ✓ ساتراپی ۱۶: پارت ها، خوارزمی ها، سغدی ها و هراتی ها.
- ✓ ساتراپی ۱۷: پاریکانی ها و حبشیان آسیا.
- ✓ ساتراپی ۱۸: ماتین ها، ساسپیری ها و الارودی ها.
- ✓ ساتراپی ۱۹: موسخی ها، تیبارنی ها، ماکرون ها، موسینک ها و مارها.
- ✓ ساتراپی ۲۰: هندیان.[۱۸۶]

به این فهرست باید نام اقوامی که به پادشاه هدایا تقدیم می کردند اضافه کنیم، از آنجمله: حبشیان آفریقا، کولیخیدهای قفقاز و عرب ها.[۱۸۷]

برخی اقوامی که نامشان در فهرست هخامنشیان آمده در ساتراپی هایی که هرودت نام می برد یافت نمی شود مانند: آکوفی ها، آرخوزیها، داهه ها ومکی ها.

برخی دیگر به شکل دیگری ظاهر می شوند، مثل کاپادوکیایی ها، که در واقع سریانی ها ساتراپی سه هستند.[۱۸۸]

۱۸۶- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۱۳۵ و۱۳۶.

187- Herodotus, Historis, 3: 97.

۱۸۸- پارس که همواره در فهرست هخامنشیان نامشان ذکر شده است، در فهرست هرودت وجود ندارد. اما این نکته ظاهری است، زیرا اینگونه گروه بندی ها بر اساس پرداخت مالیات است و این پرداخت شامل حال پارسیان نمی شد است.

علاوه بر اینها اگر فهرست XPh بند سوم را به فهرست نیروهای زمینی سپاه خشایارشا که هرودت از آنها به عنوان بدنه سپاه وی معرفی کند یکی کنیم این ممالک را شامل خواهد شد:

پارس ها- مادها- عیلامی ها- گرگانی ها- آشوری ها- کلدانی ها- بلخی ها - سکاهای امیرگی- هندی ها- حبشی های آسیا- هِروی ها- پارتی ها- خوارزمی ها- سغدی ها- گنداره ای ها- دادیکی ها- کاسپی ها- زرنگی ها- پاکتی ها- اوتی ها- میکی ها- پاریکانی ها- عرب ها- حبشی های افریقا- لیبیایی ها- پافاگونی ها- ماتینی ها- لیگی ها- مآریائیدینی ها- سریانی ها(کاپادوکی ها)- فریگیان- ارمنی ها- لیدیایی ها- میسینی ها- تراکی ها کابل ها- موسکی ها- تیبارنی ها- ماکرونی ها- موسینک ها- مارها- کولخیدی ها- الارودی ها- ساس پیرها- مردمان جزایر اریتره.

به طور کلی ساتراپی های امپراطوری هخامنشی را می توان چنین بخش بندی کرد:

- ساتراپی ۱ تا۶: بخشهای غربی شاهنشاهی، از یونان تا مصر.
- ساتراپی ۷: ستگیدیان، در منتهی الیه شرق.
- ساتراپی ۸ تا ۱۱: بخش های مرکزی شاهنشاهی.
- ساتراپی ۱۲: باختر، در منتهی الیه شرق.
- ساتراپی ۱۳: پاکتی، ارمنیان، در مرکز.
- ساتراپی ۱۴ تا ۱۷: بخش شرقی شاهنشاهی.
- ساتراپی ۱۸ تا ۱۹: منطقه قفقاز.
- ساتراپی ۲۰: هند.

به هر حال اگر مختصات تقریبی جغرافیایی این اماکن را ترسیم کنیم نقشه ای به دست می آید که شاید امروزه نیز اداره کردن آن مشکل باشد.[۱۸۹]

احتمالاً در زمان اشکانیان با توجه به درگیری هایی آنان با امپراطوری رُم و مناطق شرقی، اوضاع جغرافیایی به همان گونه پیشین باشد.[۱۹۰]

۱۸۹- رک: پیوست شمارهٔ ۱۳.

۱۹۰- براي آگاهي بيشتر در اين مورد ر.ك:

- تاریخ ایران کمبریج،ج ۳، قسمت دوم، ص ۱۸۹-۱۴۹.
- فن گوتشمید، آلفرد: تاریخ ایران و ممالك همجوار، ترجمه: کیکاووس جهانداری، ققنوس،تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱ به بعد.

۴-۲-۲-کتیبه های ساسانی

در کتیبه های ساسانی نیز، بنابر نام اماکنی که در آنها ذکر شده است وسعت سرزمین ایرانِ آن زمان نیز، همانند دوره های پیشین است.[۱۹۱]

در زمان ساسانیان توصیفی از بخش های مختلف سرزمین ایران در سال(۲۶۲ م). در کتیبه شاپور اول برکعبه زرتشت در نقش رستمِ فارس، آمده است؛[۱۹۲] دراین کتیبه می آید:

و من شاپور بر پادشاهیهای زیر فرمانروایی می کنم پارس، پارت، سوزیانا، میشان، آشور، آدیابنه، عربستان، آتورپادکان، اَرمنستان، گرجستان، سگان [مخلونیا]، ارّان [آلبانیا]، بلاسگان، و سرزمین های دیگر، تا کوه کاپ[۱۹۳]، دربندهای آلبانیا، و همهٔ کوه های پرشهور[پارشوار][۱۹۴]، ماد، گرگان، مرو، هرات و سراسر ابرشهر، کرمانیا، سکستان توگران، مکران، پردان، هند، کوشان شهر تا پیشاور، و دورتر از آن، تا کش[کاشغر]، سغد و کوه چاچ [تاشکند] و کران دیگر دریا، [و] عمان... ؛[۱۹۵] سپس وی پس از ذکر نبرد خود با رومیان و پیروزی خود شهرهایی را که به دست آورد بود را نام می برد:

«...شهر آناث[نزدیکی صیدا] و کلیه نواحی آن، دژ اسپوراکان[در ارمنستان] و کلیه نواحی اطراف آن و شهر سورا[یکی از شهر های یهودی نشین در غرب بین النهرین] و کلی نواحی اطراف آن و باربالیسوس [واقع در ساحل شرقی دریای مدیترانه نزدیک انطاکیه]، منبوک[هیراپولیس]، حلب[بروّیا؟]، گین چرای[خاکیده]، آپومایا[واقع درشمال سوریه]، رانی پوس[؟]، زوگما [نزدیک فرات]، اوریما [؟]، گیندار[در سوریه]، آژمیخ [؟]، سلوکیه، آنتیوک [انطاکیه]، کورس [ولایت مرزی آسیای صغیر]، اسکندریه، نیکوپولیس [؟]، سزار [از شهرهای کاپادوس در نزدیکی رود هالیس]، خامات [؟]، اریستون [؟]، دیکول[؟]، دولا[؟]، دورکو [؟]، سرزیوم [؟]، ژرمانیسیا [؟]، بات نی [نزدیک حلب]، خانار در کاپادوکیه، ساتالا[؟]، دمانا آرتان[؟]، گیل[؟]، سویزر[؟]، سوئیدا[؟]، فربتا[؟] و کلیه شهرها با نواحی اطراف آبادی را مسخر نمودیم...».

وباز پس از پیروزی بر والریان، امپراطور روم، شهرهای دیگری را که از آنان گرفته بود و ضمیمه شاهنشاهی ایران نموده بود را نام می برد:

۱۹۱- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۴.
۱۹۲- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۵.
۱۹۳- قفقاز.
۱۹٤- البرز.
۱۹٥- قابل مقایسه با:

▪ DBI: 12-30.

«... کاتیزان [؟]، ساموساتا [یکی از شهرهای لیدی!]، کاتابلن [؟]، ای گاای [اژه]، مومپسواستیا [؟]، مال [؟]، آدانا [؟]، طرسوس [؟]، زفیزن [؟]، سباست [شمال بین النهرین در راه ارمنستان]، گریکس [؟]، اگریپاس [؟]، کاستابالا [؟]، نرنیاس [؟]، فلاویاس [؟]، نیکوپولیس [؟]، اپی فانیا [نزدیک انطاکیه]، کلندریس [؟]، انمورین [؟]، سلینوس [در کیلیکیه]، می نوپولیس [؟]، آنتیوک [انطاکیه]، سلوکیه، دم تی پولیس [؟]، تی یانا [؟]، قیصریه [سزار ویا میاکاریری]، کمانا [؟]، کی بی سترا [؟]، سباستیا [شمال سوریه در راه ارمنستان]، بیرتا [؟]، رکوندایا [؟]، لاراندا [؟]، ایکونیوم [قونیه]»[۱۹۶].

کرتیر در کتیبه خود بر دیوار کعبه زرتشت، در نقش رستم نیز سرزمین های ایران و انیرانی چنین بر میشمرد:

«... در سایه من بسیاری از آتش ها و مغان در ایرانشهر، مسنه، آتورپادکان، اسپهان، ری، کرمانیا، سکستان، گرگان، +++ مرو+++ تا پشکابور رونق یافتند. ونیز در انیران +++ در انطاکیه، شهری در سرزمین سوریه و در استان سوریه، در تورس، شهری در در سرزمین کیلیکیه، در کایسارئا شهری در سرزمین کاپادوکیه و تا +++ و بالا تا یونان، در سرزمین ارمنستان و ایبریا و ماخولیا، و بلاسگان، و دورتراز آن تا دروازه های آلانها».[۱۹۷]گذشته از کتیبه ها گواهی های دیگر نیز به وجود این مراکزِ زیر فرمان شاهنشاهی ساسانی گواهی می دهد[۱۹۸].

۱۹۶- قابل یادآوری است که این سرزمین های یادشده همیشه جزء سرزمین ایران نبوده، اهمیت ذکر این نواحی به این دلیل است که وسعت سرزمین ایران در برخی از مقاطع تاریخی نشان داده شود. براي آگاهي بيشتر از كتيبه شاپور ر.ك:

- Mackenzie, D. N: "The Insscription of Šāpūr I" BSOS IX, 1937-9, PP. 823- 849.

حتی در اواخر شاهنشاهی ساسانی در زمان خسرو دوم پرویز براساس پاپیروس ها و نقوش بدست آمده به دنبال فتوحاتی که در افریقا انجام شد کشور مصر را نیز متصرف شدند. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

Compareti Matteo:"The Sasanians in Africa", Julio 2002, from: http://www.transoxiana.org.

197- KN: 35-40.

براي آگاهي بيشتر در مورد كتيبه كرتير در نقش رستم ر.ك:

- Gingoux: "Le’inscription Kirdīr á NaqŠ-i Rustam", StIr I, 1972, PP. 177-205.

۱۹۸- نام برخی از این ایالت ها نیز در:

- استخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد: مسالک و ممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۲۷، ص ۱۰۱؛
- ابن بلخی: فارسنامه، به کوشش علی نقی بهروزی، [بی نام]،شیراز، ۱۳۴۳، ص ۱۹۰.

فصل چهارم

نقش فَرّ در مشروعیت پادشاهان ایران پیش از اسلام

۱) فَرّ.

۲) فَرّ شاهی در اوستا و روایات ملی.

۱- فرّ

در فرهنگ و عقائد ایرانیان پیش از اسلام فرّ یا فره نیروی آسمانی به شمار می آمد که در وجود هرانسان و هر موجود خوب و زیبا و سودمندی به ودیعه گذاشته شده بود[۱۹۹] در روایات و سنن ملی ایران هرجا که سخن از پادشاهی و پادشاهان به میان می آید «فَرّ» نیز با آن همراه و ملازم است. اینک باید بدانیم فَرّ چیست و تعلق آن به فرد، چه نتایجی را به دنبال دارد.

اگر به تاریخ شاهنشاهی ایران و روایات مربوط به آن در کتب مختلف دینی و ادبی پیش از اسلام و دوره اسلامی مراجعه کنیم می بینیم که همه جا پادشاهی امری است که به مشیّت الهی تعلق دارد؛ بنابراین پادشاه یا شاهنشاه کسی خواهد بود که اراده خالق، او را ازمیان دیگران انتخاب کرده و شایسته موهبتی دانسته است که به او ارزانی می دارد. این موهبت الهی یا این تعلُّقِ اراده خداوندی بر فرد برای نیلِ مقام سلطنت، از روزگاران قدیم به نامها و عنوان های مختلفی خوانده اند که فَرّ یکی از آنها است و به هر حال چنین اندیشه ای چنانکه خواهیم دید کم و بیش در دوران پیش از اسلام و دوره اسلامی تاریخ ایران همواره رایج بوده،[۲۰۰] ولی در هر عهدی متناسب با آن تعبیر و توجیه گردیده است. روی هم رفته واژه هایی که برای نشان دادن این تفکر در زبانها و ادبیات مختلف ایرانی پیش از اسلام و دوره اسلامی انتخاب و استعمال شده است عبارتند از:

خْوَرِنُ[۲۰۱]، خُرّه[۲۰۲]، فَرن[۲۰۳]، فَرَّه، فَرّ، وَرْجْ و ... .

۱-۱- معنی فرّ

فرّ را برخی از دانشمندان بازمانده ای از واژگان مادی می دانند، اما در این مورد تردیدی وجود دارد. هر چند که در کتیبه های هخامنشی سخن از فرّ به میان نیامده است، ولی این واژه در ترکیب نام های خاص آن دوران به کار رفته است مانند «دارنده فرّ راستی»[۲۰۴] و «دریافت کننده فرّ».[۲۰۵] در زامیاد یشت از فرّ به عنوان فروغی نیرومند، آفریده اهوره مزدا که والاتر از همهٔ آفریدگان است یاد شده است.[۲۰۶]

کلمه فَرّ در ترکیبات مختلفی از اوستا نیز بکار رفته است مانند: اَئیریَّ نِم خْوَرِنُ[۲۰۷] «فَرِّ ایرانی»، کَوَاِنِم خْوَرِنُ[۲۰۸] «فَرِّ شاهی»، خْوَرِنَنْگْهَنْت[۲۰۹] «صاحب فَرّ»، فَرهمَند که فارسی آن فَرُخ است، فَرِّ شاهنشاهی، فَرّ شاهی، فَرّ

۱۹۹- آموزگار، ژاله: "فره این نیروی جادویی و آسمانی"، کلک، شماره ۷۰-۶۸، آبان و دی ۱۳۷۴ ص ۳۲.

۲۰۰- برای آگاهی بیشترر.ک: معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، دانشگاه تهران،ج۱، چ دوم، تهران، ۱۳۸۴،ص ۴۲۱-۴۳۰.

201- Xareno.

202- Xorreh

203- Farn.

204- Artafarnah.

205- Vindafarnah.

- Kent, R.G: Old Persian, New Haven, 1953, p. 208.

۲۰۶- یشت۱۳،۹:۱۹.

207- Airyanem Xareno.

208- Kavaenem Xareno.

209-Xarenanghant.

ایزدی، فَرِّ یزدانی، و از «وَرْجْ» که با کلمه «اَرْزْ» و «اَرْجْ» هم ریشه است از ترکیب «وَرْجِ الهی» ساخته شده است. خوره در اصل با کلمه «خُوَر»[210] به معنی خورشید مربوط است، وهر دو از ریشه اوستائی «هُوَر»،[211] ودائی«سُوَر»[212] به معنی «درخشیدن» مشتق شده اند.[213] در ریگ ودا «سوَرنَرَ»[214] برترین پایه عالم برین، سرچشمه نور است:

اگر ای ایندره! در سورنره، سرچشمه نور، یا در دریای سومه سرمستی ... .[215]

و در آغاز سرود دوم از کتاب دوم نیز «سورنره» با «اَگنی» مترادف آمده است. در اوستا نیز فرّ همچون «اَشه»[216] با آتش بستگی بسیار نزدیکی دارد[217]در مهریشت فرّ کیانی، در پیشاپیش او«میثره» آتش فروزنده که خوره کیانی است پرواز میکند. در دینکرد، اصل و منبع خوره نیز «روشنی بی آغاز»[218] دانسته شده و نیز اصلی که خوره از آن صادر می شود روشنی ازلی است، و نگهدار «خواص»[219] آن، درجهان مینوی، مینوی آتش و آب و خاک، و در گیتی، آتش و آب و کُل گیتی است.[220]

۱-۲- صفات فر

در متون اوستایی همواره فَرّ با صفات و عناوینی زیبا و پُر باری همراه است که برخی از آنها عبارتند از:

الف). کیانی «یعنی پادشاهی»، پیروز، زیراکه مایهٔ پیروزی و غلبه و فرمان روایی است.[221]

ب). زبر دست، چالاک، پرهیزگار، زیراکه به هرکس که تعلق گرفت مادام که با اوست از بدیها و نابهنجاری ها مُنَزَّه می شود.[222]

210- Xar.
211- AV. Havar.
212- Svar.
213- Lecoq, P:"Ahura Mazda ou Xvarnah?" In Orientalia J.Duchesne – Gullemen emerito oblate (Acta Iranica 23, Leiden, 1984), PP 301-326.
- Gnoli. G:"Farr" in Encyclopaedia Iranica, IX, P315.

214- Svar- + na += Svarnara.
۲۱۵- ریگ ودا، کتاب هشتم، ۶۵:۲.
216- ASa.
217- Gershevitch, CF: The Avestan Hymn, PP. 136 & 277-279.
218- Anagr rSnih.
219- Xem .
220- The pahavi Dinkard, madan, Vol. I, pt I, p. 347.
برای توضیحات بیشتر دربارهٔ معنی فرّ در دورهٔ اسلامی ر.ک:
- نصر، سیدحسن: مجموعه مصنّفات فارسی شیخ اشراق، ج ۴،[بی نام]، تهران، ۱۳۵۰.
- ثروتیان، بهروز: بررسی فرّ درشاهنامهٔ فردوسی، [بی نام]، تهران، ۱۳۵۰.

۲۲۱- یشت۳۰- ۱۹:۲۵.
۲۲۲- همان، همانجا.

ج). خردمند زیرا که به هرکس پیوست، او را به نور خردمندی منَوَّر می سازد و همهٔ کارِ او را مقرون با روشن بینی و دوراندیشی می کند و عقلِ او را برهمهٔ عقول آدمیان برتری می بخشد.[۲۲۳]

د). سعید، چراکه مایه سعادت است، از همهٔ مخلوقات چیره دست تر، زیرا که مایه غلبه صاحب خود بر همگِنان است.[۲۲۴]

ه). دیریاب، زیرا که آسان و برای هرکس بدست نمی آید.[۲۲۵]

آن متعلق به همهٔ ایرانیان است «آنان که زاده شده اند و آنان که زاده خواهند شد».[۲۲۶] با تعلُّق گرفتن آن به شاهان دادگر و خردمند و پرهیزگار، موجب رفاه و آسایش و سربلندی ایرانیان در همهٔ نسلها می شود.[۲۲۷] اصلِ آن ازآنِ زَرتُشتِ پاک است زیرا برگزیده خداوند و آورنده کیشِ بِهی بود و مردمان را به پیروی از اندیشه نیک رهبری کرد.[۲۲۸] اندکی تأمل در صفاتِ گوناگونِ فَرّ، نکته مهمی برای ما روشن می شود و آن جنبه خالص ملی و ایرانیِ آن است، نه جنبه تعلق به افراد مُعیَّن؛ و این تعلق هم به نحوی است که محدود به دوره و زمان مشخّص نمیتواند باشد.

در داستانِ «خُرّه کیان» در اوستا بارها به پرنده ای برخورد می کنیم با نام «وارِغْنَ»؛[۲۲۹] منظور آن است که فَرّ گاهی به شکل این پرنده ظاهر می شود.[۲۳۰] مراد از نام وارِغْنَ شاهین و یا عقاب است چرا که در میان پرندگان، پیروز و بلند پرواز و فرمانروا است. در دوران اسلامی البته از وارِغْنَ و تجلی فَرّ به شکل شاهین خبری نیست بلکه پرنده داستانی دیگری که فَرّ با اوست و یا به عبارت دیگر تجلی گاه فَرّ است، که جای آن را گرفته است؛ و آن هُما است که گفته می شود که اگر سایه بر کسی اندازد او به پادشاهی خواهد رسید.[۲۳۱] بنابراین اگر اندیشه تجلی فَرّ منحصراً به صورت وارِغْنَ بر جای نمانده باشد، این اندیشه به طور کلی، یعنی تجلی فَرّ به شکل یک پرنده، بر جای مانده و تا به امروز نیز مرسوم بوده است. اما در روایات ملی فَرّ تنها به شکل وارِغْنَ ظاهر نشده

۲۲۳- همان،۴۴-۳۵.
۲۲٤- همان، ۲۴-۲۱.
۲۲٥- همان،۶۴-۵۵.
۲۲٦- درباره انواع فر ر.ک: آموزگار، ژاله: فره این نیروی جادویی و آسمانی، همانجا.
۲۲۷- یشت۵۴-۵۲: ۱۹.
۲۲۸- همان،۸۲-۷۸.
229- Varegna.
۲۳۰- همان، ۴۴-۳۰.
۲۳۱- در فرهنگها معمولاً چنین توصیفی از هُما شده است:مرغی است که استخوان می خورد و بر هرکه سایهٔ او اُفتد به دولت و سلطنت رسد.(غیاث اللغات).

است، یعنی علاوه بر آن ممکن است به اَشکال دیگری از آن جمله بَرِّه[۲۳۲] و غَرْمْ«آهو»[۲۳۳] و نیز تاج شاهی[۲۳۴] نیز ظاهر شود.

پس فرّ شاهی برای یک فرد همیشگی نیست چراکه اگر در راهی مغایر با آئین قدم بگذارد فرّ شاهی از او سلب می شود همانطور که در پادشاهی جمشید خواهیم دیدید. از سوی دیگر انتقال فرِّشاهی از یک فرد به فرد دیگر تنها از طریق وراثت صورت نمی گیرد. فرِّشاهی به کسی تعلق می گیرد که در صدد حفظ دین و وطن برآید و اگر در این را غفلت ورزد از وی گریزان خواهد شد.

۲- فَرّ شاهی در اوستا و روایات ملی

در اوستا فَرِّ به دو صورت فَرِّ ایرانی و فَرِّشاهی آمده است. در این کتاب، که به منزله فرهنگ نامهٔ ادوار کهن ایران است لازمه فَرّ شکوه و جلال است و خود به معنی حقیقتی اهورایی و کیفیّتی مینوی است که چون برای کسی حاصل شود او را به شکوه و جلال پادشاهی و به درجه ای از تقدُّس و عظمت می رساند و به عبارت دیگر صاحب قدرت و تقوی و نبوغ و خُرَّمی و سعادت میکند. به وسیله همین فَرّ است که پادشاه به پادشاهی می رسد، و در تمام دوران پادشاهی همراه و یاور و حامی و مدافع اوست، و اگر از پادشاه روی بگرداند یا به کلی از پادشاهی محروم می شود و از میان می رود، و یا نظام شاهنشاهی او گسیخته میشود. هرکس که فَرّ یار او باشد از گزندِ معارضان و بد اندیشان و حتی از آسیب تیر و پیکان جنگ در امان است و همهٔ کاری به دست او امان می گیرد. فَرِّ ایرانی حامی ایران از گزندِ بَدان و بَددینان و دیوان و دروجان، و یاورانِ آنان همیشه در امان هستند. فَرِّ کیانی خاصِّ شاهان و حامی و نگهبانِ آنان است.[۲۳۵] به عنوان مثال در زامیادیشت، آنکه به هوشنگ پیشدادی کمک کرد تا بر هفت کشور جهان پادشاهی یابد و آدمیان و دیوان و جادوان و پریان و کاویان و کرپانان همگی را مطیع و منقاد سازد دو دیو مازندران و بدکیشانِ وَرِن[۲۳۶] را بر اندازد فَرِّکیانی بود. و همین معنی هم دربارهٔ «تَخْمَ اُورُپَ»[۲۳۷] یعنی تهمورِث تکرار شده است.[۲۳۸] پس هرکس به فرِّ خود دست یابد به کمال وجودی خویش

۲۳۲- زند وهومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان: به کوشش و ترجمهٔ صادق هدایت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲، در چهارم: اندر آگاه شدن اردوان از گریز اردشیر با کنیزک و شتافتن او از پس ایشان، بندهای ۲۴-۸.

۲۳۳- بدم سواران یکی غرم پاک — چو اسبی همی بر پراگنده خاک
گراین غرم دریابد اورا، متاز — که این کار برما گردد دراز
شاهنامه فردوسی:اندر آگاه شدن اردوان از کار گلنار و اردشیر، بیت:۲۸۰-۲۷۹.

۲۳٤- تاریخ ایران(کمبریج) از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج ۳، (قسمت اول)، ص ۴۳۲.

۲۳۵- براي آگاهي بيشتر ر.ك: صفات فرّ در همین فصل؛ ونيز،آموزگار، ژاله:"فره این نيروي جادويي و آسماني".

۲۳٦- گیلان

237- Taxma Urpa.

۲۳۸- یشت۳۰- ۱۹:۲۵.

نائل و به صفات الهی واصل گردیده است، و از این روی پرتو فَرّ، که شعاع سعادت الهی،[۲۳۹] نشانهٔ تأیید ایزدی، و مایه نیک بختی بیزوال هردو جهانی است بر سیمای او پدیدار خواهد شد. اما برای دریافت این سعادت، انسان باید همهٔ اعمال حیاتی خود را با «اشه یا ارته»، که نظم و آئین الهی است، هماهنگ سازد، ودر بجای آوردن خویشکاری خود مداومت و مجاهدت ورزد و در پیکار با دروغ در همهٔ حال کوشا باشد.[۲۴۰] فَرّ، بدون خویش کاری حاصل نتواند شد، و خویش کاری جز مطاوعت نظام و آئین الهی نیست. از این رواست که در نوشته های پهلوی «خورنه» اوستائی را به خویشکاری تعبیر شده است.

در ادبیات دینی هند، نیز اصطلاحی که برای خویشکاری طبقات به کار می رود «savadharma» است، و این لفظ از دو جزء «خود»[۲۴۱] و « قانون، عدالت، راستی»[۲۴۲] ترکیب یافته است. «Dharma» لفظی است که در ادبیات ودائی مفهوم آن به «اَشه یا اَرته» بسیار نزدیک است، و در دوره های بعد به معنی نظام اخلاقی و دینی و اجتماعی، بجای «اَشه یا اَرته» آورده می شود.

خوره به کسانی تعلق می گیرد که براستی پیوسته باشد؛[۲۴۳] چراکه پاک شدن از گناه در حقیقت پیروی از «اَشه» و هماهنگی به اراده الهی است و موجب حصول فَرّ خواهد شد؛ و اگرکسی از آئین الهی روی برتابد و پیرو دروغ گردد، خوره وی پایدار نخواهد ماند:[۲۴۴]

- به یزدان هرآنکس که شـد ناسپاس — بدلش اندر آید زهرسو هراس
- به جمشید بر تیره گون گشت روز — همی کاست آن فرّ گیتی فروز
- همـی کاسـت از او فــرّه ایـزدی — برآورده بـروی شـکوه و بـدی[۲۴۵]

براساس شاهنامه فردوسی و روایات منظوم دیگر:

- ✓ از وَجَنات چهره صاحب فَرّ از کودکی آشکار است؛
- ✓ می تواند از پدر یا کسی از نژاد او، به او ارث برسد؛
- ✓ مایه فَلاح و نَجاح و موجب سرافرازی و سربلندی و وصول او به مقام بلند پادشاهی است؛

۲۳۹- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: غرراخبار ملوک الفرس یا غررالسیر، به کوشش زوتنبرگ، پارس، ۱۹۰۰م، ص ۷:

" شعاع السعاده الاهیه الذی یقال له بالفارسیه فر ایزدی".
شاید هاله نوری که در تصاویر برگرد سر شاهان و فرشتگان و قدیسان و پیامبران دیده می شود نمودار فره ایزدی است.
۲٤۰- یشت۶-۲:۱۷.

241- Sava.
242- Dharma.
243- ASavan.

۲٤٤- برای اطلاع بیشتر ر.ک به زامیاد یشت پاره های ۳۱ تا ۳۴و ۴۶ تا ۵۰ و ۵۶ تا ۶۴؛ و نیز
- Denkard (madan), Edited by: Peshotun Dastoor Behramjee Sanjana, Vol. 2, Bombay 1911, p.816.

۲٤۵- فردوسی، شاهنامه:پادشاهی جمشید، بیت :۸۵-۸۲.

✓ در همهٔ مشکلات به یاری او می آید و وی را از چنگ دشمنان رهایی می بخشد و برای آنان پیروزی می آورد.

چنانکه کیخسرو به هنگام تولد به کمک فَرّشاهی، آثار و نشانه های بزرگی در وی آشکار بود:

- به ایوان نبیند چون او کس نگار بـدو تـازه شـد فـَرّه شـهـریـار
- فریدون گُردست گویـی به جای به فَرٌ به چهر و به دست و به پای[۲۴۶]

و به همین سبب از کودکی علارغم آنکه افراسیاب او را به شبانان داده بود تا از نژاد خود آگاهی نیابد، ولی تقدیر چیز دیگری بود و کیخسرو در سنّ ۱۰ سالگی سیرت جنگاوران گرفت:

- ز چوبی کمان کـرد وز روده زِه زهـر سـو بـر افگـنـده زِه را گـِره
- اَبـی پَـرّ و پیـکان یـکی تیـر کـرد به دشت آمـد آهنگ ِنخجیـر کـرد
- چو ده ساله شد آن جوان ستُـرگ به جنگ ِگراز آمد و خرس و گرگ
- وز آنجایگه شد به شیر و پلنـگ هم از چوب خمیده شد ساز جنگ[۲۴۷]

در روایات ملی نیز هر کس که فَرّ با اوست از هرگزندی، اگرچه پیلِ دمان و سیلِ خروشان باشد، در امان است چنانکه فریدون به یاری فَرّ بدون کمک از دجله گذر کرد و سپاهیان خود را نیز بی آنکه آسیبی اَز آن رود خروشان بینند بیاری فَرّ از آب گذراند و از آنجا به دژ دوخت گنگ[۲۴۸] تاخت:

- به ارونـد رود انـدر آورد روی چنان چون بود مرد دیهیم جوی
- اگـر پـهـلوانـی نـدانـی زبـان بتـازی تـو ارونـد را دجله خوان
- دگر منـزل آن شاه آزاد مـرد لـب دجـلـه و شهر بـغداد کـرد
- چو آمد به نزدیک اروندرود فــرستــاد زی رودبـانـــان درود
- بدان تازیان گفت پیروز شاه که کشتی برافگن هم اکنون بِراه
- مرا با سپاهم بدان سو رسان از اینها یکی را بِـدان سو مَـمـان
- بدان تا گذر یابم از روی آب بِـکشتی و زورق هم انـدر شتـاب

۲۴۶- فردوسی، شاهنامه: اندرزادن کیخسرو، بیت :۲۶۲۷و ۲۶۲۸.
۲۴۷- همان، اندر سپردن پیران کیخسرو را به شبانان، بیت:۲۶۵۹-۲۶۵۶.
۲۴۸- بیت المقدس.

- نیـاورد کشـتـی نگـهـبـان رود	نـیـامـد بگـفـت فـریـدون فـرود
- چنین داد پاسخ که شاه جهـان	چنین گفت با من سخن در نهـان
- که مگذار یک پشه را تا نخست	جـوازی بیـابی و مهـری درسـت
- فریدون چو بشنید شد خشمناک	ازان ژرف دریـا نیامـدش بــاک
- هـم آنگـه میـانِ کـیـانی ببست	بـرآن بـاره تیـزتک بر نـشـست
- سرش تیز شد کینه و جنـگ را	بـه آب انـدر افگـنـد گـلـرنگ را
- ببستنـد یـارانـش یکـسر کمر	هـمیدون بـه دریـا نهـادنـد سـر
- بـر آن بـاد پـایـان بـا آفـریـن	به آب اندرون غرقه کردند زین

&&&

- به خشکی رسیدند سر کینه جوی	به بـیـت الـمقـدس نهادنـد روی[۲۴۹]

در متون اسلامی نیز آمده است:

«... و از عالم قدس نورها آید مجرد از مادیات، و روان پاکان از آن روشنائی نصیب یابند... و هرکس حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومَت نماید... او را خُرّه کیانی بدهند و فرّ نورانی ببخشند و بارِق الهی او را کسوت هیبت و بها بپوشاند، و رئیس طبیعی شود، عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد و خواب و الهام او به کمال رسد».[۲۵۰]

«... و نوری مُعطی تائید است، که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان خُرّه گویند، و آنچه ملوک را خاص باشد، آن را کیان خُرّه گویند. و از جمله آن کسانی که بدین نور تائید رسیدند خداوند نیرنگ ملک افریدون و آنکه حکم کرد به عدل و حق قدس و تعظیم ناموس را به جای آورد. به قدر طاقت خویش و ظفر یافت بدان که از روح القدس متکلم گشت و بدو متصل ... و عِلم را نشر کرد و عدل را بگسترانید و شر را قهر کرد و فرمان او روان گشت... و در عصر او نشو نبات و حیوان تمام و کامل شد. و دوم او از ذریت او ملک ظاهر«قاهر؟ ظافر؟» کیخسرو و مبارک که تقدس و عبودیت را بر پای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت... و معنی کیان خُرّه دریافت، و آن روشنی است که در نفس قاهر پدید آید که به سبب آن گردن ها او را خاضع شوند».[۲۵۱]

۲۴۹- فردوسی، شاهنامه: اندر رفتن فریدون به جنگ ضحاک: بیت :۳۲۴-۳۴۱.
۲۵۰- پرتونامه (ازمجموعه آثار شیخ اشراق): به تصحیح سیدحسن نصر، تهران ۱۳۴۷، ص ۷۱.
۲۵۱- الواح عمادی (ازمجموعه آثار شیخ اشراق) به تصحیح سیدحسن نصر، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۸۶و ۱۸۷.

۲-۱- انواع فرّ در نزد پادشاهان

چیزی که اهریمن با سرسختی بسیار با آن پیکار می کند، گرد آمدن فرّ شاهی و فرّ بهدینی است به نیروی تمام در یک تن، زیرا که نابودی او دربه هم پیوستن این دو است.[۲۵۲] بهترین شاهان برای پاسبانی آفریدگان و آراسته ساختن کارهایی که در قلمرو اوست، کسی است که آرزوی شاهی را با خواست خود، و خواست خود را با خرد خویش، و خرد خویش را با آئین اهوره مزدا هماهنگ سازد.[۲۵۳] حتی در دورهای اسلامی نیز ادامه این اعتقاد در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی دیده میشود. در شاهنامهٔ فردوسی، شاهان ایران زمین با عالم الهی پیوستگی دارند و در کارهای خویش از پیام ایزدی، که سروش خجسته رساننده آن است، پیروی می کنند:

- نشستند سالی چنین سوگوار   پیام آمد از داور کردگار
- درود آوریدش خجسته سروش   کزین بیش مخروش و باز آرهوش
- سپه ساز و برکش فرمان من   برآورد یکی گرد از آن انجمن[۲۵۴]

&&&

- چنین تا برآمد بر این سالیان   همی تافت از شاه فرّکیان
- جهان بد به آرام از آن شاد کام   زیزدان بدو نو بنوبد پیام[۲۵۵]

در شاهنامهٔ فردوسی از جمشید به عنوان فرمانروائی که هم شهریاری، هم دینداری را داراست یاد می شود؛ از یکسو بَدان را از بد دستی کوته می کند، و از سوی دیگر روان را سوی روشنی راهنمایی میکند:

- بَدان را ز بد دست کوته کنم   روان را سوی روشنی ره کنم[۲۵۶]

و از منوچر به عنوان پادشاهی یاد می شود که دارای فرّ ایزدی و فرّ موبدی است:

- به داد و به آئین و مردانگی   به نیکی و پاکی و فرزانگی
- منم گفت برتخت گردان سپهر   همم خشمُ جنگ استُ هم دادُ مهر
- زمین بنده وچرخ یارِمن است   سر تاجداران شکار من است
- هَمم دین وهم فره ایزدی است   همم بخت نیکی هم بخردی است
- همه نامدارانِ روی زمین   منوچهر را خوانند آفرین

۲۵۲- معین، محمد: مزد یسنا و ادب پارسی،ج۱، ص ۱۲۹.
۲۵۳- همان، ص ۲۸۷.
۲۵۴- فردوسی، شاهنامه: داستان کیومرث، بیت ۴۹-۴۷
۲۵۵- فردوسی، شاهنامه: داستان جمشید، بیت ۶۱-۶۰.
۲۵۶-همان، پادشاهی جمشید، بیت: ۷.

- که فرخ نیای تو ای نیک خواه   تو را داد آئیـن و تخت و کـلاه
- تـــورا بـاد جـاویـد تـخـت ردان   همان تـاج هم فـره مـوبـدان[۲۵۷]

و نیز بزرگان ایران کیخسرو را سَرِ موبدان می خواندند:

- بـراو خـوانـدنـد آفرین بِـخـردان   کـه ای شـهـریـار وسَـرِ مـوبـدان[۲۵۸]

وخسرو پرویز را هم شاه وهم موبد خوانده اند:

- کـه هـم شـاهُ هم موبدُ هـم ردی   مـگـر بـر زمـیـن سـایه ایـــزدی[۲۵۹]

در شاهنامۀ فردوسی، گاه جنبه دینی و الهی مقام شاهی به پیغمبری تعبیر شده، وشاهی، را بعثت و رسالت الهی بشمار می آورد:[۲۶۰]

- که یزدان پاک از میان گروه   برانگیخت ما را زِ البرز کوه
- بدان تـا جهـان از بـد اژدها   بـفرمان و گرز من آید رها[۲۶۱]

فرّشاهی موجب پادشاهی و کامیابی سران و بزرگان کشور است. همانگونه که ذکر شد در زامیاد یشت از فَرّ هوشنگ و تهمورث و جمشید و دیگر پادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسب یاد شده است. پس از سپری شدن پادشاهای کی گشتاسب، دیگر فرّ به کسی تعلق نگرفت، اما اهوره مزدا آن را تا آمدن رستاخیز برای ایرانیان نگاه می دارد تا اینکه «سوشیانت»[۲۶۲] از فرّ ایزدی برخوردار شود، و از کنار دریاچه هامون برخیزد و گیتی را پر از راستی و عدل و داد کند.[۲۶۳]

در ادبیات فارسی فرّ شاهان را گاهی فرّکیانی و گاهی فرّخسروی خوانده اند.[۲۶۴]

همانطور که فرّ موهبتی ایزدی است، ممکن است بازگرفته شود و در این صورت موجب بدبختی دارنده فرّ می گردد.[۲۶۵] بر اساس یشتها فرّ سه بار از جمشید به سبب دروغ او گسیخته شد: بار اول به مهر رسید، بار دوم به

۲۵۷- همان، پادشاهی منوچهر، بیت :۲۸-۲۶.

۲۵۸- همان، پادشای کی خسرو، بیت:۲۲۹۹.

۲۵۹- همان، پادشاهی خسروپرویز، بیت، ۳۵۹۹. و نیز قابل مقاسه با مقام ظل الهی شاه در سیاست نامه خواجه نظام الملک؛ ونیز سوره ال عمران آیه ۱۴۶.

۲۶۰- حمزۀ اصفهانی نیز در درباره هوشنگ پیشدادی و برادرش ویکرت گوید:

هو اول ملوک الفرس، و معنی فیشداد اول حاکم، لانه اول من حکم فی الملک... و زعم الفرس انه کان هو و اخوه ویکرت نبیین.

- اصفهانی، حمزه: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، چ بیروت،۱۹۶۱م.، ص ۳۱.

و همچنین درباره کیخسرو گوید: و زعمت الفرس اندکان نبیاً.

- ابن بلخی: فارسنامه،.ص ۲۲، آمده است:

وبسیار کس در علماءِ فارسیان گفته که هوشنگ و برادرش ویکرت دو پیغمبر بودند که حق تعالی ایشان را به اهل آن زمانه فرستاده بود.

- مجمل التواریخ والقصص:[بی نام]، به تحصیح محمد تقی بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۲۴:

و پارسیان گویند هوشنگ و ویکرت برادرش هر دو پیغمبر بودند.. .

۲۶۱- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی جمشید، بیت ۵۰۴ - ۵۰۳.

262- saoshyant.

۲۶۳- یشت۶۹-۱۹:۶۵.

۲٦٤- درباره فره ایزدی و ارتباط آن با شاهان ایران و عقیده ایرانیان نسبت به اصل آسمانی سلطنت، ر.ک:

- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه: علی پاشا صالح، ج۱، چ ۱۳۳۳،۱. ص ۱۹۲ به بعد.

فریدون شکست دهنده ضحاک و بار سوم به گرشاسب پهلوان پیوست.[۲۶۶]مهر ایزد فروغ و شکوه، در کارزار پشت و پناه پادشاهان می باشد و فرّ کیانی از همراهان ایزد مهر است.[۲۶۷]

- همی کاست ازو **فـرّه ایـزدی** برآورده بر وی **شکوه بـدی**[۲۶۸]

و نیز در تباه شدن پادشاهی جمشید:

- از آن پس برآمـد از ایران خروش پدید آمد ازهرسویی جنگ و جوش
- سیه گشت رخشـنده روز سپیـد گُسـستند پیـونـد از جـمـّشـید
- بَـرو تـیــره شــد فـره ایـــزدی بـکـژی گـرایـیـد و نـا بـخـردی[۲۶۹]

در ادبیات باستانی ایران، میان کوهها و فرّ کیانی نیز ارتباط نزدیک بر قرار است؛ چنانکه در زامیاد یشت، که سراسر آن در ستایش فرّ است، با ذکر کوهها آغاز می شود؛ کوه «اوشیدرنه»[۲۷۰] در بیشتر موارد با فرِّ کیانی، یا با فرّ ناگرفتنی، یکجا و در کنار هم یاد شده است.[۲۷۱]نام کوه «اوشته خورنه»[۲۷۲] به معنی دارنده فرّه دلخواه[۲۷۳] و نیز نام کوه «خورهمند» که جمشید آتش آذرفرنبغ را در آن جای داد، از این ارتباط حکایت می کنند.[۲۷۴]
در روایت پهلوی آمده است: که اهوره مزدا آتش تن مردمان را، که جان است، از خواست و منش خویش، وروشنی و خوره آن را از روشنی ازلی بیافرید.[۲۷۵]

۲-۲- جدال بر سر فَرِّ

در اوستا فَرّ به سبب آنکه لازمهٔ پادشاهی بر گیتی است مورد تنازعِ قوایِ خیر و شَرّ قرار می گیرد. لیکن منحصراً در اختیار قوای خیر قرار می گیرد و اگر چیزی غیر از این بود جهان به یکباره از آبادانی و آب و گیاه و آدمیان و آنچه آفریده اهوره مزدا بود خالی می شد. در یشتها، اهوره مزدا به زرتشت هشدار میدهد که هر آدمی باید جویای فرّ باشد تا بهروزی و پیروزی نصیبش شود[۲۷۶]. به عبارت دیگر، فرّ خاصِ افراد بخصوصی نیست و همگان می

265- Bailey, H.W: Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, Oxford, Seprint 1971, 1943, P. 20-21.

۲۶۶- یشت۴۰-۱۹:۳۳.
۲۶۷- یشت۱۲۷،۶۶:۱۰.
۲۶۸- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی جمشید، بیت: ۸۵.
۲۶۹- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی جمشید ، بیت: ۱۹۰-۱۸۸.

270- ushidarenô.

۲۷۱- و همچنین یسنای۱۴:۱؛ یسنای۱۴:۲ ؛ یسنای۱۶:۳ ؛ یسنای۱۹:۴ ؛ یسنای ۱۶:۷ ؛ دو سی روزه کوچک و بزرگ، پاره های ۲۶ و۲۷.

272- uSta- Xarena.

۲۷۳- یشت۱۹:۵.
۲۷۴- برای آگاهی بیشتراز اسامی کوه هایی که در زامیادیشت آمده ر.ک:
- همان، ۸-۱.

275- B.N, Dhabhar: The Pahlavi Rivayat,bombay, 1912, P. 5-6

۲۷۶- یشت۵۴-۱۹:۵۳.

توانند از آن برخوردار شود. در زامیادیشت، نمونه هایی از جدال قوای اهورایی و نیروی اهریمنی بر سر فَرِّشاهی ملاحظه میکنیم که در همۀ آنها با وجود کوشش های مداوم نیروهای اهریمنی همواره بُرد باقوای خیر یعنی گردانندگان عالم هستی است.[۲۷۷]

از مطالب منقول از اوستا معلوم می شود که اولاً فَرِّ شاهی همواره در سایه حمایت اهوره مزدا و یاران او قراردارد و هنگامی که مورد تعرُّض قرار گیرد مَنِش مقدس و اتباعِ او از آن دفاع خواهند کرد، و ثانیاً اهریمن و یارانش نیز جز از راهِ تعلُّق فَرّ توانایی حکومت بر جهان نخواهند داشت. وبدین جهت چندین بار در این راه کوشیدند و هربار اهوره مزدا و یارانش آنان را از چنین پیروزی بزرگ باز داشته اند.
بنابراین می توان براین باشیم که برای پادشاهی و حتی زیستن در ایران زمین باید فرّی داشته باشیم و چنان در حفظ آن بر آییم که مقبول خداوند و در نتیجه مردم باشد.[۲۷۸]

۲-۳- فرّ راهنمای کردار نیک

از جمله مطالب دیگری که در مورد فَرّ باید دانست آن است که چون به کسی تعلق گرفت، راهنمای او در کردارهای نیک خواهد بود و این معنی بارها در زامیاد یشت که مخصوص فَرّ شاهی است تکرار شده است. به عنوان مثال هرچه کیخسرو در قلع و قمع دشمنان ایران و پیوند دادن شاهنشاهی و اعمال نیک انجام داد همۀ از لطف فَرّشاهی بود که به او تعلق داشت،[۲۷۹] و کی گشتاسب به یاری فَرّ گفتار و کردارِ خود را تابع دین راستی کرد و دین اَهورایی را به مقام بلند رسانید و بر دشمنان خود چیره شد؛[۲۸۰] وحتی مبالغه دربارۀ فَرّ از این هم گاهی بالاتر می رود و او به اَهورَمزدا تعلق می گیرد و او را کمک می کند تا آفریدگانِ خوب و نیکویی مانند «سوشیانت»، موعود و منجی روزگارِ واپسین در کیشِ زرتشتی، و یاورانِ او پدیدآورد که در آخرالزمان بعد از آنکه یک چند جهان از مخلوقاتِ اهریمنی دررنج و عذاب می افتد آنرا از بدان پاک خواهد کرد و جهانی نو، فارغ از پیری و مرگ وتباهی، پدید خواهند آورد.[۲۸۱]

۲۷۷- نمونه های زیادی از این دست درگیری های قوای خیر و شرّ در متون اوستایی وجود دارد:
- یشت۴۶-۱۹:۴۵. جدال سپنته مینو و انگره مینو.
- یشت۴۲-۱۹:۴۰: جدال آتش و اَژی بر سر فرّ.
- یشت۲۹-۱۵:۲۷؛ جدال گرشاسب با گندَرو.
- یشت۵:۴۹، یشت۹:۱۷؛ نبرد کیخسرو با افراسیاب تورانی.
- یشت۱۵:۲۹،یشت۱۹:۸۷؛ نبرد های کی گشتاسب با خیونیان.

۲۷۸- مالاندر می پندارد که تنها برای عده ای معدود و نامشخص چنین چیزی میسر است
- Malandra.W: An Introduction To Ancient Iranian Religion: Readings From The Avesta An Achaemenid Inscription (Minneapolis, 1983), P.93.

ولی این باور که هر کس اعم از خودی و بیگانه می تواند از فرّبر خوردار شود، باعث شده است تا در طول تاریخ، ایرانیان سُلطۀ بیگانه را نتیجه فر او بدانند و آنرا پذیرا باشند:
- Soudavar: Art of the Persian Courts, New York, 1992, P.411.

۲۷۹- یشت۷۷-۱۹:۷۴.
۲۸۰- یشت۸۷-۱۹:۸۴.
۲۸۱- همان:۱۲-۹؛ ونیز قابل مقایسه با مقام جانشینان خداوند بر روی زمین در قران، سورۀ طه آیه ۱۴۶.

۱– سلسله های پادشاهی اساطیری ایران

روایات ملی ایرانیان که اکثراً منشأ اوستایی دارند، قاعدتاً می بایست مربوط به تاریخ ایرانیان شرقی، از زمانهای بسیار کهن می باشد که احتمالاً از اواخر قرن یازدهم و قرن دهم پیش از میلاد مسیح بوده است که یونانیان از آن به دلیل بُعد زمانی و مکانی بی خبر مانده و در کتابهای خود نامی به میان نیاورده و فقط به ذکر تاریخ ایرانیان غربی یعنی اقوام مادی و پارسی که با آن تماس و ارتباط مستقیم یافته بودند اکتفا کرده اند.
بنابراین به صِرفِ آنکه نام و نشان پادشاهان اساطیری در مأخذ یونانی نیامده است نباید ایشان را در شمار مردم افسانه ای آوریم و سرگذشت آنان را نادیده انگاریم و سخن فردوسی را فراموش کنیم که می گوید:

- تو این را دروغ و فِسانه مدان   به یکسان روشنِ زمانه مدان

مقصود ما از این بحث آن است که اولاً نباید فقط به علت آنکه مورخان غربی روایات ملی ما را به عنوان تاریخ نپذیرفته و یا اصلاً از آن خبر نداشته اند، را یکباره بر طاق نسیان نهیم و چنان پنداریم که تاریخ روایی ما چیزی جز افسانه و داستانهای سرگرم کننده نبوده است. ثانیاً قصد ما از پرداختن به تاریخ اینگونه پادشاهان که پیشنه در هوّیت ملی ایرانیان دارند از یک طرف رسیدن به پایه های اندیشه پادشاهی در ایران پیش از اسلام است، و از طرف دیگر شناخت عملکرد برخی از آنان است که از یک سو موجب آرمانی بودن آنان و از سوی دیگر گواه هویت افتخار آمیز ملی ایران شده اند. فکر تشکیل شاهنشاهی در ایران منحصر به دوره هخامنشیان نیست بلکه اگر به متون اوستایی نگاه تاریخی داشته باشیم از آن نشانه هایی هویدا می شود، هرچندکه به عقیده برخی! این اندیشه بقوّت و وسعت و صراحتِ آن در دوره هخامنشی نبوده است،[۲۸۲] ولی با تحقیق و بررسی بیشتر شاید عکس آن ثابت شود.

جریان تاریخ اساطیری ایران را می توان در۲ بخش تقسیم کرد:

۱-۱- **پیشدادی**. دوران پادشاهانی که بر جهان فرمان می راندند، که از کیومرث شروع میشد و تا فریدون ادامه می یافت. این پادشاهان به عنوان شخصیتهای ویژه اساطیری که در روزگاران کهن زندگی میکردند هم بر انسانها فرمانروایی میکردند و هم بر جانوران. دشمنان اصلی ایشان دیوان، تجسم های بدی و جلوگیرآن آسایش مادی بودند.

۲۸۲- صفا، ذبیح الله: آئین شاهنشاهي ایران،ص ۳۷.

فصل پنجم
نمونهٔ پادشاهان آرمانی اساطیری ایران

۱) سلسله های پادشاهی اساطیری ایران.

۲) شخصیت های اساطیری ایران که وجهٔ آرمانی دارند.

۳) ویژگیهای پادشاهان اساطیری که به آنها جنبه آرمانی داده است.

### ۱-۱-۱-	هوشنگ

بر اساس شواهد مکتوب اولین کسی که از میان شاهان و پهلوانان برای ایزدان قربانی می کند هوشنگ است، همین امر ما را بر این عقیده می دارد که او اولین پادشاه جهان بوده؛[۲۸۳] لقب وی در اوستا پرداته است به معنی نخستین کسی که برای حکومت تعیین شده که در زبان پهلوی و فارسی به صورت پیشداد می آید و آغاز سلسله پیشدادیان از اینجاست. در برخی از متنهای پهلوی هوشنگ و وَئیکرد دو برادری هستند که یکی فرمانروایی را بنیان می نهد و دیگری کشاورزی را.[۲۸۴]منابع پهلوی و اسلامی تازه های چندانی به آگاهی هایی که از خودِ اوستای باقی مانده و از خلاصه هایی که دینکرد از بخش های از میان رفته آن به دست می دهد، نمی افزایند. در این نوشته ها فضیلت هوشنگ، خرد و دادگری او و کوشش هایی که در زمینه گشترس تمدن کرده به تفصیل آمده است.[۲۸۵] هوشنگ را فرمانروای هفت کشور دانسته اند که دیوان و جادوگران از مقابل او می گریزند، دیو مازندران به دست او نابود می شود. در شاهنامه فردوسی، هوشنگ فرزندزاده کیومرث است. هوشنگ بر دیو سیاه پیروز می شود. کشف آتش را به او نسبت می دهند. بنا به روایت شاهنامه، هوشنگ روزی با تنی چند از ملازمان به سوی کوه می رود. از دور ماری تیره تن و تیز وتاز را می بیند که دود از دهانش برمی خیزد هوشنگ با نیروی تمام سنگی به سویش پرتاب می کند که به سنگی دیگر می خورد و به این ترتیب فروغ آتش پدیدار می شود و راز آتش کشف می گردد. جشن سده را یا دبودی از این واقعه می دانند.[۲۸۶]

### ۱-۱-۲-	جمشید

جمشید در اوستا پسر«ویونگها»[۲۸۷] است، نخستین کسی که هوم را مطابق با آئین می فشارد، وی به این سعادت می رسد که فرزندی به نام جم «درخشان»[۲۸۸] شود.[۲۸۹]در دوره ساسانی وی به عنوان پادشاهی خردمند و نیرومند سربرمی آورد که پس از برادرش تهمورث بر تخت شاهی می نشیند. به او که پادشاهی آرمانی و قانون بخش است چندین اقدام خردمندانه و نهاد نسبت داده می شود. گویند که وی مردم را به «اعتدال و میانه روی»[۲۹۰] باز

۲۸۳- یشت۲۳- ۲۱: ۵؛ ۵- ۳:۹؛۷ - ۳:۱۵؛۲۴- ۶:۱۷؛ ۱۹:۲۵.

۲۸٤- کتاب هشتم دینکرد:۶-۵: ۱۳.

۲۸۵- طبری، محمد بن جریر: تاریخ الامم و الملوک، به کوشش دوخیه (De Goeje)، لیدن، ۱۸۷۹ج۱،ص ۱۷۳-۱۷۱.

- اصفهانی، حمزه: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۲۹.

۲۸٦- بر آگاهی بیشتر ر.ک:

- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، سمت،چ۲،تهران، ۱۳۷۶.،ص ۴۷.

287- vivangha.

288-yimo.

۲۸۹- یسنا ۵-۳:۹

290- padman.

گرداند [۲۹۱] فرّ، وی را قادر ساخت تا مرگ را از رعایایش که همگی در خوشی و سعادت زندگی می کردند دور گرداند. وی دارای دوصفت نیک است:

یکی «خشئیته»[۲۹۲]به معنی شاه، که شاید بر گرفته از معنی کهن تر درخشان و تابان است[۲۹۳] و دیگری «هوثوُه»[۲۹۴] به معنی دارنده رمه های نیک است.[۲۹۵]

در متنهای دینی آمده است که اهوره مزدا نخست به او پیشنهاد می کند که دینِ بهی را به جهان ببرد. جمشید از انجام چنین کاری ابراز ناتوانی می کند و آن را نمی پذیرد و لی در عوض قول می دهد که جهان او را رشد دهد، آن را فراخ سازد و از آن پاسداری نماید، برای به جاآوردن چنین وظیفه ای اهوره مزدا به جمشید حلقه زرین و تازیانه ای زرنشان می دهد که نشان پادشاهی او باشد.[۲۹۶] در فرمانروائی او آرامش وجود دارد و نعمت فراوان است، زندگانی در زمان او آبادان و سرشار از سعادت می شود. آفریدگار به او هشدار می دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همهٔ مردمان و حیوانات روی زمین نابود خواهند گشت و جم را وامی دارد که «وَر» دژی بسازد. جمشید این دژ را که به وَرِ جَمکَرد معروف است بنا می کند. آبادانیهای بسیار، آموزش هنرهای گوناگون، ساختن ابزار جنگ، نرم کردن آهن، تهیه لباسهای بزم و رزم، رشتن و بافتن و شستن و دوختن، برقراری طبقات اجتماعی ساختن خانه و ساختمان و گرمابه و کاخ ایوان، شکافتن سینه سنگ، دستیابی به گلاب و عود عنبر و سرانجام برقراری مدنیت و خوشبختیهای بسیار دیگری را به جمشید و دوران او نسبت داده اند.[۲۹۷]اما جم گناهکار می شود. در متنهای دینی آمده است که زرتشت او را سرزنش می کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است.[۲۹۸]در متنهای دیگری آمده است که جمشید از این روی گناهکار می شود که غرور بر او چیر می گردد و دروغ می گوید و با ادعای بیهوده همسانی با خدا، مشروعیت پادشاهی خویش را در معرض خطر قرار می دهد:

مَنــم گفت با فــره ایـــزدی　　　هــمم شهریـاری و هم موبـدی[۲۹۹]

و به این ترتیب فرّ طی سه مرحله از او می گریزد.[۳۰۰] جمشید با اینکه گناه می کند، ولی درسُنّت ایرانی همواره شخصیتی شایسته ستایش باقی می ماند. سقوط او به منزلهٔ بسر رسیدن دوران طلائی است.[۳۰۱]

۲۹۱- دینکرد۳۷:۳.

292- xSaEta SEd.
293- AV: havarD xSaEta.
Med.P: Xwaršed.
294- hvAөwo.

۲۹۵- یسنا۵:۹.
۲۹٦- وندیداد۲۰-۱:۲.
۲۹۷- همان،۴۳-۲۲.
۲۹۸- یسنا ۳۲ : ۸.
۲۹۹- فردوسی، شاهنامه: پادشادهی جمشید، بیت ۶۰.

۱-۱-۳- فریدون[۳۰۲]

در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیم خدایی دارد و ملقب به اژدها کش است.[۳۰۳]از سوی دیگر او کسی است که بر ضحاک پیروز می شود و نظم و دادگری را به جهان باز می گرداند. ولی فریدون او را نمی کشد و در بند می کند؛ زیرا اهوره مزدا به او هشدار می دهد که اگر ضحاک را بکشد زمین پر از مار و کژدم و سایر خرفستران خواهد شد.[۳۰۴] او نیز مانند اسلاف و اخلاف خویش جهت یاری جستن از ایزدان، از برای آنان قربانی می دهد.[۳۰۵]

در شاهنامۀ فردوسی، فریدون از نژاد جمشید است و پدرش از قربانیان ضحاک. مادرش فرانک، او را دور از چشم ضحاک و به کمک گاو نام وری به نام «برمایه» در بیشه ای می پروراند تا زمانی که کاوه با مردمان به سوی فریدون می روند و او را به نبرد با ضحاک می کشانند. او چرم پاره کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می آراید و آن را درفش کاویانی نام می دهد و به کین خواهی برمی خیزد؛ سپس فریدون بر تخت پادشاهی می نشیند و داد و دهش می کند.[۳۰۶]

۱-۲- کیانیان

کیانیان، دورانی پهلوانی است که با بیرون آمدن فریدون بر ضحاک آغاز می شود و تا پایان فرمانروائی دودمان کیانی ادامه می یابد. مایه اصلی تاریخ در این دوره کینه و دشمنی دیرپا و تلخ میان ایرانیان و تورانیان است. مضمون اصلی، دفاع از خاک ایرانشهر در برابر نقشه های اهریمنی است. مصائبی بزرگ بر سر ایرانشهر می آید که بزرگترین آنها تهاجمات ضحاک، افراسیاب و ارجاسب است، زیرا آن را توطئه اهریمن برای آسیب زدن به جهان اهوره مزدائی می دانند. با کیانیان وارد دومین دوره بزرگ تاریخ اساطیری ایران می شویم. در این دوره شاهانِ نخستین غالباً سرشت اساطیری دارند. تبار نامه های سده های میانه تنها پیوندی ساختگی میان آنها برقرار می سازد، در صورتی که پادشاهان کیانی از کی قباد تا کی خسرو گروه منسجمی را می سازند که دارای سیماهای یک دودمان هستند. اگر چه کیانیان دارای جزئیات اساطیری هستند، اما عقیده عمومی بر آن است که گزارش موجود دربارۀ آنها باید ریشه در تاریخ باستان مردم اوستایی داشته باشد.[۳۰۷] جنبه اساطیری رویدادها در

۳۰۰- یشت ۳۳- ۸ :۱۹

۳۰۱- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، ص ۵۰-۴۸.

302- əraêtaono.

۳۰۳- یشت ۳۳- ۳۴ :۱۷.

۳۰٤- بندهش ۹ :۲۹؛ داتستان دینیک ۹۷: ۳۷، زند وهومن یشت ۹:۲۲.

۳۰٥- یشت ۵:۳۴، ۹:۱۴۳، ۱۵:۲۴.

۳۰٦- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، ص ۵۴-۵۳.

۳۰۷ - تاریخ ایران کمبریج، ج۳، قسمت اول، ص ۵۴۷ -۵۴۶.

دورهٔ کیانیان به نسبت دورهٔ پیشدادیان کمتراست، ولی در میان آنان پادشاهانی دیده می شوند که علاوه بر جنبه پادشاهی جنبه پهلوانی نیز مشهود است.

۱-۲-۱- کی خسرو[۳۰۸]

کی خسرو از پادشاهان نامدار سلسله کیانی است که بر اساس متن های پهلوی و اوستائی شخصیتی برجسته و جاودانه دارد. در اوستا از کیخسرو به مراتب بیشتر از سایر پادشاهان کیانی ستایش می شود. در فروردین یشت، که از فره وشیهای هفت پادشاه کیانی پیش از او یکجا ستایش شده، فره وشی او جداگانه با رشته ای از صفاتی که تصور عالی به دست میدهند ستایش می شود.[۳۰۹] بنابر تاریخ اساطیری ایران و روایات ملی که منشاء آن اوستا است وی نخستین پیوند دهنده کشورها و به عبارت دیگر پدید آورنده شاهنشاهی شمرده شده و شایسته عنوان شاهنشاه است کیخسرو ملقب به « پیوند دهنده کشورها یا متحد سازنده کشورها»[۳۱۰] است.[۳۱۱] وی از جاویدانان مقدس آئین زرتشتی و از پادشاهانی است که به عدل و رأفت و نیک نهادی معروف است. در زمان وی ایران و توران همه زیر نظر شاهنشاه ایران بود و او بر دیوان و آدمیان و جاودان و پریان پادشاهی راند، انتقام خون «سیاوش»[۳۱۲] را از «افراسیاب»[۳۱۳] گناه کار تورانی گرفت و به یاری هَوْمَ جنگجو و فرمانروای نیک او را در کنار دریاچه چَچِست «کیسانیه»[۳۱۴] مغلوب کرد.[۳۱۵] وی از بیماری ومرگ برکنار بود؛ فرِّکیانی نیز به او تعلق داشت،[۳۱۶] مردی نیرومند و صاحب نیروی خدادادی و تسلّط مطلّق و فرمانِ درست و قاطع و شکست ناپذیر بود و همهٔ دشمنان را شکست داد. مهمترین عنوان و لقب کیخسرو همان عنوان پیوند دهنده کشورها است که نشان از موفقیّت این پادشاه در برقرار ساختن سلطنت واحد در ایرانِ اوستایی است.[۳۱۷] زیرا بر اساس مطالعات تطبیقی موقعیّت تاریخی و جغرافیایی اوستا بدانجا مربوط است.[۳۱۸] عده ای از حاکمان با عناوین کَوی حکومت داشتند و از اشارات اوستا که در موارد گوناگون تکرار شده است چنین برمی آید که همهٔ آنان زیر اطاعت کیخسرو درآمدند و

308- kavoiS haosravangho.

۳۰۹- یشت ۱۳۵-۱۳۲ : ۱۳.

310- xSaɵrAi hankeremo.

۳۱۱- درواسپ یشت بند۲۱،رام یشت بند۳۲-۳۱.

312- syAvarSAnA.
313- frangrasyAn.
314- kAsaoyat.

۳۱۵- یشت ۳۰-۳۳ :۱۵، یشت ۷۷-۷۳ : ۱۹.
۳۱٦- برای آگاهی از پادشاهانی که دارای فرّ کیانی بودند ر.ک:
➢ یشت۷۰-۱۹:۲.
۳۱۷- یشت ۳۰- ۳ :۷۳؛۱۵- ۷ :۱۹.

318- Henning, W. B.: "The Disintegration Of The Avestic Studies ", in Acta Iranica XV, Belgium: 1977, P. 151.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:
➢ آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد: اسطوره زندگی زرتشت، نشر چشمه و نشر آویشن، چ دوم، تهران، ۱۳۷۲.

حتی دو دشمن بزرگ ایران یعنی افراسیاب تورانی و «اَوُروَسارُ»[۳۱۹] که در متون پهلوی و متون دوره اسلامی اثری از او نیست، توسط وی از میان رفته اند. با توجه به این اشارهٔ اوستا، باید پذیرفت که نخستین کسی که به فکر ایجاد پادشاهی در ایران اُفتاد کیخسرو است که زمان حیات وی، با توجه به تاریخ تولد زرتشت و معاصر او کی گشتاسپ که شاید هر دو در اواخر قرن یازدهم و یا در قرن دهم ق.م می زیسته اند!؟، می تواند اواخر قرن دوازدهم یا اوایل قرن یازدهم ق.م بوده باشد!؟. در نوشته های پهلوی پادشاهی کیخسرو بسط و تفصیل یافته و با جزئیات گوناگونی که سرشت دینی دارند، درآمیخت. گویند که وی به آئین زرتشتی گروید[۳۲۰] و به عنوان یک زرتشتی بت شکن، بتکده ای را بر کران دریاچه چیچست ویران ساخت و آتش آذرگشنسب را بنیان می نهد.[۳۲۱] براساس روایات پهلوی، کیخسرو نمی میرد ولی ناپدید می گردد؛ او درمحل مرموزی پنهان است؛ وظیفهٔ او بخصوص این خواهد بود که گرشاسپ پهلوان را در دوران سوشیانس را بیدار کند؛ در برگزیدن دین زرتشتی او را رهنمون باشد و سپس از او بخواهد که ضحاک را که به دست فریدون تا پایان جهان به بند کشیده شده و در هزارهٔ اوشیدرماه بند خویش را خواهد گسست، از میان ببرد.[۳۲۲] در اساطیر کهن با ناپدید شدن کیخسرو، این دوره اساطیری به پایان می رسد و به همین دلیل از او به عنوان آخرین شاه نام می برند و سلطنت این دوره او را به سلطنت جاودانه او در پایان جهان وصل می کنند.[۳۲۳]

۱–۲–۲– کی گشتاسب«ویشتاسپ»[۳۲۴]

در گاهان، قدیمی ترین بخش اوستا نام وی آمده است.[۳۲۵]در متنهای پهلوی بنای آذربرزین مهر، آتش مخصوص کشاورزان، به او نسبت داده شده است.[۳۲۶] وی در برابر دریاچه «فرزادنو»[۳۲۷] برای اَناهیتا قربانی می کند و از او می خواهد تا وی را بر دشمنانش پیروزی دهد؛[۳۲۸] در یشتها وی ترویج دهنده راستی خوانده می شود که به وسیلهٔ گرز بزرگ و قدرت بازوانش از دین اهورایی حمایت می کند و آن را نجات می بخشد.[۳۲۹]وی نیز دارای فرّ است و دشمنانش را می شکند و دین اهورایی را رهایی می بخشد.[۳۳۰] در متن های پهلوی جزئیات فراوانی دربارهٔ

319- aurvasAro.

۳۲۰- کتاب نهم دینکرد۱۶:۱۹

۳۲۱- کتاب هفتم دینکرد۳۹:۱، کتاب نهم دینکرد۵:۲۳. بندهش ۱۲ :۱۸.

۳۲۲- کتاب هشتم دینکرد۴۰:۱، کتاب نهم دینکرد۱۰:۲۸

۳۲۳- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، ص ۶۷-۶۵.

324- viStAspo.

۳۲۵- یسنا ۱۴:۴۶.

۳۲۶- کتاب نهم دینکرد۳۶-۱۴:۳۵.

327- frazdAnaom.

۳۲۸- یشت ۹-۱۰۸-۱۰۹ : ۵.

۳۲۹- یشت ۱۰۰-۹۹ : ۹.

۳۳۰- یشت ۸۷-۸۴ : ۱۹.

در آمدن ویشتاسپ به آئین زرتشتی آمد است. امشاسپندان و آتش اهوره مزدا به او اصرار می ورزند که این آئین را بپذیرد و در اشاعه آن بکوشد.[۳۳۱] دین آوری زرتشت در دوران اوست.[۳۳۲]

۲– شخصیت های اساطیری ایران که وجه آرمانی دارند*

در بررسی تاریخ اساطیری ایران، به شخصیت هایی بر می خوریم که علارغم نداشتن مقام پادشاهی، در حد یک پادشاه مورد ستایش قرار گرفته اند. در این گونه شخصیت ها دلاوری و شجاعت، از خود گذشتگی در راه دین و وطن و مواردی از این دست قابل بررسی اند که در اینجا چهار تن از شخصیت هایی که برجسته تر هستند آورده می شود.[۳۳۳]

۲–۱– کاوه

کاوه، از چهره های پیشدادی است که با داشتن پیشه آهنگری نماینده طبقه پیشه وران است. نکتهٔ جالب دربارهٔ وی، نیامدن نام وی در متون اوستایی است. از هجده پسر او هِفده تن قربانی ضحاک و خوراک مارهای دوش اوست و چون به دنبال آخرین پسرش می روند، او اعتراض کنان به دربار ضحاک روی می آورد و بزرگانی را که به اجبار در حال گواهی دادن به عادلانه بودن فرمانروایی ضحاک هستند می شوراند. او با برافراشتن پیش بند چرمین خود که درفش کاویانی نام می گیرد، بر سر بازار می رود و مردمِ به جان آمده از بیدادِ ضحاک را به دنبال خود میکشد. آنان به سوی جایگاه فریدون می شتابند تا همگی او را که از تبار جمشید است یاری کنند که بر ضحاک پیروز شوند.[۳۳۴]

۳۳۱- کتاب هفتم دینکرد۱:۴۱ و ۴:۱؛ زند وهمن یشت ۲:۵۸؛ مینوگ خرد ۸:۱۴.و ... .

۳۳۲- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران،ص ۷۰-۶۷.

* با توجه به اینکه چارچوب کلی موضوع پایان نامه دربارهٔ پادشاهان تاریخی ایران پیش از اسلام می باشد از پرداختن بیشتربه شخصیت های اساطیری ایران خوداری کرده و تنها برای متذکر شدن پیشینهٔ موضوع، به طور اجمالی از شخصیت های اساطیری یاد میشود؛ در ضمن مطالبی در این فصل به دنبال می آید بر پایهٔ کتاب تاریخ اساطیری ایران تألیف ژاله آموزگار می باشد.

۳۳۳- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران،ص ۵۲.

۳۳٤- برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- فردوسی، شاهنامه: داستان ضحاک؛آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران،ص ۴۸.

۲-۲- آرش[335]

در نوشته های دوران اسلامی که بر گرفته از روایات کهن ایرانی است، از قهرمانی به نام آرش در دوره منوچهر از پادشاهان پیشدادی سخن می رود. این در حالی است که از آرش تنها در فروردین یشت نام برده می شود.[336] چنین روایت شده است که افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در طبرستان محصور می کند. سرانجام هردو خواهان آشتی می شوند و منوچهر از افراسیاب درخواست می کند که به اندازهٔ فاصله پرتاب یک تیر، خاک او را به وی برگرداند؛ افراسیاب این درخواست را می پذیرد. سپندارمد به منوچهر فرمان می دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند. چوب این تیر و کمان از جنگلهای خاص، پَر آن از پَر عقاب برگزیده و آهن آن از کانیهای ویژه آماده می شود. آرش پهلوان ایرانی انجام این کار مهم را به عهده می گیرد. او همهٔ نیرو و وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می بخشد. تیر سپیده دم رها می شود از کوه ها می گذرد. ایزد باد به یاری می آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ در ناحیه گوزگانان، در کنار رود جیحون در کنار درخت گردویی که بلند بالاتر از آن در جهان نیست می نشیند و مرز ایران و توران مشخص می گردد. آرش قهرمان، که وقتی تیر را رها می کرد پهلوانی تندرست بود و همهٔ را به تندرستی خود طلبیده بود دیگر چیزی باقی نمی ماند؛ چون او هستی خود را به تیری بخشیده که سرزمین ایران را گسترده تر کرده است.[337]

۲-۳- سیاوش[338]

سیاوش شاهزاده ایرانی در اوستا از جمله پهلوانان راست کرداری است، که فره وشی وی ستوده شده است.[339] در متنهای پهلوی اشاره مختصری به سیاوش می شود. او بنا کننده دژ معروفی به نام کنگ دژ که به آن سیاوش گِرد نیز می گویند. سیاوش آن را به یاری فَرِّ کیانی بنا می کند. بنابر شاهنامهٔ فردوسی این دژ بر بالای بلندی ساخته شد است و بنا به برخی از منابع این دژ در شمال و در سر راه ترکستان به چین و به قولی بالاتر از دریای فراخکرد قرار دارد. این دژ چنین توصیف شده است که هفت دیوار آن از زَر و سیم و پولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ قیمتی بوده است درهای بلند آن به بالای پنجاه آدمی و فاصله هرکدام از درها با یکدیگر فاصله بیست و دو روز بهاری و یا پانزده روز تابستانی سوار اسب است.[340] مادر سیاوش در جوانی در می گذرد و رستم تربیت سیاوش را به عهده می گیرد و به نیکی او را پرورش می دهد و سپس وی را به دربار کیکاووس می آورد.

335- ArASyehe.

۳۳۶- یشت ۱۳:۹۵.

۳۳۷- آموزگار، ژاله:تاریخ اساطیری ایران،ص ۵۱.

338- syAvarSAnô.

۳۳۹- یشت ۱۳:۱۳۲.

۳۴۰- قابل مقایسه با دیااکو و بنای هگمتانه.

دلبستگی سودابه، همسر کیکاووس، به سیاوش و جواب رد سیاوش، سودابه را به انتقام جویی از او وا میدارد. به سیاوش تهمت چشم ناپاکی می زند و از او در پیش کیکاووس سعایت می کنند. سیاوش یرای اثبات بی گناهی خود به آزمایش آتش تن در می دهد و از آن سربلند بیرون می آید. اما غمِ چنین تهمتی چنان آزارش می دهد که می خواهد ترک ایران کند. او به خواهش خود از سوی کیاووس به فرماندهی سپاه به جنگ افراسیاب می رود و چون ترک مخاصمه او را کیکاووس نمی پذیرد، در دربار افراسیاب می ماند و با دختر او فرنگیس ازدواج می کند. زمانی که فرنگیس باردار کیخسرو است، در پی نبردی، افراسیاب انتقامجویانه و ناجوانمردانه سیاوش را سر میبرد. از محلی که خون ساوش بر آن ریخته گیاهی به نام خون سیاوشان یا پَرِ سیاوشان می روید. رستم به خونخواهی سیاوش، سودابه را می کشد و به دربار افراسیاب لشکر می کشد و بدین ترتیب، فصل جدیدی از نبردهای ایرانیان و تورانیان آغاز می شود.[۳۴۱]

۲-۴- رستم

در متون اوستایی از رستم نیز ذکری به میان نیامده است. رستم فرزند زال و رودابه است. رودابه در دوران بارداری به علت بارگران رنج بسیار می بیند و در هنگام زادن رستم از درد بیخود می شود و به روال طبیعی نمی تواند او را به دنیا بیاورد. زال درمانده پر سیمرغ را آتش می زند و سیمرغ در چشم به هم زدنی سر می رسد و با راهنمائیها و راهگشائیهای او، پزشکی بینادل و چیره دست رستم را با شکافتن پهلوی رودابه و سپس دوختن آن به دنیا می آورد. سیمرغ پر خود را بر جای زخم می مالد و آن را شفا می دهد و پری دیگر به زال می دهد و به پرواز در می آید. رستم بزرگ می شود و در زوزمندی و دلیری مانند ندارد. نخست برای خود باره ای برمیگزیند. از میان همۀ اسبان ایران رخش را که بهایش همۀ مرز و بوم ایران است انتخاب میکند که همیشه با او خواهد بود. نخستین نبرد او با فیل سفید است که آن را به زانو در می آورد و سپس گردنکشان کوه سپند را از میان بر می دارد. از مواردی که شخصیت رستم را برجسته می کنند می توان موارد زیر را نام برد:

- ✓ تولد غیر عادی.
- ✓ قدرت جسمانی شگفت انگیز.
- ✓ کمک به کیقباد برای نشستن بر تخت شاهی.
- ✓ نبرد حماسی با سهراب و اسفندیار
- ✓ ناپدید شدن به همرا کیخسرو.

۳۴۱- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، ص ۶۴؛ .در اوستا نیز به قتل سیاوش نیز اشاره شده است برای آگاهی بیشتر ر.ک:
یشتها ۹:۱۸؛ ۱۷:۳۸؛ ۱۹:۷۷.

هرچند که از رستم و زال در اوستا نامی برده نمی شود، ولی رستم به عنوان یک اسم نخسین بار در درخت آسوریک ظاهر می شود که احتمالاً خواستگاه پارتی دارد.[۳۴۲]

۳- ویژگیهای پادشاهان اساطیری که به آنها جنبه آرمانی داده است

پادشاهانی که در روایات ملی به آنان برمی خوریم همگی خود را مبعوث خداوند خوانده، و پادشاهی را از او می خواسته اند و در بیانات خود که هنگام جلوس ایراد میکرده اند، به این نکته اشاره می نمودند و نتیجه چنین موهبتی را، موظّف دانستن خود به اصلاح حال خَلق و نگاه داشتِ منافعِ آنان می شمرده اند. مثلاً در خطبهٔ تهمورث از یاوری خدایان در دفع تبهکاران سخن رفته است[۳۴۳] و جمشید در خطابه خود هنگام جلوس گفته است: خداوند روشنی ما را تمامی داد و به ما تائید کامل ارزانی داشت پس ما نیز برای خیر و برکت رعایا کوشا خواهیم بود[۳۴۴] و همچنین است در گفتار فریدون در هنگام جلوس که از یاری و تائید خداوند سخن میگوید؛ و به همین سبب خودشان را مأمور به عدل و انصاف و بذل خیر و شکر نعمتهای الهی و تمسک به آنان و نگاهداشتِ حق و دفاع از آن میدانستند. نوادهٔ فریدون منوچهر نیز، که به ظنِّ برخی از مورخان اولین کسی است که قرائت خطبه را هنگام جلوس بر تخت و تاجگذاری میان پادشاهان ایران متداول کرده است، چنین می گوید:

خداوند این پادشاهی را به ما ارزانی داشت، پس باید وی را سپاس گوییم تا برپادشاهی ما بیافزاید و اگر کفران نعمت ورزیم ما را عقوبت خواهد کرد. باید بدانید که پادشاه بر رعایای خود حقی دارد و برای رعایا نیز بر پادشاهان حقوق مقرر است. آنگاه به ذکر حقوقی که پادشاه دارد اشاره می کند و حقوق رعایای خود را نیز برمی شمارد و همگان را بررعایت آن حقوق ملزم می سازد؛[۳۴۵]

این خطبه اگر هم واقعاً مربوط به پادشاهی به نام منوچهر نبوده باشد یقیناً میان پادشاهان ایرانی دوره های متأخر پیش از اسلام، به عنوان سند رسمی مملکت داری مورد اطاعت و عمل بوده، و نمایندهٔ اعتقاد ملی است بر تقدس مقام سلطنت و وظایف متقابلی که شاهان رعایا نسبت به هم داشته اند؛ از این رو ما از آن به عنوان یک سند اعتقادی استفاده می کنیم. از این خطبه بسیاری از اسرار مملکتداری ایران قدیم را می توان دریافت و از آن به خوبی معلوم می شود که شاهنشاهی بزرگ ایران قدیم به سادگی پدید نیامده و تشکیلات و رسوم و نظریه های سیاسی و اجتماعی نیاکان ما به مراحل بسیار مهمی از تکامل در دنیای قدیم نزدیک شده بود.

۳٤۲- درخت آسوریک: ترجمه یحیی ماهیار نوابی، تهران ۱۳۴۶، بند۶۶.
۳٤۳- تاریخ طبري، ج۱، ص ۱۷۵.
۳٤٤ - همان ص ۱۷۱.
۳٤۵- ابن مسکویه، ابوعلی: تجارب الامم، چ لندن، ۱۹۰۹، ص ۲۵-۱۹.

دراینجا به طور اجمال به برخی از ویژگی های مهمی که در پادشاهان اساطیری ایران وجود داشت اشاره می کنیم تا روشن شود که آیا این ویژگی ها مطابق با شرایط پادشاهی بر اساس دین بهی بوده است که موجب آرمانی شدن آنان شده؛ و یا اینکه آیا این شاخصه ها در دوره های تاریخی ایران پیش از اسلام به کار برده می شدند تا آنها هم همین وجهه آرمانی را داشته باشند؟

این ویژگی ها از این قراراند:

۱. مشروعیت هر پادشاه در گرو خویشاوندی نسبی او با پادشاه یا پادشاهان پیشین است.
۲. تولدی غیر عادی و افسانه وار.
۳. تنومندی و کیاست منحصر بفرد.
۴. توجه به آئین ها و مذاهب.
۵. پادشاهان به مانند قانون بخشان و سازمان دهندگان بزرگ هستند.
۶. ایراد خطابه و پند و اندرز در بدو به تخت نشستن.
۷. در صدد ایجاد و حفظ نظم عمومی و اجرای قانون راستی و عدالت.
۸. سعی در حفظ تمامیت ارضی ایران زمین.
۹. آنان نتنها پهلوانان میدان نبرد بلکه عاملان آبادانی، سازندگان شهرها و بنیادگذاران نهادهای سیاسی و اجتماعی پنداشته می شوند.
۱۰. تأکید برمبارزه با دروغ.
۱۱. تربیت یافته به آئین بهی وجوانمردی
۱۲. داشتن فرّ و سعی در حفظ کردن آن.
۱۳. اعتقاد به پاداشِ نیکی و کیفرِ بدی.
۱۴. وی از مشروعیت و حق ویژه پادشاهی بر خوردار و در رأس هرم سیاسی جای دارد.
۱۵. پادشاهان غاصب و کسانی که به ایران شهر تعرض کنند به کیفر خواهند رسید.
۱۶. پادشاه در مقام پیشوای اخلاقی و روحانی مردم، نتنها مسئول اداره کشور است بلکه وظیفه هدایت زندگی اخلاقی و اجتماعی آنان نیز بر عهده اوست.
۱۷. رأی زدن با بزرگان دربار بویژ موبدان موبد، بزرگان بلند پایه و مشاوران خردمند.
۱۸. ضرورت فرمانبرداری پایدار رعیا از پادشاه.
۱۹. ضرورت اداره کردن دادگسترانه رعایا از سوی پادشاه.
۲۰. جلوگیری از سوء استفاده های طبقه حاکم.
۲۱. توجه به کشاورزی و آبادانی کشور.
۲۲. رهایی دادن نیازمندان از تهیدستی و بد اختری.

در عرصه تاریخی نیز تا آنجایی که منابع دست اول به ما اجازه می دهد به پادشاهانی برخورد می کنیم که برای آیندگان آرمانی محسوب می شدند، سیاست و مُلکداری آمیخته با آئین بهی و اصول اخلاقی پادشاهانی همچون کورش و داریوش اول هخامنشی، وحتی پادشاه هان اشکانی مانند آرشک، مهرداد اول مهرداد دوم و بلاش چهارم، و نیز پادشاهان ساسانی همچون اردشیر اول ساسانی شاپور اول و شاپور دوم و خسرو اول ساسانی انوشیروان، گر به ظاهر و گر به باطن، مورخین و محققان غیر ایرانی از آنان چنان تصویری ساختند که نتنها برای ایرانیان بلکه برای انیرانیان نیز الگو قرار گرفته اند. پادشاهانی که براین مسلک گام برداشتند خواه و ناخواه در تاریخ ماندگار شدند و کسانی که براین شیوه نبودند در اذهان تاریخی جای چندانی به خود اختصاص ندادند.

فصل ششم

نمونهٔ پادشاهان آرمانی تاریخی ایران پیش از اسلام

۱) مادها.
۲) هخامنشیان.
۳) اشکانیان.
۴) ساسانیان.

پادشاهان آرمانی تاریخی ایران پیش از اسلام

به ظنّ مورخان غربی همچون هرودت، با شکل گیری اولین امپراطوری های آریائی در ایران، پادشاهان و سلسله های ایرانی وارد عرصه تاریخ شده و تاریخ رسمی ایران آغاز می شود. خواه که این تقسیم درست باشد و یا اینکه نه! برای موضوع ما تقسیم مناسبی است؛ چراکه از یک سو ما با برخی پادشاهان آرمانی سروکار داریم که در متون دینی–روایی آمده اند و از سوی دیگر بر اساس ادعای ما، پادشاهانی در تاریخ ایران پیش از اسلام بر سریر پادشاهی تکیه زدند که هم بر اساس متون دینی–روایی و هم متون تاریخی، آرمانی قلمداد می شدند. هدف از این بخش نام بردن برخی پادشاهان تاریخی ایران پیش از اسلام است که خصوصاً بر اساس شرایط زمانی و مکانی آرمانی قلمداد می شدند و چه بسا بر اساس منابع ایرانی و هم منابع و مأخذ غیر ایرانی برای کل تاریخ ایران شخصیتی آرمانی به شمار می آمدند.

یکی از علل اساسیِ علاقه و احترام ایرانیان نسبت به پادشاهان و خاندانهای سلطنتی ایران **پیش از اسلام** توجه آنان به آبادانی کشور حفظ امنیت و رفاه حال رعایا بود و به همین سبب دقت فراوان در نَسَب و نژاد آنان می شد تا از خاندانهای شریف و اصیل ایرانی و وابسته به این آب و خاک و نگهبان سنن و آداب و اعتقاد ملی باشند. بنابر ادعای ما شاهنشاهان ایران پیش از اسلام، تا آنجا که در مدارک پارسی، و نیز پهلوی و اسلامی که به وسیلهٔ ایرانیان اعم از زرتشتیان و مسلمانانِ قرنهای اولیه به وجود آمده است ملاحظه میکنیم، مردمانی بوده اند دوستدار ایران وایرانیان و جز به ندرت، همهٔ کوشش خود را صَرفِ آبادانی کشور و رفاهِ خلق و حفظ رسوم و آداب و دفاع از اعتقادات اصیل ایرانی، خاصه کیش مزداپرستی ایران، می کردند. اکثر پادشاهان این سلسله افرادی رزم آور و شجاع که معمولاً از شرکت در جنگها و مقابله با دشمنان اِبا نداشته اند، تعریف شده اند.[۳۴۶]

۱– مادها

مادها قومی آریائی نژاد بودند که در مورد آمدن آنها به فلات ایران اختلاف نظرهایی وجود دارد لیکن از مجموع سخنان آنان چنین برمی آید که قوم ماد در حدود قرن (۱۰ ق.م.) به ایران آمده و در صفحات مغرب این سرزمین که مشتمل بر نواحی مرکزی و غربی ایران تا حدود کردستان و کوههای زاگرس و آذربایجان می باشد ساکن شدند. در حدود آغاز قرن(۸ ق.م.) در سایه کوشش و اتحاد، دست آشور را از سرزمین کوتاه نموده و با ایجاد

٣٤٦- گردیزی: زین الاخبار ص، ۶-۵.
- مجمل التواریخ والقصص، ص ۷۶-۶۱.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ علوم عقلي در تمدن اسلامي، [بی نام]، تهران، ۱۳۳۶، ص۲۲.

تشکیلات سیاسی به تاسیس سلسله ماد همت گماشتند.[۳۴۷] در این بین چند تن از پادشاهان این سلسله از اهمیت زیادی برخوردار بودند که به اختصار در مورد آنان توضیحاتی داده می شود.

۱-۱- دیااکو[۳۴۸](۶۴۷-۷۰۰ ق م)[۳۴۹]

بنیانگذار پادشاهی ماد فردی به نام دیااکو بود. وی درآغاز مردی دهقان پیشه بود و چون رفتار و کرداری نیک داشت، و به عدالت در میان مردم داوری میکرد، مردم او را به پادشاهی برگزیدند. دیااکو بعد از قبول آن، مردمِ ماد را به ایجاد کاخی شایستۀ مقام سلطنت و تعیین نگهبانانی برای تحکیم مبانی قدرت خویش دعوت نمود. مردم نیز چنین کردند و کاخی عظیم و استوار در محلی که وی تعیین کرده بود ساختند و به او اختیار دادند تا ازمیان ایشان کسانی را برای تشکیل دسته محافظانِ خود برگزیند. وی در ایام سلطنت شهر همدان امروزی را که آن زمان اکباتان خوانده میشد[۳۵۰] و مردم هخامنشی آنرا هگمتانه می نامیدند[۳۵۱] به پایتختی انتخاب کرد و در آن هفت قلعه ای تو در تو بساخت[۳۵۲] که هر یک را به رنگ مخصوصی بود.[۳۵۳] دیااکو پنجاه سال بر قوم خود پادشاهی کرد و در طی این مدت به متحد ساختن طوایف پراکنده ماد پرداخت[۳۵۴] هرودت در باره وی می نویسد:

«...دیوکس که از مدتها پیش توانایی خویش را به اطرافیان نشان داده بود و مورد احترام فراوان بود، با دقت و علاقه ای خاص، در قبیلۀ خود به اجرای عدالت پرداخت؛ زیرا معتقد بود حق و عدالت دشمن ظلم و بی عدالتی است. ابتدا مردم او را به عنوان داور برگزیدند، اما وی به علت اقتداری که داشت توانست ریاست بر قوم ماد را بدست آورد و مورد ستایش و علاقه همگان قرار گیرد. روسای قبایل شورای مشورتی را تشکیل دادند و ابراز داشتند که چون در وضع حاضر ادامه زندگی برای ما در این سرزمین دشوار است، یکی از بین خود به عنوان پادشاه برگزینیم تا از سویی زندگی آرام و راحت در برابر دشمنان داشته باشیم و از سوی دیگر کارهای داخلی به نحو احسن جریان یابد؛ آنگاه همگی به اتفاق آراء دیوکس را به پادشاهی برگزیدند.»[۳۵۵]

۳۴۷- برای آگاهی بیشتر در مورد تاریخ مادها ر.ک:
- دیاکنف، ایکور میخائیلوویچ: تاریخ ماد.

348- Dayaukku, Deiokes.

۳۴۹- هرودت دیااکو را بنیان گذار سلسله ماد می داند، برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- Herodotus, Historis, 1:95.

۳۵۰- همان، ۱:۹۸.
۳۵۱- هگمتانه به زبان پارسی به معنی محل اجتماع است .
۳۵۲- قابل مقایسه با هوشنگ پیشدادی.و سیاوش شاهزادۀ کیانی.
۳۵۳- برخی بران هستند که این دیوارهای هفتگانه برای نمودار ساختن خورشید و ماه و سیارات است. برای آگاهي بیشتر ر.ک:
- باوزانی، الساندر: ایرانیان، رامین، تهران، ۱۳۵۹.

354- Herodotus, 1:96.

۳۵۵ - همان، همانجا.

دیااکو پس از تشکیل و تثبیت حکومت و در حالی که خود و خانواده اش از شهرت و اهمیت زیادی برخوردار شده بودند، بر آن شد که به گونه حکومت های پیرامون خود، شهر، پایتخت، تشکیلات اداری و سپاهی برقرار سازد.[۳۵۶] بنابراین، به مرور دهکده ها در یکدیگر ادغام و تبدیل به شهر شدند و افراد قبیله ای در آنها استقرار یافتند. شهری با استحکامات جدید و مهم به نام اکباتان، به معنی محل تجمع بنا شد. نامی که بر این شهر نهادند بسیار پرمعنا می باشد چرا که از آن چنین مستفاد می شود که قبایل گوناگون مادی گرد یک نیروی واحد جمع می شدند تا بتوانند موجودیت خویش را تقویت و تثبیت سازند. به سرعت خانه های مردم، ارگ، کاخ و قلاع ساخته و دسته های محافظ برای آنها برگزیده شد.[۳۵۷] دیااکو تشریفات خاصی برای دستگاه وسیع و دربار خود و چگونگی بارعام[۳۵۸] وضع کرد.[۳۵۹]بدین ترتیب دیااکو با برخورداری از موقعیّت خود و نیز پس از وضع مقررات و همزمان با ایجاد بناها و استحکامات و پایتخت و تحکیم موقعیّت خویش «به واقع در صدد استقرار عدالت بر آمد».[۳۶۰]

سال جلوس دیااکو بدرستی معلوم نیست ولی در حدود پنجاه سال پادشاهی کرد و پس از آن درگذشت[۳۶۱] در حالی که پایه های حکومت ماد را استحکام بخشیده و داد گستری را سر لوحه کار ها قرار داده بود.

۱-۲- خشتریته (۶۲۵-۶۴۷ق.م)[۳۶۲]

به روایت هرودت فره ورتیش[۳۶۳][خشتریته] بعد از مرگ پدرش، دیااکو به سلطنت رسید.[۳۶۴]او همچنان عنوان داور را حفظ کرد توانست اقوام پارسی را که در این زمان تحت فرمان چیش پیش قرار داشتند و تا پارسوماش را در اختیار داشتند، با حفظ استقلال داخلی به اطاعت خویش درآورد. بدین ترتیب، وی اولین فرمانروایی بود که پارسها را تحت تابعیت کامل مادها در آورد. از آن پس بود که به کشور گشایی پرداخت و با اتحاد گروهی از سکا ها برخی از شهر های مانایی را از زیر سلطه آشور بیرون آورد و نوعی اتحادیه علیه حکومت آشور ایجاد کرد.[۳۶۵]در این حین آشور بانی پال پادشاه وقت آشور از جنگ با مردم عیلام فراغت یافته بود اوقات خود را به راحتی و آسایش می گذرانید؛ فرورتیش به تصور اینکه فرصت مناسبی دست داده از پرداخت خراج سالیانه سرباز زد و علیه

۳۵٦- همان، ۱۰۱-۱:۹۹.
۳۵۷ - همان۱:۹۸.
۳۵۸ - قابل مقایسه با جمشید پادشاه پیشدادی.
۳۵۹- همان۱:۹۹.
۳٦۰- همان، همانجا.
۳٦۱- همان،:۱۰۱.

362- Xšaərita.
363- Fravartish.

۳٦٤- همان، ۱:۱۰۲.
۳٦٥- زرین کوب عبدالحسین: تاریخ مردم ایران- کشمکش با قدرت ها، امیر کبیر،ج ۱،تهران، ۱۳۶۴، ص ۹۱-۹۰.

آشوریان قیام کرد. لیکن از قوای آشور شکست خورد و کشته شد.[۳۶۶]بنابراین دومین فرمانروای ماد در طول بیست و دو سال پادشاهی، توانست حکومت ماد را حفظ کند. هرچند از قدرت یک شاهنشاه به معنی واقعی کلمه در جهان باستان برخوردار نبود و سنّت قبیله ای که مبنی شورای شیوخ استوار بود برکار وی نظارت داشت، ولی از وی به عنوان یکی از پادشاهان قدرتمند و تاثیر گزار یاد می شود.[۳۶۷]

۱-۳-هوخشتره[۳۶۸](۶۲۴- ۵۸۵ ق.م)

هوخشتره که به هرودت از وی به عنوان کیاکسار[۳۶۹] یاد میکند از بزرگترین پادشاهان ماد به شمار می آید که از شکست پدرش در برابر آشور درس عبرت گرفت و دانست که باید به فکر تشکیل دادن ارتش منظم باشد. وی که دارای شخصیت بی باک و نیرومند بود توانست نیروی مادها را انسجام و استحکام کامل بخشد، و با استفاده از تجارب جنگی اسلاف خود تغییرات مناسبی در ارتش ماد بوجود آورد. او سپاهیان را به دسته های منظم تقسیم کرد که هر دسته سلاح جداگانه ای داشت، مانند دسته نیزداران، تیراندازان یا سواره نظام هایی که با سلاح هایشان از یکدیگر متمایز می شدند، در حالی که در گذشته چنین نبود.[۳۷۰] با این تغییرات آنان ابتدا به آسیای صغیر تاخته و تا سرحدّات لیدی که ثروتمندترین و آباد ترین کشور آن زمان بود، فتح کرد و پل ارتباطی بین شرق و غرب جهان آن روز را بدست گرفت. سپس بر آن شد تا سرزمین ماد را از تسلط آشوریان برهاند. از این رو به آشور تاخت و پایتخت آن کشور را که نینوا نامیده می شد و در نزدیکی شهر موصل امروزی بود محاصره کرد. آن شهر نزدیک سقوط کردن بود که به ناگاه خبر حملهٔ سکاها از دربند قفقاز به آذربایجان رسید؛ هوخشتره دست از محاصره نینوا کشیده و به سوی سکاها شتافت. در شمال دریاچه ارومیه امروزی نبرد سختی با آنان درگرفت ولی نهایت شکست خورد، لیکن بعداً در طی ترتیب دادن یک مهمانی که مادیس سردار سکایی و جمعی از بزرگان سکایی در آن شرکت داشتند همهٔ ایشان را در حال مستی بکشت و لشکر آنان را از ایران راند[۳۷۱]. در این زمان، مانع بزرگ بر سر راه پیشرفت هوخشتره، حکومت آشور بود که قدرت بلامنازع منطقه به شمار می رفت، درحالی که از درون پیر و فرسوده شده بود. هوخشتره که پس از راندن سکاها با «نبوپولاس

366- Herodotus, 1: 102.

۳٦٧- دیاکنف: تاریخ ماد، ص ۲۴۵-۲۴۴، ۲۳۹.

۳٦٨- قابل مقایسه با چهارمین بخش متون گاهانی که به معنی اقتدار نیک و کشور خوب، نامگذاری شده است:

- Uvakhŝtara = VohuxSaəra.

369- Cyaxares.

۳٧٠- برخی بر این باورند که تغییراتی را که هوخشتره در سپاه خود به وجود آورد بر اساس مطالعه استراتژی ارتش آشوری بود. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- Collins, R.:"The Medes and Persians Conquerors and Diplomats", London: Cassell & Company Ltd., 1974, PP. 11-15.

371- Herodotus, 1:103,106.

سار»[۳۷۲] فرمانروای بابل پیمان اتحاد بسته بود از طرف غرب و شرق حکومت آشور را مورد حمله قرار داده و نینوا را محاصره کردد و سرانجام در سال (۶۱۲ ق.م) این شهر باشکوه سقوط کرد و از آن پس آشور و مستعمرات آن زیرِ انقیاد حکومت ماد درآمد. مرزهای غربی قلمرو مادی از یک سو تا رود هالیس در مرز کشور لیدی، وبا فتح اوراتو که تابع آشوری ها بود تا دریای سیاه، گسترش یافت و از سوی دیگر بین النهرین وسطی و علیا تا کاپادوکیه و سوریه که آنها نیز قلمرو آشور را تشکیل می دادند، متعلق به مادها گشت.[۳۷۳] این پیروزی به جهانیان ثابت کرد که قدرت و شوکت قوم سامی به سر آمده و آن پس باید آریاهای ایرانی آقا و سرور آسیا بدانند.[۳۷۴]

۲- هخامنشیان

هخامنشی ها از جمله طوایف آریائی بودند که در سرزمینی که بعداً به نام خودِ آنان یعنی پارس خوانده شد اسکان یافتند و به تدریج در آنجا به ایجاد تشکیلات سیاسی همّت گماشته و سرانجام سلسله هخامنشی را تأسیس کردند. به گفته هرودت و همچنین کتیبه های بدست آمده از این سلسله، شخصی به نام هخامنش در حدود سال (۶۵۰ ق.م) در سرزمین عیلام سلسله کوچکی تشکیل داد و پس از او به ترتیب چیش پیش، کمبوجیه «پدر کورش کبیر» به تدریج بر عیلام و فارس تسلط یافته و سلسله هخامنشی را که وجه تسمیهٔ آن از هخامنش گرفته شده بود، قدرت و اعتباز بخشیدند.[۳۷۵] ولی با تمام این احوال، پادشاهان این سلسله تا خیزش کورش کبیر، مطیع پادشاهان ماد بودند.

۲-۱- کوروش کبیر[۳۷۶](۵۳۰-۵۵۹ ق.م)

کورش دوم هخامنشی که بعد ها به کورش کبیر معروف شد بنیان گذار امپراطوری وسیعی بود که تا آن زمان در جهان بی سابقه بود. دورهٔ حکومت وی درخشش خاصی داشت به طوری که سرزمین های پیرامون را نیز تحت تأثیر خود قرار داده بود؛ شاید به همین دلیل بود که پلوتارک نام کورش را خورشید معنی کرده است.[۳۷۷]مورخین بزرگی همچون هرودت، گزنفون و کتزیاس، تاریخ کورش و فضائل او را نوشته اند، که نتنها با کورش هموطن و

372- Nabupolassar .
373- Herodotus, 1:72.

۳۷٤- مشکور، جواد: تاریخ ایران زمین، ص ۲۱.

375- DNI, 4-6.
- Herodotus: 1:207,206,209.

ونیز
- گریشمن، رومَن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۲۵؛ زرین کوب عبدالحسین: تاریخ مردم ایران،ج۱، ص ۹۷.

376- OP: kūrauŝ =𐎤𐎢𐎽𐎢𐏁

۳۷۷- پلوتارک: حیات مردان نامی، ترجمه: رضا مشایخی، ج۴ ققنوس، چ چهارم،ققنوس، ۱۳۷۹، ص ۴۷۸.

هم مذهب نبودند بلکه با او و دولت او رابطه چندان دوستانه ای هم نداشتند! هرسه تن از مورخان یاد شده به عظمت خارق العاده کورش معترفند و در برابر فضائل اخلاقی و سیاسی بی نظیر او تسلیم شده اند. چنانکه در ادامه خواهد آمد معروف بودن او در میان ملل عموماً به این دلایل است:

- ✓ تدوین اولیۀ منشور حقوق بشر.[۳۷۸]

- ✓ پیامبران یهودی او را بسیار ستوده اند و پیروان مذهبی که عهد عتیق را کتاب مقدس می دانند از کودکی شهرت و آوازه کورش را شنیده و با آن مأنوس گردیده، نسبت به نام این پادشاه احترام ویژه ای قائل هستند.

- ✓ کورش را مورخین قدیم و جدید به اتفاق آراء، بنیانگذار امپراطوری می دانند از حیث وسعت بی سابقه بود.

اما اگر دقیق شویم معلوم می شود که شئون کورش از جهانگیری های او نیست، چراکه قبل از او هم مصر، بابل، آشور پادشاهان عظیم الشأن و جهانگیران نامی داشتند. شئون کورش از شیوه رفتار و کرداری است که در مشرق قدیم برای اولین دفعه پدید آورد و سیاست ظالمانه و نابود کننده پادشاهان سابق را به سیاست رأفت و مدارا تبدیل کرد.[۳۷۹]

در سیاست مُلکداری کورش پادشاهان و شاهزادگان مغلوب کشته نمی شدند و در زمره خواص و ملتزمین کورش و دوست او می گردند. در شهرهای تازه مُسخَّر شده کشتار نمی شد و مقدسات ملل محفوظ و محترم می ماند. اینگونه رفتار و عملکرد کورش ناشی از اخلاقِ پرورش یافته ای بود که عوامل زیادی در آن دخالت داشت. گزنفون در کورش نامه در باره کودکی و هوش ذکابت و استعداد وی شرح مفصلی داده و چنین می نماید که از همان ابتدا، او برای حکومت پرورش یافته است و در این را پد و مادرش کمک موثری برای او بوده اند.[۳۸۰] از جمله کارهایی که به کورش نسبت داده شده است می توان موارد ذیل را نام برد:

۱- توسعه شهر پاسارگاد و عظمت بخشیدن به آن در ایالت پارسه.

۲- گردآوری قبایل گوناگون پارسی و ایجاد وحدت و یکپارچگی در بین آنان.

۳- عهد پیمان با نبونید پادشاه بابل.

۳۷۸- ر.ک: پیوست شمارۀ ۱۶.

۳۷۹- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد: تاریخ بلعمي:به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ۱۳۴۱، ص ۶۷۲.

380- Xenophon, Curou paideia I: section 3.

۴- سرنگونی آستیاگ پادشاه ماد؛ و درنتیجه آغاز پادشای هخامنشی درسال (۵۵۰ق.م) نکته قابل توجه در این مورد عملکرد سپاهی بود که آستیاگ برای دفع شورش کورش به پاسارگاد گسیل داشت. این سپاه و فرماندهٔ آن خود را به کورش تسلیم کردند؛ این در حالی است این سپاه و فرماندهان آن با بیگانه و دشمن روبرو نبودند، بلکه با با احساس نارضایتی از حکومت مرکزی، به شخصیتی از خاندان شاهی پیوستند. کورش در بدو به تخت نشستن با نیای خود با احترام و ملاطفت رفتار کرد.[۳۸۱]طوایف مادی در کنار اقوام پارسی قرار گرفتند و سرکردگان و فرماندهانشان چون دارای سوابق و تجربه های مفید بودند، بوسیلهٔ کورش به مقامات عالی و فرماندهی دست یافتند.[۳۸۲]

۵- پس از بالا گرفتن کار پارس ها، «کرزوس»[۳۸۳] پادشاه لیدی که بسیار ناراحت و نگران شده بود در صدد برآمد که قبل از اقدام کورش، جلو توسعه طلبی او را بگیرد؛ بدین منظور تصمیم گرفت با مصر، بابل و یونان و بخصوص اسپارت متحد شود؛ کرزوس در گام بعدی، علارغم هشدار مسالمت آمیز کورش، به کاپادوکیه که آن زمان تابع پارس ها شده بود حمله کرد ولی سرانجام شکت خورد و مجبور به بازگشت به سرزمین خود شد. کورش با وجود سرمای شدید به دنبال وی روانه شد و در نزدیکی سارد پایتخت لیدی کرزوس و سپاهیانش را شکست و پایتخت را محاصره کرد که منجر به سقوط سارد و اسارت کرزوس شد (۵۴۶ ق.م).[۳۸۴] اما پادشاه هخامنشی با او به مدارا رفتار کرد، هرچند در این مورد افسانه هایی در یونان بر سر زبان ها افتاد که کرزوس به قتل رسید؛ اما بر اساس منابع می توان دریافت که کورش او را به ایران برد و ناحیه ای در حوالی همدان را با دستگاهی شاهانه به عنوان تیول به او بخشید.[۳۸۵]

۶- به دنبال فتح لیدی سراسر شبه جزیره آناطولی، بجز شبه جزیره ایونی که یونانی نشین بود، جزء متصرفات هخامنشیان شد و دو دنیای شرق و غرب برای اولین بار رویاروی هم قرار گرفتند.[۳۸۶]در ادامه کم کم تمامی سرزمین های میان رود هالیس و دریا را فرمانبردار خود ساختند.[۳۸۷]حتی برخی از جزایر یونانی نشین نیز در نزدیکی شبه جزیره آناطولی به تصرف هخامنشیان در آمد. آنان که خواستار استقلال بودند در این زمان دریافتند

381- Xenophon, Curou paideia. 1:3.1.

۳۸۲- زرین کوب، عبدالحسن: تاریخ مردم ایران، ج۱، ص ۱۱۵-۱۰۷،۱۱۳.

383- Croesus.

384- Herodotus, 1: 71, 80, 81.

- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، ج۱، ص ۱۱۷-۱۱۶؛
- بریان، پی یر: تاریخ امپراطوری هخامنشیان، از کورش تا اسکندر، ترجمه: مهدی سمسار،ج۱،چ دوم، زریاب، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱-۱۰۹.

۳۸۵- همان، ۹۱-۸۷: ۱.

۳۸۶- توسیدید: تاریخ جنگهای پلوپونزی، محمد حسین لطفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۷، ص۳۲.

۳۸۷- همان،ص۳۳.

که تابعیت از یونانیان یا هخامنشیان تفاوت چندانی وجود ندارد؛ پس یوغ هخامنشیان را گردن نهادند، بدون اینکه فرهنگ یونانی خویش را از دست بدهند.[۳۸۸]

۷- سروسامان دادن مرزهای شرقی و تحت فرمان در آوردن سرزمین های آن سوی جیحون مانند سغد، خوارزم، سرزمین ماساژت ها، مرو و باختر؛[۳۸۹] بدیت ترتیب ایران ویج، سرزمین مادری آریائیها در محدوده قلمرو هخامنشیان قرار گرفت.

۸- کورش پس از فتوحات درخشان در مرزهای شرقی و شمال غربی، به سوی بابل، که در آن زمان به علت یک زندگی طولانی و نیز اختلافات داخلی به ضعف و سستی و پیری رسیده بود، حرکت کرد.[۳۹۰]

۹- کورش به دنبال اقدامات گوناگون در امپراطوری خود، سیاستی خاص در قبال قوم یهود پیش گرفت. او دستور داد تا این قوم سرگردان، همراه با یک هیأت سیاسی- نظامی ایرانی به اورشلیم باز گردانده شوند و معبد خدای خویش را که آشوری ها ویران کرده بودند بازسازی کنند. چنانکه نام او به عنوان منجی در تورات کتاب مقدس یهود وارد شد.[۳۹۱]

پس بیهوده نیست سخن مورخ یونانی که می گویند:

«کورش پادشاهی بزرگوار، بخشنده و آسان گیر بود و همچون خسروان دیگر به جمع مال و منال حریص نبود بلکه در بخشش و کرم افراط می کرد؛ داد مظلومین را می داد و آنچه را که خیر خلق در آن بود هدف خود قرار داده بود.»[۳۹۲]

کورش از سن ۲۱ سالگی سلطنت کرد و سیطره پادشاهی خود را در طول سی سال سلطنت خویش هم بر سرزمین های به دست آورده مستولی بخشید، و هم بر قلوب مردم آنها.[۳۹۳]

۳۸۸- اومستد، ا.ت: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، امیر کبیر،چ دوم، تهران، ص ۵۵-۵۲.
- بویس، مری: تاریخ کیش زرتشت، ترجمه: همایون صنعتی زاده ،ج۲، توس، تهران، ۱۳۷۵، ص ۸۲-۸۱.

۳۸۹ - برای آگاهی بیشتر در بارهٔ فتوحات شرقی کورش ر.ک:
- Herodotus, 1:210-212.
- اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۶۷-۶۲؛
- پیرنیا، حسن:تاریخ ایران باستان، موسسه انتشارات نگاه، ج ۱، چ چهارم، تهران،۱۳۸۶، ص ۳۳۴-۳۲۶.

۳۹۰ - برای آگاهی از چگونگی فتح بابل ر.ک:
- Herodotus,1: 178,188-191.
- کتابهایی از عهد عتیق: ترجمه پیروز سیّار، تهران نی ۱۳۸۰، سفر دانیال نبی، باب ۵.

۳۹۱- کتاب مقدس عهد عتیق، سفر عزرا، باب ۱.

392- Herodotus, 1:107-123& 2:1.

۳۹۳- ر.ک پیوست شمارهٔ ۱۷.

۲-۲-داریوش اول[۳۹۴](۵۲۲-۴۸۵ق.م)

داریوش یکم که به بزرگ معروف است، یکی از پادشاهان آرمانی ایران پیش از اسلام است او از نخستین پادشاه ایران باستان است که حوادث زمان خودش و حتی پیش از به تخت نشستن خود را در کتیبه های متعددش به رشته تحریر در آورده و هر پژوهشگری را از رویدادهای قرن های ششم و پنجم پیش از میلاد و پیش از آن آگاه می سازد. از داریوش به عنوان یک پادشاه خردمند، و با اراده نام برده می شود. هرچند در برخی موارد سختگیری می کرد، ولی با مردم مغلوب رفتاری ملایم و معتدل داشت. شاید اگر داریوش بعد از کمبوجیه برتخت نمی نشست، مدت سلطنت دودمان هخامنشی نیز به مانند فرمانروائی مادها چندان نمی پائید و زود سپری می شد. شاید بتوان گفت داریوش حکومت بزرگ ایران را دوباره از نو بنیان نهاد و تشکیلاتی را برای آن بوجود آورد که پادشاهان بعدی و حتی اسکندر مقدونی، سلوکیان، ساسانیان و حتی اعراب هم با جزئی تغییر از آن تقلید کردند. اساسی که به وسیلۀ داریوش پی ریزی شد به قدری مستحکم بود که علارغم بی لیاقتی برخی از پادشاهان که پس از او به قدرت رسیدند چندین سال پا برجا ماند. در دوران این پادشاه سرزمین ایران به آنچنان وسعت و اهمیت رسید که تاکنون نظیری پیدا نکرده است و همین مسئله وی را به حق سزاوار گرفتن لقب کبیر می سازد.[۳۹۵]

داریوش بعد از خَتم غائلۀ گئوماتای مُغ، بر اریکه سلطنت هخامنشی می نشیند.[۳۹۶] اما مرگ ناگهانی کمبوجیه، مرگ اسرار آمیز بردیا، ماجرای گئوماتای غاصب و دگرگونی در امر وراثت و تاج و تخت، موجب شورش هایی در سراسر مملکت شد. این شورش ها در وضعی چنین غیرعادی و آشفته، طبیعی بود؛ از سویی فرمانروایان محلی چون ماد و عیلام حق حاکمیت را از آن خود می دانستند و نیز از سوی دیگر، ممالک متصرف بیگانه چون بابل و مصر و لیدی، موقع را برای کسب استقلال مجدد مغتنم شمردند. گذشته از آن، بعضی از ساتراپ ها دست تعدّی به سوی مردم دراز کرده و ظلم و جور را پیشه خود ساخته و سبب عصیان مردم شده بودند. بدین ترتیب داریوش در آغاز کار با گرفتاریهای فراوانی روربرو شد. او طی یک سال[۳۹۷] و نیز نوزده نبردِ[۳۹۸] پی درپی، و کوششی خستگی ناپذیر، سرانجام بار دیگر آرامش و وحدت را به مملکت باز گردانید، یاغیان و متجاوزان را بر سر جای خود نشانید و نُه فرمانروای خاطی[۳۹۹] را مجازات کرد.[۴۰۰] داریوش با خطاکاران و عصیانگران با چنان قاطعیت و سیاستی رفتار کرد، تا یک بار برای همیشه آتش فتنه را فرو نشاند و زهر چشمی از همۀ یاغیان گرفته باشد. وی

394- Dārayatwahuŝ : 𐎭𐎠𐎼𐎹𐎺𐎢𐏁𐏐

۳۹۵- رضائی، عبدالعظیم: تاریخ ۱۰۰۰۰ساله ایران، اقبال،ج۱، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۱۷.

396- DBi .1-36.

➢ Herodotus, 3:66.

397- DB IV. 4, 41, 52,60.

398- DB IV. 5.

399- BD IV.7, 32.

400- DB IV. 16-55.

نیز به مانند کورش به یهودیان بنی اسرائیل احترام خاصی قائل بود و حتی دستورِ تسریع در روند بازسازی معابد اورشلیم و بازگردانیدن مابقی اُسرای بنی اسرائیل در بین النهرین را داد.[۴۰۱]

داریوش مهمترین پادشاه هخامنشی و بدون شک در میان پادشاهان ایران نمایان تر از همهٔ آنها است وی طبیعتاً پادشاهی مقتدر و سرسخت بود ولی روی هم رفته به رحم و مروّت تمایل داشت.[۴۰۲] مقایسه هایی که از سوی حتی نویسندگان غربی شده آنان را به این نتیجه رسانده است که داریوش اول هخامنشی، از آن زمان تا زمان حال بزرگترین شاه مشرق بوده است.[۴۰۳]

«فِری یر» محقق آلمانی می نویسد:

«به هر تقدیر او یک مرد سیاسی با قدرت تحسین بر انگیز بود و نگذاشت کارهای کورش به فراموشی سپرده شود. او نیز به مانند کورش بزرگ تصویر و تصوّری جهانی به همراه داشت و از نظر سیاسی و کشورداری علاقه مند به حفظ بنیادین حکومت متمرکز بود که زمام امور آن در دست شخص او باشد. این کار را به طریق ایجاد قدرت در اهرم سلطه، رفاه و متانت در برنامه ریزی مُیَسَّر می دید. وی با اصلاح قوانین عمومی و مالیاتیِ امپراطوری، تأسیس بزرگراه شاهی و سازماندهی نظام امنیتی چشم و گوش و تقسیم کشور به بخش های بیست گانه و قابل کنترل و تسامح و تساهل با مردمان مغلوب وتحت فرمانش، در بخشی از جهان باستان تصویری کم نظیر از خود باقی گذاشت. او در عصر خود مدیری کاردان، سیاستمداری واقع بین و مآل اندیش و پادشاهی بی باک بود».[۴۰۴]

پس شاید گزافه نباشد که ادعا کنیم، داریوش اول معمارِ امپراطوری مقتدر هخامنشی است؛ چراکه اصلاحاتی که او در زمینه های مختلف و سایر کارهایی که انجام داد و در طول حاکمیتش کم نظیر بود، از نبوغ بی مانند این شاهنشاه حکایت می کند. در شاهکارهای معماری و هنریِ عصر او، مانند بنای تخت جمشید و کاخ شوش، هنر ایرانی که دویست سال پس از او عظمت و اعتبار خود را حفظ می کند، مشاهده می شود. در زمان او شمار زیادی از اقوام و ملل در کنار یکدیگر رشد نمودند و هنر و مواریث فرهنگی آنها در هم آمیخت و مواریث هنری آسیای صغیر و تمدن های اژه ای نیز در هنر هخامنشیان آمیخته و پایگاهی یافتند.[۴۰۵]

۴۰۱- کتاب مقدس عهد عتیق، سفر عزرا، باب ۱۱.

۴۰۲- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ترجمه: عباس زریاب،[بی نام] تهران، ۱۳۵۸،ص مقدمه.

403- Rogers, R.W: "history of ancient Persia", Vol. I, 1929, p. 139.

404- Freyer, Hans: wetgeschichte europas, Stuttgart, 1945, p168.

405- DSf,.22-58.

۳- اشکانیان

با توجه به اینکه از دورهٔ اشکانی اطلاعات چندانی در دست نیست ولی بدون شک این دوره یکی از مهمترین و حساس ترین دوره های تاریخی ایران است. باتوجه به اینکه تلاشهایی که از سوی ساسانیان جهت غیر ایرانی نشان دادن آنها صورت گرفت، ولی با برخی از پادشاهان این سلسله بر خورد می کنیم که نتنها به نیکی از آنان یاد شده است بلکه نام برخی از آنان در متون دینی ذکر شده است.

۳-۱- آرشک (۲۴۷-۲۵۰ق.م)

آرشک یکی از افراد خاندان آریائی و از قبایل پارتها بود که به خاطر دلاوری، کاردانی، حسن تدبیر اعضاء قبیله خود را در آن اوضاع پر از آشوب، باهم متحد ساخت. روی هم رفته از وقایع اواخر حکومت سلوکی معلوم می شود که دولتمردان سلوکی به قدری در ایران غربی گرفتاری داشتند که توجهی به مشرق ایران نمی کرده و تنها به باج گرفتن از آنان بسنده کرده بودند؛ در این صورت معلوم است که والیان، امور را به دلخواه خودشان اداره می کردند و مردمِ تابع مترصد فرصتی بودند تا از قید بیگانگانی که نتنها غاصب سرزمینشان شده اند رهایی یابند،[۴۰۶] بلکه با کسانی که ضد دین و آئینشان رفتار می کنند نیز آزاد شوند.[۴۰۷]اوضاع چنین بود که آرشک در سال (۲۵۶ق.م) در برابر سلوکیان عَلَم مخالفت را برافراشت و پس از چند نوبت نبرد با آنها، سرانجام در سال (۲۵۰ق.م) سلسله پارت را تاسیس کرد؛[۴۰۸]این در حالی بود که همزمان با اعلان استقلال آرشک در پارت،سایر مناطق همچون باختر، آسیای صغیر و آذربایجان نیز اعلان استقلال کرده بودند، ولی استقلال آنها نتایجی را که قیام پارت به دنبال داشت در بر نداشت. حکومت آرشک بر پارت بی منازع نبود؛ او تقریباً به مدت دو سال به رفع منازعات داخلی و جنگها اشتغال داشت تا آنکه روزی از دست نیزه دارش زخمی برداشت و بر اثر آن در گذشت. درگذشت[۴۰۹]. جانشینان آرشک شدیداً به او اعتقاد داشتند و به همین جهت نتنها وی را به لقب یونانی «اِپیفانس» به معنی شجاع، نام آور، پرافتخار ملقب ساختند بلکه نام سلسله پادشاهی خود را نیز اشکانی نام نهادند.[۴۱۰]

۴۰۶- برای آگاهی بیشتر درباره تاریخ سیاسی سلوکی ر.ک:
- پیر نیا، حسن:تاریخ ایران باستان، ج۳، ص ۱۷۳۶-۱۶۹۳.

۴۰۷- همان،ص ۱۸۱۷.

۴۰۸- تاریخ های متفاوتی در بارهٔ قیام و استقلال اشکانیان ذکر شده است، ر.ک:
- Strabon, Geographic. 11:9-2
- Moses Xorenaci, history of Armenia .2:1.
- به نقل از خورناسی، موسِس: تاریخ ارمنستان، ترجمه گئورگ نعلبندیان، تابان، تهران، ۱۳۴۸.

409- Strabon, Geographic. 11:9-3.

۴۱۰- خدادادیان، اردشیر: تاریخ ایران باستان(اشکانیان)، ص ۷۱-۷۰.

۳-۲- مهرداد اول(۱۳۸-۱۷۰ق.م)

مهرداد اول اشکانی از پادشاهان مشهور سلسله اشکانی به شمار می آید. وی را بانی عظمت و اقتدار شاهنشاهی اشکانی می دانند. رشادتهای وی موجب شد تا برخی از سرزمین هایی که در تصرف سلوکیان بود، پس بگیرد. او در آغاز امر سرزمین مرو را از باختری ها گرفت[۴۱۱] و سپس ماد بزرگ[۴۱۲] را از امرای خودکامه محلی که در آنجااعلان استقلال نموده بودند خالی کرد وسپس خوزستان[۴۱۳] و پارس را مطیع کرد.[۴۱۴]سپس به هندوستان رفت و تا حوزه رو حلم یا جیلم را فتح کرد؛[۴۱۵] آنگاه با دمیتریوس پادشاه سلوکی جنگید و او را اسیر نمود[۴۱۶] و به این ترتیب سلسله اشکانی در زمان این پادشاه آنچنان رونق و وسعتی پیدا کرد که رقیب امپراطوری روم گردید. مورخان به همین اعتبار وی را داریوش اشکانی دانستنه اند. مورخان رومی مرداد یکم را در میان پادشاهان اشکانی به عنوان فرمانروایی مقاوم، توانا، نستوه، بسیار بی باک و سیاستمدار معرفی کرده اند؛ او امپراطوری بزرگی را بر جای گذاشت که وسعت قلمرو آن را با شاهنشاهی هخامنشی برابر دانسته اند.[۴۱۷]مهرداد اول به تقلید از پادشاهان هخامنشی، خود را شاهنشاه نامید[۴۱۸] و بعد از او تا مدتی شاهان اشکانی از استعمال این عنوان خودداری داشتند.[۴۱۹]

صفات این شاه از کارهایش هویدا است:

او پادشاهی شجاع، رزم آور، عاقل، معتدل و موقع شناس بود و از جهت رحم و انسانیتش مورد عنایات و اقبال گردید و دولت خود را توسعه داد. با وجود اینکه به اقتداراتی بزرگ رسید بر خلاف اغلب پادشاهان نه پرورده ناز و تعنم بود، نه عشرت پرست و نه گستاخ؛ به اندازه ای که در میدان جنگ در مقابل دشمنانش شجاع بود همان قدر نسبت به اتباع اش ملایمت نشان می داد.[۴۲۰]هرچند اهمیتی که به او داده می شود به همان اندازه ای بود که به موسس سلسلهٔ اشکانی داده می شد ولی اگر دقیق تر بررسی کنیم مشاهده می کنیم که در برخی از جهات نسبت به وی ارجحیت دارد؛ چراکه مهرداد اول از دولتی کوچک دولتی بی اندازه مهم درست کرد؛[۴۲۱]پس مهرداد برای اداره کردن چنین دولت وسیع، می بایست تجدید نظر در ترتیبات دولت خود می کرد و نیز تشکیلات نوینی

411- Strabon, Geographic. 11:11-2.
412- Justinus. 46:1.

۴۱۳- همان، همانجا.
۴۱۴- همان، همانجا.
۴۱۵- سیسیلی، دیودور: قطعه ای از کتاب سوم؛ به نقل از: پیرنیا، حسن: تاریخ ایران باستان، ج۳، ص ۱۸۳۹.
416- Appianus, History of Syria, P.104-106, 132.
- Justinus. 36:1.

۴۱۷- گرانتفسکی؛ ایوانف؛ ....: ایران باستان: ، ترجمه: سیروس ایزدی، [بی نام]، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۳۴.
۴۱۸- همان، همانجا.و همچنین پیوست شمارهٔ ۱۸.
۴۱۹- فن گوتشمید، آلفرد: تاریخ ایران (و ممالک همجوارآن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانی): ترجمه کیکاووس جهانداری، ققنوس، چ دوم، تهران،۱۳۸۴،ص ۱۰۵.
۴۲۰- دیودور سیسیلی، قطعه ای از کتاب ۳۳به نقل از: پیرنیا، حسن: تاریخ ایران باستان،ج۳،ص ۱۸۴۰.
۴۲۱- فن گوتشمید، آلفرد: تاریخ ایران، ص ۱۰۶.

را که با اوضاع تازه مطابقت داشت، برای اتباع خویش مقرر داشت؛ پس دو مجلس برای وضع قوانین و اداره اصلاح امور کشوری تأسیس نمود که جلسات مشترک آن دو را مهستان می نامیدند. نمایندگان یکی از این دومجلس از نجبا و روحانیون و شخصیت های بزرگ مملکت و نمایندگان مجلس دیگر، از شاهزادگان و درباریان بودند.[۴۲۲]شاهنشاه را هر دو مجلس از خانواده اشکانیان انتخاب می کردند و این انتخاب درصورتی لازم می آمد که پادشاه جانشینی از اولادِ خود نداشت تا کشور را اداره کند یا داشت ولی از جهاتی لایق سلطنت نبود.

۳-۳- مهرداد دوم(۸۷-۱۲۴ق.م)

مهرداد دوم، ملقب به مهرداد کبیر، به علت بزرگی کارهایش به آن ملقب شد. او می خواست با نیاکان خود برابری کند ولی به دلیل لیاقتی که داشت از آنان فراتر رفت.[۴۲۳]این پادشاه در آغاز با سکاها در مشرق[۴۲۴] و شمال شرقی ایران[۴۲۵] جنگید و آنان را چنان شکست داد که مدتها جرأت تاخت و تاز به ایران را نداشتند. آثاری دلالت دارد بر اینکه مهرداد کبیر از سمت شرق به قدری پیش رفت که حدود ایران را به کوههای هیمالایا رسانید.[۴۲۶]

همزمان با به تخت نشستن مهرداد کبیر، «اُرتوآدیست»،[۴۲۷]که زمانی گروگان ارامنه در نزد اشکانیان بود پادشاه ارمنستان می شود و چون نمی خواسته به مانند اسلافش از اشکانیان تمکین کند اعلان استقلال کرد و با حکومت مرکزی وارد جنگ شد. ولی شکست خورد و سپس صلحی مابین اشکانیان و ارمنستان بر قرار گشت که برای اطمینان از تمکین ارمنستان در آینده تیگران مانند گروگان در دربار اشکانی اقامت گزید.[۴۲۸]در زمان مهرداد کبیر امپراطوری ایران با جمهوری بزرگ روم ارتباط می یابد و این در حالی بود که تیگران گروگان اسبق ارمنستان در دربار اشکانی با حمایت مهرداد کبیر به جای پدر بر اریکه سلطنتِ ارمنستان می نشیند و پس از تثبیت جایگاهش در صدد استرداد ولایاتی که بر حسب معاهده به مهرداد اشکانی داده بود، برمی آید و به دنبال آن به صفحات نزدیک نینوا و اربیل که جزءِ حکومت اشکانی بود دست اندازی کرد.[۴۲۹] در این میان سُولاّ از طرف سنای روم به آسیای صغیر برای سفارت در پونت[۴۳۰] می آید که اُرُباز از سوی مهرداد کبیر جهت پیشنهاد انعقاد یک پیمان عدم تعارضی و دفاعی با روم، به پونت رفت ولی چون سردار روم به بهانه اینکه از جانب سنای

422- Strabon, Geographic, 11:9-3.
423- Justinus, 42:2.
424- Isidor charax, stathmes phartiqus: 18.
425- Strabon, Geographic, 11:9-2.

۴۲۶- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۱۹.

427- Ortoadistus
428- Strabon, Geographic, 11:14-15.

۴۲۹- همان، همانجا؛
و

➢ Justinus, 38:3.

۴۳۰- دولت پونت در آسیای صغیر کنار دریای سیاه قرار داشت.

آن کشور چنین اختیاراتی ندارد، مسئله را مسکوت گذاشت.[۴۳۱]هرچند از این مذاکرات نتیجه ای حاصل نگردید ولی این اقدام مهرداد، اولین ارتباط سیاسی بین ایران و روم محسوب می شود.

۳-۴- بلاش اول(۷۹-۵۲م)

سلطنت بلاش اول اشکانی در تاریخ ایران مهم است. زیرا او دوره دوم جنگهای ایران- روم را با بهره مندی به آخر رسانید؛ در این دوره از جنگها، که از سال (۳۵م) تا (۶۳م) ادامه داشت، هر کدام از طرفی می خواست بر ارمنستان[۴۳۲] که از موقعیّت استراتژیک خاصی برخوردار بود حاکم باشد؛[۴۳۳]که سرانجام با بستن قرار داد صلحی به مدت ۵۲ سال به نفع ایران خاتمه یافت؛ بر اساس این قرار داد تیرداد برادر بلاش اشکانی، شاهِ ارمنستان شد و قیصرِ روم نرون، تاج را بر سر وی گذارد.[۴۳۴]بلاش اول اشکانی اولین پادشاه اشکانی بود که با هلنیسم مخالفت نمود و علائم احیاء ایرانیگری، در زمان این پادشاه از نو آشکار گردید. بلاش در ترویج دین زرتشتی و رسوم ایرانی کوشش بسیار نمود. بنا به روایت متون اوستایی در زمان همین پادشاه بود که اوستای پراکنده گرداوری شد [۴۳۵]و حتی در آتشکده ای در خراسان تاجگذاری کرد.[۴۳۶]درپشت سکه های بلاش نقش آتشگاهی با یک تن موبد زرتشتی دیده می شود[۴۳۷] و این نخستین باری است که سکه ایرانی با الفبای پهلوی ضرب می گردد.[۴۳۸]

۴- ساسانیان

بر آمدن پادشاهی ساسانی به منزلۀ مبارزۀ پیروزمندانۀ یک پادشاهی کوچک در پارس که تحت سیادت اشکانیان بود می باشد. هر چند که آگاهی چندانی دربارۀ حکوت محلی پارس در آن مقطع زمانی در دست نیست ولی سکه هایی که پادشاهان محلی آنجا ضرب کرده بودند آگاهی هایی از آن پادشاهی در اختیار ما می گذارند. به هر ترتیب شاهنشاهی ساسانی که مدعی احیاء شاهنشاهی هخامنشی بود نتنها توانست ظرف مدت کوتاهی سیادت

٤٣١- استرابون، همانجا.
٤٣٢- برای آگاهی از مسئلۀ ارمنستان بین روم و ایران در زمان بلاش اشکانی ر.ک:
- Corneilus taccitus, Publius, Historia, 13:9, 34, 37.39.

٤٣٣- برای آگاهی بیشتر دربارۀ اوضاع ارمنستان در زمان بلاش اول ر.ک:
- همان،۵۱،۵۰:۱۲؛۹،۶:۱۳.

٤٣٤- همان۲۵:۱۵.
٤٣٥- دینکرد۱۶:۴.
436- Colpe, C.: Die Religion der parthezeit, in: ZDMG, XVII, Wiesbaden,1969,P.1013.
٤٣٧- همان ،ص ۱۰۱۵.
٤٣٨- تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان(کمبریج)، قسمت اول، ص ۳۹۷؛ ونیز پیوست شمارۀ ۲۰.
- عبدالعظیم رضائی: تاریخ ۱۰۰۰۰ساله ایران، ص ۲۹۱.

خود را بر تمام منطقه مستولی بخشد و رقیب جدی دولت روم قرار گیرد بلکه به عنوان یک مرکز فرهنگ و تمدن نوین با امپراطوری روم به به رقابت پرداخت.

۴-۱- اردشیربابکان (۲۴۱م-۲۲۴م)

اردشیر اول فرزند ساسان[۴۳۹] معروف به اردشیر بابکان بعد از شکست دادن اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی (۲۲۴م)، و وارد شدن به شهر تیسفون و فتح بابل رسماً شاهنشاهی ساسانی را بنیان نهاد (۲۲۶م).[۴۴۰] و بدین ترتیب حدود پنج قرن و نیم پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی، اردشیر ساسانی بنای گردهم آوردن مجدد همهٔ اقوام ایرانی را ریخت که در قالب امپراطوری جدید در شرق مقابل امپراطوری روم قرار گرفت. اردشیر و جانشینان وی چون خود را از نسل پادشاهان هخامنشی معرفی می نمونند، در صدد احیاءِ امپراطوری هخامنشی برآمد.[۴۴۱] [با توجه به سکه هایی که از پارس کشف شده که بر آن اسامی پادشاهانی به خط آرامی چون «Dāryav» و «Artaxšatr» را معرفی می کند حاکی است که در ایالت پارس در زمان اشکانیان هنوز بقایایی از آداب و رسوم باستانی- هخامنشی موجود بود.[۴۴۲] ونیز نگارهٔ بالدار بربالای معبد پشت سکهٔ «Vadfradad» به مانند نگاره اهوره مزدای هخامنشیان است.][۴۴۳]

اردشیر اول ساسانی در اولین گام پس از موقعیّت خود، در مشرق، پادشاهی های کرمان کوشان و توران و در جنوب، سواحل مقبل بحرین را مطیع گردانید[۴۴۴] و بعد از تحکیم موقعیّت خویش در داخل ایران، برای اینکه حدود قلمرو خویش را به همان وسعت امپراطوری هخامنشی برساند، نصیبین را محاصر کرد و نیروهایش را به سوریه و جاهای دیگر در مشرق روم آماده کرد (۲۳۰م)؛ و سرانجام با الکساندر سوروس امپراطور روم روبرو شد (۲۳۲م) ولی اردشیر به علت دفع شورش خوارزم و گیلان مجبور به ترک جبهه شد. با شروع امپراطوری گوردیانوس (۲۴۳م) در روم، حملات به ایران از سر گرفته شد و بدین ترتیب در زمان کوتاهی دامنه متصرفات اردشیربابکان وسعت یافت و اساس حکومت ساسانی بر پایه شوکت و قدرت استوار گردید.

۴۳۹- دربارهٔ ساسان ر.ک:
- شکی، منصور: ساسان که بود؟ مجلهٔ ایران شناسی، سال دوم، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۹، ص ۷۷.

۴۴۰- نولدکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ص ۱.
- تاریخ طبری، چ دخویه، ص ۸۱۳.
- فن گوتشمید، آلفرد: تاریخ ایران، ص۱۸۵.

441- Dio Cassius, Historis, 80:3. Herodianus, History of Rom, 6:1-2.

۴۴۲- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲۱.

۴۴۳- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲۲.

۴۴۴- نولدکه: تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ص ۴۸.

اردشیر بابکان در ایام سلطنت شیوه سلاطین بزرگ هخامنشی را پیش گرفت و افتخارات گذشته را تجدید نمود و فصل درخشانی در تاریخ ایران بوجود آورد. این پادشاهی سپاه منظم و مقتدری فراهم نمود و تشکیلات و سازمانهای جدیدی بر پا ساخت و نظام اجتماعی را سامان داد[۴۴۵] و ایران را از صورت ملوک الطوایفی عصر اشکانی خارج و بصورت یک کشور واحد درآورد. اردشیر بابکان به رفاه و آسایش مردم علاقمند بود و حکام متجاوز و ظالم و آنهایی که از موقعیّت خود سوء استفاده می کردند را تنبیه میکرد.[۴۴۶] و نیز در راه توسعه امور بازرگانی و تجارت دریایی و مخصوصاً کشاورزی قدمهای بزرگ برداشت[۴۴۷] وی چنان تشکیلاتی در سیاست و دیانت[۴۴۸] آماده کرد که بیش از چهار صد سال دوام داشت از سوی دیگر چه از کتاب مورخان و چه از نام شهرهایی که با کلمه اردشیر ترکیب گردیده، معلوم می شود که این شاهنشاه در این زمینه نیز فعالیت و اهتمام بسیار به خرج می داده است.[۴۴۹]اردشیر هفده سال سلطنت نموده و اندک زمانی پیش از مرگ، شاپور پسر خویش را جانشین خویش ساخت و تاج شاهی را به دست خود بر سر وی نهاد.

۴-۲- شاپور اول ساسانی (۲۷۱م-۲۴۱م)

شاپور اول ساسانی در بدو به تخت نشستن با موقعیّت حساسی مواجه بود. از یک طرف ساکنان ولایات ساحل دریای خزر و اقوام آشوب طلب داخل کشور و ممالک مجاور شمال و مشرق دست به شورش زده بودند و از طرف دیگر کار جنگ با امپراطوری روم در زمان اردشیر اول ناتمام مانده بود و دولت کوچک و دست نشانده الحضر«هاترا» در جنوب بین النهرین، به حمایت از امپراطوری روم در سیاست های برون مرزی ساسانیان خلل ایجاد می کرد. شاپور در اولین گام با انعقاد صلحنامه ای با فیلپ عرب امپراطور روم در سال (۲۲۴ م) به مرزهای غربی امنیت بخشید و سپس در راستای امنیت درون مرزی خوارزمیان و سپس مادی های آذربایجان را مطیع کرد و سپس از آنجا به قصد سرکوبی گیل ها و دیلمیهای و اهالی گرگان که در کوهستان های سواحل دوردست خزر مسکن داشتند تاخت؛[۴۵۰]و سپس به خراسان تاخته و پَهلیزَگ تورانی پادشاه آشوبگر را مغلوب ساخت و شهر

۴۴۵- نامه تنسر:۴.[در صورتی که آن را مربوط به زمان اردشیر بابکان بدانیم].

۴۴۶- برای آگاهی بیشتر رک:
اندرزنامه ها و نصایح منصوب به اردشیر در همین پایان نامه .

۴۴۷ - به نقل از کریستنسن، امانوئل آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی،، صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸، ص ۹۱.

۴۴۸- نامه تنسر: بندهای ۶،۷؛ دینکرد۴:۱۷؛
و
➢ ابن ندیم، ابوالفرج محمدبن ابویعقوب اسحاق بن محمدبن اسحاق وراق: الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران ۱۳۵۲، ص،۳۰۰.

۴۴۹- تاریخ طبری، چ دخویه، ص ۸۲۰. تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ص ۱۹، و نیز شهرستان های ایران شهر که در ادامه خواهد آمد.

۴۵۰- تاریخ اربل به نقل ازکرستنسن، امانوئل آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ص۶۰.

نیوشاپور را در آنجا تأسیس کرد؛[451]در ادامه حکومت الحضر را مطیع[452] و سپس در سال (۲۶۰م) عازم جنگ جدیدی که میان ایران والریانوس امپراطور روم درگرفته بود شد؛ سپاه ایران در الرها با سپاه روم روبه رو شد که سرانجام به شکست والریانوس و اسارت وی انجامید و بسیاری از شهرهای آن را ضمیمه شاهنشاهی ساسانی کرد و ملقب به شاهنشاه ایران و انیران شد.[453]. شاپور اول اُسرای رومی را در جندی شاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت رومیان در بند معروف به قیصر استفاده کرد.[454]و در صدد سرو سامان دادن به امور داخلی برآمد.

شاپور نیز به مانند نیاکان خود ایجاد ابنیه و آثار علاقه فراوان داشت. از وی به عنوان یکی از پادشاهان با درایت یاد می شود که در مورد کرامت او داستانهایی ذکر شده است. به عنوان نمونه، در جواب نامه ای که امپراطور روم به وی نوشته بود و از وی در خواست کرده بود تا شیوه مملکت داری خود را برای او بنویسد تا رومیان نیز مملکتی منظم و سرشار از آسایش داشته باشند؛ شاپور در جواب او نوشت:

این توفیق را به هشت صفت یافته ام:

هرگز در کار امر ونهی مزاح نگفتم، هرگز خلاف و عده و وعیدعمل نکردم، جنگ برای تحصیل ثروت کردم نه هوس، جلب قلوب به امید و بیم کردم نه به زور و خصومت، مجازات ازروی گناه دادم نه از روی خشم، معاش همهٔ را فراهم کردم، چیزهای بیهوده را از بین بردم.[455]

به فرمان شاپور اول رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذرگشنسب در شیز نهادند؛[456] شاپور در سال (۲۷۲م) وفات یافت.

۴-۳- شاپور دوم ساسانی (۳۰۹م-۳۷۹م)

شاپور دوم به مدت هفتاد سال پادشاهی کرد. هرچند دوران پادشاهی وی طولانی ترین ادوار سلطنت پادشاهی در ایران است ولی از جنبه های دیگری نیز دوران وی از اهمیت خاصی برخوردار بود.

٤٥١- اصفهانی، حمزه: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص٤٨؛
تاریخ طبری، ص ٨٤٠؛ تاریخ ایران و تازیان در زمان ساسانیان، ص ٥٩.
٤٥٢- دربارهٔ داستان و افسانه ساخته شده دربارهٔ سقوط هاترا ر.ک:
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: غرراخبار ملوک الفرس یاغررالسیر، ترجمه: محمدفضائلی، تهران، ١٣٦٨، ص۴۹۲.

453- š¹K. 13-14; š¹N.

٤٥٤- نولدکه: تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ص ٣٣.
٤٥٥- راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، ج۴،ص ۲۴.
٤٥٦- دینکرد۱۹:۴.

بعد از فوت هرمزد دوم در سال (۳۱۰م) تخت پادشاهی به فرزندش شاپور دوم رسید، ولی در این زمان کودکی بیش نبود و مادر وی به همراه بزرگان شاهنشاهی ساسانی را اداره می کردند. در متون شرقی حکایاتی دربارهٔ شاپور دوم آمده که حاکی از هوش و تدبیر و اصلاح طلبی وی در همان اوان کودکی است.[۴۵۷] در زمان کودکی، دشمنان ایران از این فرصت استفاده کرده و از مشرق کوشانیان و از جنوب اعراب به ایران حمله کردند از سوی دیگر شهرداران و وسپوهران از فرصت بدست آمده استفاده کرده و توانسته بودند قدرت زیادی کسب کنند و از سوی دیگر سایر ولایات دور دست نیز شورش کرده بودند و البته مسئلهٔ دست اندازی های روم نیز همچنان ادامه داشت. طبق قوانین، شاپور در سن ۱۶ سالگی زمام قدرت را در دست گرفت، در اولین گام تجاوز اعراب را از خلیج فارس که حتی تیسفون را به مخاطره افکنده بود، دفع کرد.[۴۵۸]و آنجا بود که ملقب به شاپور ذوالاکتاف شد.[۴۵۹] شاپور، بنیان قدرت خود را پس از سی سال مستحکم کرد و به بهانهٔ مسئلهٔ ارمنستان، که بواسطه فرمان میلان در سال (۳۱۲م) و رسمیت یافتن دین مسیحی در روم، کشتار مقامات ایرانی در آنجا شیوع یافته بود، در صدد جنگ با روم برآمد پس بر مسیحیان سخت گرفت انگیزه شاپور از سخت گیری نسبت به مسحیان این بود که اقلیت مزبور ذاتاً با ایرانیان دشمنی و عداوت داشتند و با این اعتبار، وجودشان برای ایران یک خطر دائمی به شمار میرفت.[۴۶۰]به هر ترتیب با فتح ارمنستان به دست شاپور و عقد قرار داد اتحاد با سکاهای سکستان جبهه جنگ را به سرحدات روم در بین النهرین کشاند.[۴۶۱] به هر ترتیب بعد از رد و بدل شدن نامه هایی برای انعقاد قرارداد صلح و عدم نتیجه آن(۳۵۶م)، شاپور حملات خود را گسترش داد و در سال ۳۵۹م قلعه «آمیدا»[۴۶۲] در دیاربکر امروزی تسخیر کرد.[۴۶۳]دو سال بعد ژولیانوس امپراطور تمام روم شد و قوای یکپارچه روم را به جبهه ایران فرستاد و از راه ارمنستان به نزدیکی تیسفون رسیدند که در اینجا یکی از لشکرهای ایران به سرداری فردی از دودمان مهران از پیشرفت ارتش روم جلوگیری کرده و آنان را به عقب راند. در خلال این درگیری ها ژولیانوس کشته می شود (۳۶۳م.) و جانشین وی «ژوویانوس»[۴۶۴] لشکر روم را از سرحدات ایران بازگردادند و قرارداد صلح با ایران می بندد که طی آن مناطق متنازع فیه یعنی نصیبین، سنجار و ولایات ارمنستان صغیر به ایران پس داده شد و ممالک قفقازی مثل ایبری [گرجستان] و آلبانی از تصرف روم خارج و تحت قیمومیت ایران قرار گرفتند.[۴۶۵]دیری نگذشت که مرزهای امپراطوری ایران با درایت شاپور سامان گرفت و به حق ملقب به کبیر شد چرا که در زمرهٔ پادشاهان نامدار و علاقمند به تأمین آسایش مردم و سربلندی ایران بود و ایران را در زمان

---

٤٥٧ - تاریخ طبری، ص ۸۳۷؛ تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان، ص ۵۴.

٤٥٨- مشکور، جواد:ایران زمین، اشراقی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۸۵.

٤٥٩- دربارهٔ روایت های مختلف از این لقب ر.ک:

- کریستنسن، امانوئل آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۷۲، ارجاع ۳.

٤٦٠- تاریخ ۱۰۰۰۰ساله، ص ۴۰-۳۷؛

- مشکور، جواد: ایران زمین، ص ۸۵ و۸۶.

461- Ammien Marcellin, Vol .IV, 17:5

462- Amida.

٤٦٣- همان، همانجا.

464- Jovienos.

465- Ammien Marcellin.Vol.18:8. & Vol.19:1-8

خود به اوج عظمت و قدرت رسانید و در نتیجه حسن سیاست و تدبیر و رشادت و شمشیرزنی او [۴۶۶] تا بعد از مرگش، نظم و آرامش در سراسر ایران مستقر بود و همسایگان متجاوز جرأت تخطی و تجاوز را نداشتند. این را نه فقط اعتقاد مورخان ایرانی بلکه مورخان غیر ایرانی همزمان وی نیز می باشد.[۴۶۷]

با شروع مجادلات و اختلافات مذهبی به دستور شاپور دوم مجمعی به ریاست مهراسپندان موبدان موبد تشکیل شد و این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد.[۴۶۸]

۴-۴- خسرو اول ساسانی انوشیروان(۵۷۹م-۵۳۰م)

خسرو اول ساسانی انوشیروان نزدیک به نیم قرن سلطنت کرد؛ او از بزرگترین پادشاهان ساسانی به شمار می آید چراکه در زمان او ایران به منتهای عظمت و قدرت خود رسید. در دوران وی، شاهنشاه مرکز کل اقتدارات شد و بر وضیع و شریف فرمانفرمایی داشت و حتی بر روحانیون هم مسلط شد. انوشیروان مصمم بود که طبق اراده خود حکومت کند پس مداخله اعیان را در کار حکومت به هیچ وجه جایز نشمرد. در اولین گام دست به اصلاحات زد و نخست به علاج اوضاع مختلی کوشید که نتیجه فتنه مزدکی بود.

اگر چه خطری که مزدکیان در داخل مملکت متوجه شاهنشاهی نموده بودند، مرتفع شد، لیکن اوضاع خارجی کاملاً کوشش خسرو را در امور لشکری ایجاب می نمود، هرچند میان ایران و بیزانس در سال (۵۳۲م) صلحی منعقد شد، لیکن همواره انتظار تجدید جنگ داشتند. از سوی دیگربه علت بی کفایتی برخی از شاهانِ پیش از انوشیروان ایران در مقابلِ هفتالیان،[۴۶۹]احساس سرافکندگی می کرد، چراکه مجبور بود سالیانه به آنان خراج بدهد. از سوی دیگر مشاجره ای که بین دولت غسانی، خراجگذار روم و پادشاه حیره، مطیع شاهنشاه ایران واقع گردید، موجبات اشتعال آتش جنگ میان ایران و روم را فراهم گردانید[۴۷۰] که سرانجام، پس از جنگهای متعدد در سال (۵۶۱م) قرارداد صلحی به مدت پنجاه سال منعقد گردید. خسرو بلافاصله پس از ختم غائله روم، هفتالیان را بر انداخت[۴۷۱] و در سال (۵۷۰م) در قسمت جنوب قدرت خود را بر یمن بسط داد و حبشی ها را اخراج کرد و وَهریز را که یکی از سرداران خود بود، از جانب خود به حکومت آنجا منصوب داشت.[۴۷۲]اصلاحات اجتماعی و فرهنگی[۴۷۳] و اقتصادی،[۴۷۴] نظامی[۴۷۵] که او انجام داد در ایران بی سابقه بود. خسروانوشیروان این اقداماتِ مهم را

466- Ammien Marcellin, Vol. 24:6. & Vol.25:12-13. &Vol.25:1.
467- Ammien Marcellin, Vol. 18:10. & Vol. 19:1, 9. & Vol.20:6. & Vol. 22:7. &Vol.27:12.
۴۶۸- دینکرد۴:۲۰.
۴۶۹- برای آگاهی بیشتر دربارهٔ هِفتالیان ر.ک: کهزاد، احمدعلی: تاریخ افغانستان، ج۲، ص ۵۸۸.
۴۷۰- تاریخ طبری۹۸۵؛ تاریخ ایرانیان و تازیان بدر زمان ساسانیان،ص ۲۳۸ به بعد.
۴۷۱- تاریخ بلعمی، ج۲، ص ۲۲۱.
۴۷۲- تاریخ طبری۱۰۴۰،-۱۰۳۹،۹۸۷؛ تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان، ص ۳۵۱-۳۴۹،۲۶۴.
۴۷۳- دینکرد۲۲-۴:۲۱.

با بعضی ملاحظات و اشارات به سرگذشت خویش در رساله ای که به کارنامه انوشیروان در نزد نویسندگان اسلامی مشهور شده بود نقل می کند.[۴۷۶] وی به عنوان پادشاهی دانشمند و دوستدار فلسفه و حکمت به علم و ادب توجه خاصی داشت و نسبت به دانشمندان و نویسندگان ابراز محبت و علاقه می کرد و خود به مطالعه کتب فلسفی دلبستگی زیادی داشت.[۴۷۷] در روایات شرقی خسرو اول نمونه دادگستری است و نویسندگان عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف سعی تلاش و او برای حفظ عدالت نقل کرده اند.[۴۷۸] این توجه به امور کشوری و لشکری و اصلاح حال رعیت و توجه به آبادانی کشور و آسایش مردم یکی از مسائلی است که در تمام دوره های پیش ازاسلام تا آنجا که وجود مدارک به ما اجازه می دهد مورد توجه پادشاهان بوده و حتی در روایات ملی هم به آن توجه شده بود.

۴۷۴- تاریخ طبری، ص ۸۹۸-۸۹۷؛ تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان، ص ۲۴۷-۲۴۱.
۴۷۵- تاریخ طبری، ص ۹۶۴-۹۶۰؛۸۹۹،۸۹۴.
➢ تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان، ص ۲۴۹،۲۴۸،۱۶۷،۱۶۴،۱۱۵.
۴۷۶- ابن مسکویه: تجارب الامم، ج۱، ص، ۲۰۷-۱۸۷خلاصه اي از این کارنامه نوشته شده است .
۴۷۷- ثعالبی: غررالسیر، ص ۴۵۹-۴۵۸.

➢ Agathias Schoastikos, 2:28-31.

۴۷۸- تاریخ طبری، ص ۸۹۳-۸۹۲؛
نظام الملک؛ ابوعلی حسن طوسی: سیرالملوک (سیاست نامه) به اهتمام هیوبرت دارک، انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفتم، تهران، ۱۳۸۳.تاریخ طبری، ص ۹۶۱؛ تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان، ص ۲۵۱.

➢ Prokopios: "Persian and Rome wars", 1:23.

فصل هفتم

تربیت و تعلیم پادشاهان ایران پیش از اسلام

۱) تربیت شاهان.
۲) آموزگاران.
۳) مراحل آموزشی.
۴) دینیاری پادشاهان آرمانی.
۵) زرمیاری.
۶) راستی و عدالت.
۷) حکمت.

با توجه به شرح مختصری که دربارهٔ پادشاهان آرمانی مورد ادعا در تاریخ ایران پیش ازاسلام داده شد شاید بتوانیم بر این باشیم، که با توجه به اینکه شاهنشاه یک مقام سیاسی قلمداد می شد، می بایست به سان یک هنرمند در هنر کشورداری تربیت شده باشد چرا که ادارهٔ چنین شاهنشاهی با ویژگی های گوناگون یاد شده مقامی را می طلبید که توانایی اِشراف بر همهٔ امور را داشته باشد. همانطور که در گردش گیتی فقط یک اصل گرداننده به عنوان قوّهٔ راهبر که همان خرد باشد، وجود دارد، هانگونه که در جهان مینوی موجود است، به همین گونه هم یک حکومت باید فقط یک گردانندهٔ سرشار از خرد که از نظر اخلاقی دارای پایگاه والائی است وجود داشته باشد، چه به نام شاه چه شاهنشاه و یا عنوان دیگر!

۱- تربیت شاهان

دربارهٔ آموزش، تربیت و اهمیت آن نزد پادشاهان ایران پیش از اسلام در وهلهٔ اول گزارشات اوستایی سپس مطالب برخی از کتیبه ها و نیز نوشته های مورخان یونانی و رومی و اسلامی سودمند به نظر می رسند. هر چند که در منابع یاد شده، چارچوب موضوع دربارهٔ تاریخِ آموزش و پرورش در ایران باستان است لیکن در لابه لای آن، گزارشاتی دیده می شود که دربارهٔ تربیت شاهان ایران پیش از اسلام اطلاعات خوبی دارند.

با توجه به اینکه متون اوستایی و سایر منابع تأکیدشان بر آموزش و تربیتِ عمومِ جوانان پارسی است، اما آیا پادشاهی که قصد فرمانروایی بر مملکتی را دارد نباید آنچنان تربیت و آموزش دیده باشد که بتواند از عهده آن مهم برآید؟

پیشینهٔ بس کهن نظام پادشاهی در ایران پیش از اسلام خود بیانگر حاکمیت تشکیلات آموزشی در آن می باشد. آموزه های دینی و آئینی، تحولات سیاسی و نظامی و فرهنگی، طبعاً بر نوع آموزش و تربیت شاهان تأثیر داشته است چراکه:

«... از میان شاهزادگان، اشخاص کم خرد و سست رأی و ناقص اندام و کسانی که در دینشان خللی باشد شایسته مقام شاهی نیستند».[۴۷۹]

دین زرتشتی نیز برای دانش و خرد ارزش زیادی قائل شده است. به استناد کتاب مینوخرد،[۴۸۰] یکی ازکتب دینی زرتشتیان، نیاکان آنان انتظار داشتند که فرزندانشان بر افتخار و شرافت خانواده و میهن خود بیافزاید وگرنه او را فرزند خوب نمی دانستند.

تربیت و آموزش را می توان در سه عرصه مورد بررسی قرار اداد:

۴۷۹- عهد اردشیر بابکان، بند ۳۳.؛ براي آگاهي بیشتر از این رساله ر.ك:
- ابن مسکویه: تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، ج۱، ص ۵۹-۵۶.

480- Menog-i-Khrad: 62, 46, 44, 41, 39, 37, 33, 16, 14.

۱– خدمت به اجتماع.

۲– خدمت به خانواده جهت رفع مسئولیت از پدر و مادر.

۳– برتری هر فرد بر دیگران.

یونانیان نیز به نیروی پرورش ایمان داشتند. ازاین رو نیز اندیشه (Paideia)[۴۸۱] پیش از هرچیز دیگر در نزد آنان قرار داشت. شالودهٔ یک حکومت خوب، مردمِ تربیت شده، و به راستی آمیخته شده می باشد تا بتواند در سیر و حرکت خود، همراه با عدالت و نظم و راستی باشد.

یکی از کسانی که در رابطه با آموزش و پرورش ایران باستان بخصوص در دورهٔ هخامنشیان مطالبی را ایراد می کند افلاطون، حکیم یونانی است، که در اینجا بر آن هستیم به آراء این حکیم یونانی نیز در این باره بپردازیم.[۴۸۲]

۲– آموزگاران

تعلیم حکمت در جمهوری افلاطون نیز همان آئین زرتشت اهوره مزدائی[۴۸۳] و پرستش ایزدان است. افلاطون عبادت را بهترین و شریف ترین کارها می داند،[۴۸۴] زیرا که کمال انسان نزدیک شدن به صفات و کمالات الهی است، و آن تنها از این راه قابل دست یابی است.[۴۸۵]

همچنین افلاطون در رساله «آلکیبیادس» از قول سقراط دربارهٔ اعتقادات شاهزادگان ایرانی به آئین مزدایی گفته است:[۴۸۶]

پس از آنکه فرزندی در خاندان شاهی زاده شد، او را به دست دایگان ناشایست نمی سپارند، بلکه بهترین خواجگان و پرورشگران را به تربیت او می گماردند، تا در رشد بدنی او مواظبت شایسته بجای آورد، و بدن او به بهترین شکل پرورده شود. این پرورشگران به سبب مهارتی که در کار خود یافته بودند، دارای مقام بزرگی بودند. فرزند خاندان شاهی چون به سن هفت سالگی میرسید او را بر اسب می نشاندند و به نزد اُستادان سوارکاری می

٤٨١- پرورش به معني عام.

482- Plato: Laws,2: 694-698.

٤٨٣- یونانیان، مغان ایراني را حکیم (Sophos) مي گفتند.
به گفته پلینیوس، دانشمند رومي سدهٔ یکم، ائودکسوس (Eudoxus) عالم و ریاضیدان و ستاره شناس یوناني قرن ٤ پیش از میلاد آئین مغان زرتشتي را عالیترین و سودمندترین مذاهب فلسفي شمرده است؛ ر.ك .

- Jaeger, W: Aristotle, Oxford, 1962, p.135.

484- Plato: Laws, 4:716.

٤٨٥- قابل مقایسه با سوره الحجرات، آیه ١١.

٤٨٦- باید یادآور شد که برخي از محققین در صحت انتسابِ این رساله به افلاطون تردید دارند، ولي مأخذ قدیمی آن را از آثار افلاطون مي دانند، از جمله :

- Friedlander, Paul: Der Grosse Alcibiades,Vol. I & II ,Bonn, 1921-23.

بردند و به او رسم شکارکردن می آموختند. در چهارده سالگی او را به کسانی که «آموزگاران شاهی»[487] خوانده می شوند می سپارند. اینان چهار فرد برگزیده اند که در میان مردم پارس به برتری به برتری بر دیگران معروفند.

یکی «فرزانه ترین»،[488] دیگری «دادورزترین»،[489] سومی «پرهیزگارترین»[490] و چهارمی «دلیرترینِ»[491] آن مردم است.[492]

- ✓ **نخستین آموزگار**، آئین زرتشت اهوره مزدائی را، که پرستش ایزدان است، به او می آموزد، و کارهای شایسته شاهی را به او تعلیم می دهد.
- ✓ **آموزگار دوم** که دادورز ترین فرد است به او می آموزد که همواره راست گوید.
- ✓ **آموزگار سوم** که پرهیزگارترینِ مردم است نمی گذارد که او مغلوب و دستخوشِ شهوات خود گردد، و به او می آموزد که به راستی، شاه و آزاده باشد، برنفس خویش حاکم باشد، و بنده خواهشهای خود نگردد.
- ✓ **آموزگار چهارم** که دلیرترین مردم است، دلیری و بی باکی را به او تعلیم می دهد و می گوید که اگر وی ترسنده باشد باید خود را بنده بداند.[493]

فردوسی نیز در این باره چنین می گوید:

- سه موبد نگه کرد فرهنگ جوی — که در سورسان بود با آبروی
- یـکـی تـا دبـیـری بـیاموزدش — دل از تـیرگیها بیـافروزدش
- یـکـی آنکـه دانستن باز و یـــوز — بیاموزدش کان بود دل فـروز
- ودیگر که چوگان و تیر و کمان — همـان گردش تیغ با بدگمان[494]

487- Basileious Paidagōgous.
488- Saphōtatos.
489- Dikaiotatos.
490- Sōphronestatos.
491- Andreiotatos.
٤٩٢- قابل مقایسه با تربیت جوانان در دین زرتشتی: یسنا۹:۵؛ یشت۶۴:۵؛ یشت۱۳:۸؛ یشت۱۷:۱۴.
493- Plato: Alcibiades: 103-135.
- به نقل از لطفی، محمد حسن: دورهٔ آثار افلاطون، خوارزمی، تهران، ۱۳۳۷.

٤٩٤- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی یزدگرد بزه کار، بیت ۱۱۳-۱۱۰.

نکته قابل توجه در این است که تعالی این چهار استاد عیناً همان چهار فضیلتی را شامل می شود که افلاطون در کتاب جمهوری، کمال و سعادت افراد و بقاء و سربلندی جامعه را وابسته به وجود آنها دانسته است؛[۴۹۵] این چهار فضیلت عبارتند از:

الف).«حکمت»:[۴۹۶]برای نمونه منطبق است با اندیشه دینی در نزد پادشاهان ایران پیش از اسلام ونیز اهتمام برخی از آنان در جمع آوری کتاب های دینی و علمی: بلاش اول اشکانی، اردشیر بابکان، شاپور اول، خسرو اول ساسانی انوشیروان [۴۹۷] و ..[۴۹۸]

ب). «عفت»:[۴۹۹]برای نمونه قابل مقایسه با رفتارکورش با پان تِه آ همسر شوشی یکی از سرداران خود.[۵۰۰]

ج). «عدالت»:[۵۰۱]قابل مقایسه با اندیشه عدالت در کتیبه های شاهان ایران باستان.

د). «شجاعت»:[۵۰۲]برای نمونه قابل مقایسه با سرگذشت پادشاهان ایران در اساطیر و تاریخ.[۵۰۳]

در گفته افلاطون چند نکته بر جسته می نماید:

۱. یکی آنکه آئین مزدائی آئین زرتشت خوانده شده؛

۲. دیگر آنکه تعلیم این آئین به فرزندان خاندان شاهی، به سرپرستی فرزانه ترین مغان زرتشتی، واجب بوده است؛

۳. آنکه هنرها و فضیلت هایی که افلاطون شایسته شاهزادگان ایرانی دانسته است با صفات و هنرهایی که داریوش برای خود می شمارد سازگار و همانند است.[۵۰۴]

این موضوع زمانی تأثیر دوچندانی دارد که این آموزگاران با یادآوری اعمال پادشاهان گذشته در قالب قصص و نصایح، چنان انگیزه ای در شاهزادگان به وجود می آوردند که این شاهان بعدی در آینده سعی داشتند به چنان

495- Republic: Plato, 2:374-376.

- به نقل از افلاطون: جمهوری، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپخانهٔ خوشه، تهران،۱۳۵۳.

496- Sophia.

۴۹۷- دینکرد ۲۵-۴:۱۴؛ نامه های منوچهر، نامه دوم : ۲:۹.

۴۹۸- برای آگاهی بیشتر ر.ک: به فصل ششم پادشاهان آرمانی تاریخی ایران باستان در همین پایان نامه.

499- Sophrosyne.

500- Herodetus, 5:1.

501- Dikaiosyne.

502- Andreia.

۵۰۳- به عنوان مثال می توان به یادگار زریران، تنها متن حماسی پهلوی موجود اشاره کرد؛ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این متن ر.ک:

- بهار، محمد تقی: ترجمه چند متن پهلوی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۷۹-۵۵؛
- بهار، مهرداد: اساطیر ایران، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲،ص ۱۹۱-۱۷۷،
- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، توس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۲۶-۲۱۴.
- وهمچنین فصل های پنجم و ششم، پادشاهان آرمانی اساطیری و تاریخی ایران پیش از اسلام در همین پایان نامه.

504- DNb. 40-49.

پادشاهی تبدیل شوند که در ذهن تاریخ ثبت و ضبط گردند؛[۵۰۵]چراکه در کودکی به اخلاق نیکو تربیت شده بودند و ذهنشان با آموزه های خوب و بهی آشنا شده بود، گرچه در عملکرد برخی از شاهان مواردی متناقض می بینیم، ولی هنگامی که عملکرد را در قالب شرایط زمانی و مکانی آنان بررسی کنیم، می توانیم تصویری از آنان بسازیم که در مقایسه با قضاوت های مورخان غربی وضوح بیشتری داشته باشد.

پس با توجه به چنین آموزه هایی است که افلاطون در رساله فِدروس، داریوش را از قانون گذاران بزرگ جهان برشمرده[۵۰۶] و در کتاب نوامیس سیاست مُلکداری کورش و قوانین داریوش را مورد تحسین قرار می دهد،[۵۰۷]چرا که آنان را تربیت شده از چنین مکتبی می داند. مجموعۀ قوانین ایران، که داریوش در کتیبه نقش رستم از آن به اندوختۀ آئین خوب یا گنجینه آئین خوب تعبیر کرده است،[۵۰۸]در بین اقوام دیگری که تابع حکومت ایران بوده اند معروف بوده است؛ و نمی توان گفت که یونانیان از آن بی خبر و حکیمی چون افلاطون، که به قانون و سیاست و آداب مُلکداری توجه خاصی داشته است به آن بی اعتنا بوده است. آیا با وجود مقرارات در آئین نامه های هند قدیم، همچون «آئین نامه مانو»[۵۰۹] و کتاب (Arөashāstra) منسوب به (Kautliya) وزیر چاندرا گوپتا، نمی توان بر آن بود که در مجموعه قوانین هخامنشیان دستورهایی برای آموزش و پرورش جوانان وجود داشته است؟ چرا که گذشته از رابطه فرهنگی ایران و هند، در بررسی تاریخی، آنها از یک خانواده بودند.[۵۱۰]

۳- مراحل آموزشی

افلاطون آموزش و پرورشِ در آرمان شهر خود را شامل دو بخش می داند:

- ✓ «ورزش».[۵۱۱] برای پرورش قوای جسمانی.
- ✓ «موسیقی».[۵۱۲] برای پرورش نیرو ذهنی و فضائل اخلاقی.[۵۱۳]

وی نیز تعلیم و تربیت شاهزادگان ایرانی را نیز شامل همین دو بخش میداند:

۵۰۵- قابل مقایسه با نظر افلاطون دربارۀ تأثیر قصه ها و اندزرهای پیشینیان بر فرمانروایان در:
- Plato: Republic, 2: 377.

506- Plato: Phaedros:.258.
507- Plato: Laws 3: 694-695.
508- DNb. 23-24.
509- Dharmashāstra.
۵۱۰- سند ما در این باره، بسياري از اشتراكات فرهنگي و اعتقادي ايرانيان و هنديان بر اساس تشابهاتِ موجود در اوستا و وداها، و نیز تشابهات دست یافته از آثار تمدنی گوپتاها و هخامنشی ها می باشد.
511- Gymnastikos.
512- Mousikĕ.
513- Plato: Republic, 7:522-524.

الف).درس اول: تا چهارده سالگی پرورشگران شایسته به تربیت اندام ها و نیروهای جسمانی آنها گماشته می شوند، و از چهارده سالگی به بعد چهار آموزگار شاهی به تعلیم فرزندان خاندان شاهی می پردازند و سواری و شکار تعلیم می دیدند.

داریوش اول هخامنشی از تندرستی، نیرومندی و هنرهای خود در سوارکاری و کمانداری چنین می گوید:

ورزیده ام هم به دست، هم به پا. سوارکارم، سوارکارخوب. کماندارم، کماندار خوب، هم پیاده، هم سواره. نیزه اندازم نیزه انداز خوب، هم پیاده، سواره. و هنرهایی که اهوره مزدا به من داده است و توانسته ام که نگاه دارشان باشم، بخواست اهوره مزدا هرچه کردم با این هنرها کرده ام، که اهوره مزدا به من داده است.[۵۱۴]



40. naiy \ vainâmiy \ yâumainiš \ amiy \ u
41. tâ \ dastaibiyâ \ utâ \ pâdaibiyâ \ asabâ
42. ra \ uvâsabâra \ amiy \ ɵanuvaniya \ uɵa
43. nuvaniya \ amiy \ utâ \ pastiš \ utâ
44. \ asabâra \ âršt ika \ amiy \ uvâršt ika \
45. utâ \ pastiš \ utâ \ asabâra \ utâ \ ûvnarâ
46. \ tyâ \Auramazdâ \ upariy \ mâm \ nîyasaya \ utâ
47. diš \ atâvayam \ bartanaiy \ vašnâ \ Auramazdâh
48. â \ tyamaiy \ kartam \ imaibiš \ ûvnaraibiš \ aku
49. navam \ tyâ \ mâm \ Auramazdâ \ upariy \ nîyasaya.

ب). درس دوم آموختن راست گفتن به فرزندان خاندان شاهی است؛ این درحالی است که در جهان بینی آریائی « راست» و« دروغ » مفهومی بسیار وسیعتر و کلی تر داشته است، که سخن راست و دروغ تنها جزءِ کوچکی از آن است. داریوش دربارهٔ خود گوید:

514- DNb. 40-49.

به خواست اهوره مزدا، من چنان هستم که راستی را دوستم، بدی رادوست نیستم. خواست من آن نیست که ناتوان به خاطر توانا به بیداد تن دهد، و خواست من آن نیست که توانا به خاطر ناتوان به بیداد تن دهد روا نمی دارم که ناتوان به توانا بد کند. هرچه راست است آن خواست من است. مرد دروغ گو را دوست نمی دارم.[۵۱۵]

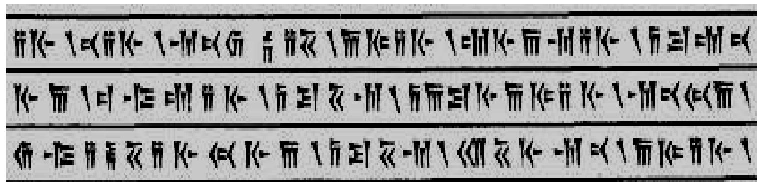


6. .θiya \ vašnâ \ Auramazdâha \ avâkaram \ a
7. miy \ tya \ râstam \ dauštâ \ amiy \ miθa \ na
8. iy \ dauštâ \ amiy \ naimâ \ kâma \ tya \ skauθ
9. iš \ tunuvatahyâ \ râdiy \ miθa \ kariyaiš
10. \ naimâ \ ava \ kâma \ tya \ tunuvâ \ skauθaiš \ r
11. âdiy \ miθa \ kariyaiš \ tya \ râstam \ ava \ mâm \
12. kâma \ martiyam \ draujanam \ naiy \ dauštâ \ am.

ج). درس سوم که پرهیز گاری است، به این دلیل به شاهزادگان آموزش داده می شود که بر نفس خویش حاکم باشند و شهوات را به نیروی خرد مغلوب سازند؛ و این در حقیقت همان فضیلتی است که افلاطون در فلسفه اخلاق خود از آن به عفت تعبیر کرده است. وی روح آدمی را دارای سه قوه می داند: عاقله، غضبی و شهوی؛ عفت که فضیلت و جنبه کمالی قوه شهوی است وقتی حاصل می گردد که قوه عاقله بر قوه غضبی و قوه شهوی غالب و حاکم باشد.

داریوش وجود این فضیلت را در خود چنین بیان می کند:

خود کامه نیستم. هرچه در خشم من پدیدآید به نیروی عقل سخت بر آن چیره ام. بر نفس خویش نیک فرمان روایم:[۵۱۶]



13. iy \ naiy \ manauviš \ amiy \ tyâmaiy \ dartana
14. yâ \ bavatiy \ daršam \ dârayâmiy \ manahâ \
15. uvaipašiyahyâ \ daršam \ xšayamna \ amiy \

515- DNb.6-12.
516- DNb.13-15.

د). درس چهارم که به تعلیم و پرورش آن پرداخته می شود، دلیری و بی ترسی و آزادگی است. افلاطون این فضیلت را شجاعت می خواند، و آن وقتی حاصل می شود که قوه غضبی روح زیر فرمان قوه عاقله در آید.

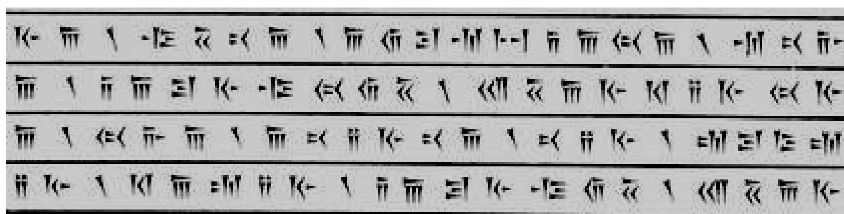
داریوش در کتیبه بیستون گوید:

چون گئومات غاصب به شاهی نشست هیچ کس یاری آن نداشت که او را از میان بردارد. همهٔ بیمناک بودند که مبادا وی مردمان بیشماری را که پیش از آن «بردیا»[۵۱۷] را می شناختند، بکشد؛ و او خود نیز هراس داشت که مبادا مردم در یابند که او «بردیا» پسر کورش، نیست.[۵۱۸]

از نظر داریوش، که خود را برگزیده اهوره مزدا و شاهی را حق الهی خود می شمرد، گئومات سلطنت را به ناحق غصب کرده بود، و حکومت او حکومت رُعب و وحشت و غلبه ظلم و دروغ بود. داریوش می خواهد که بگوید مردم ایران از روی هراس، و نه به اختیار خود، به فرانروایی گئومات تن در داده و به زنجیر قدرت او گردن نهاده بوند. اما او خودرا همچون فرد دلیر و آزاده ای می داند که زنجیرهای حکومت دروغ ازهم گسیخت و مردم را از اسارت آن آزاد ساخت.[۵۱۹] معنا و مفهوم این عبارت از آنچه افلاطون در این باره می گوید به هم نزدیک است.

در عبارت زیر داریوش خود را از این فضیلت خویش سخن می گوید:

به خواست اهوره مزدا و من، داریوش شاه، از دیگری نمی ترسد:[۵۲۰]



9. yâ \ vašnâ \ Auramazdâhâ \ manac
10. â \ Dârayavahauš \ xšâyathiyahy
11. â \ hacâ \ aniyanâ \ naiy \ tarsat

گوید داریوش شاه: اگر چنین می خواهی، مرا از دیگری، ترس مباد، این مردم پارس را بپای. اگر مردم پارس پائیده شوند تا زمانی دراز، شادیِ ناگسسته به یاری اهوره مزدا بدین قوم خواهد رسید:[۵۲۱]

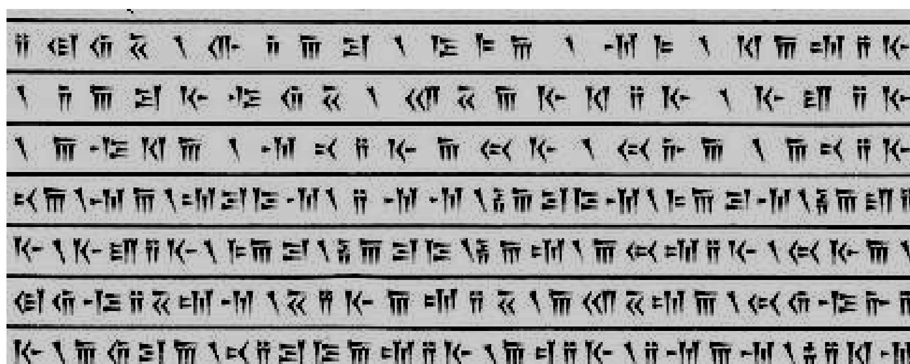
517- Bṛdyah=

518- DBI. 48-61.

۵۱۹- ... واگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد زمین را فساد فرا می گرفت ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف احسان دارد، سوره البقره، آیه ۲۵۱.

520- DPd. 9-11.

521- DPe. 18-24.



18. iduš \ Gadâra \ Sakâ \ Maka \ ɵâtiy
19. \ Darayavauš \ xšâyaɵiya \ yadiy
20. \ avaɵâ \ maniyâhay \ hacâ \ aniya
21. nâ \ mâ \ tarsam \ imam \ Pârsam \ kâram \ pâdi
22. y \ yadiy \ kâra \ Pârsa \ pâta \ ahatiy \ hyâ \
23. duvaištam \ šiyâtiš \ axšatâ \ hauvci
24. y \ Aurâ \ nirasâtiy \ abiy \ imâm \ viɵam

هیچ یک از فضائلی که داریوش در کتیبه ها برای خود می شمرد، در حقیقت از این چهار مقوله بیرون نیست. او خود به داشتن این صفات افتخار می کند، و خواستار آن است که جهانیان خصلت های شاهانه اورا بشناسند و بدانند که وی چگونه شاهی است. از اینرو است که در کتیبهٔ نقش رستم چنین می گوید:

ای مرد، نیک بشناسان که من چگونه ام، وهنرهای من چگونه است و برتری [فضیلت] من چگونه است. آنچه گوش های تو می شنود سخن نادرست مپندار و آنچه به تو رسانده می شود به دیگران بشنوان.[۵۲۲]



50. \ marîkâ \ daršam \ azdâ \ kušuvâ \ ciyâkaram
51. \ amiy \ ciyâkaramcamaiy \ ûvnarâ \ ciyâkara
52. mcamaiy \ pariyanam \ mâtaiy \ duruxtam \
53. thadaya \ tyataiy \ gaušâyâ \ xšnnutam \ avaš
54. ciy \ âxšnudiy \ tya \ partamtaiy \ asti
55. y \ marîkâ \ mâtaiy \ avašciy \ duruxta

522- DNb. 50-55.

به هر حال گفتهٔ افلاطون دربارهٔ آموزش و پرورش شاهزادگان ایرانی چنان با هنرها و فضائل پادشاهان ایران باستان، از جمله آنچه که داریوش برای خود شمرده است، موافق و مطابق هست که باید ناگزیر به وجود نوعی رابطه میان آنها قائل باشیم؛ ودر این صورت است قول حکیم یونانی که تعلیم حکمت مزدائی را به فرزندان خاندان شاهی واجب دانسته است یاوه و بی پایه نخواهد بود.

پس بر پایه آنچه که گفته شد، از جمله مواردی که در مورد تربیت و تعلیم شاهزادگان ایران باستان به اجرا درمی آمد: یکی تعلیم آئین مزدائی و اهوره مزدائی، و دیگری آموزش کارهای شایسته شاهی بوده است.

پس با توجه به اینکه اینگونه آموزش ها در میان شاهزادگان ایرانی مرسوم بود آیا پادشاهان آرمانی مورد ادعا که از اینگونه آموزش ها برخوردار شده بودند، این آموزه ها را به کار می بستند و یا اینکه نه عملکرد مغایر با آن داشتند.

۴- دینیاری پادشاهان آرمانی

بر اساس گفتهٔ افلاطون که در بالا ذکر آن رفت در سنن و آداب تعلیم و تربیت شاهان، «حکمت و حکومت» و یا «دینداری و شهریاری» از یک مقوله شناخته می شده، و تعلیم آن برعهدهٔ یک معلم، که خود از حکیمان و فرزانگان دین شناس بوده، قرار می گرفته است.

سلطنت در ایران باستان موهبتی الهی شمرده می شد و تا هنگامی که اهوره مزدا از آن شاه راضی بود این موهبت برقرار میماند. بنابراین شاهنشاه در ایران مظهر قدرت و اراده ملت به شمار می رفت و بر روی زمین پس از خدای بزرگ تنها عظمتی بود که از طرف مردم، شایسته ستایش شمرده می شد؛ از این روی شاهنشاه نمایندهٔ خدا و سایه او در زمین محسوب می شد و فاعل مایشاء و حاکم مطلق و مالک الرقاب مردم بود،[۵۲۳] اما این مقام شروطی داشت که این شرایط برآمده از موقعیّت زمانی و مکانی بود که هر پادشاه در هردوره از تاریخ ایران پیش از اسلام، با آن روبه رو بود.

همانگونه که متون زرتشتی ذکر شده است، شاهان پیشدادی و کیانی خود چون دینداران برای ایزدان قربانی می کردند و با نیاز و نیایش پیروزی و کامیابی خویش را از آنان خواستار می شدند؛[۵۲۴] و نیز در شاهنامهٔ فردوسی

۵۲۳- برای آگاهی بیشتر. ک.:

- مشکور، جواد: مقام شاه در ایران باستان، نامه باستان (مجموعه مقالات محمدجواد مشکور)، به اهتمام: سید میرمحمد صادق و نادر جلالی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،چ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۵۲۴- برای آگاهی بیشتر ر.ك: آبان یشت، رام یشت، درواسپ یشت، اشی یشت.

آمده است که کاووس و کیخسرو، با جامۀ سپید، که خاص دینداران است با آتشکده رفتند و در پیش آتش مقدس به نیایش پرداختند:

- بدو گفت ما همچنین بادو اسپ — بـتازیـم تـا خـان آذر گـشسـپ
- سر و تن بشوئیم بـا پا و دسـت — چنان چون بود مرد یزدان پرست
- همین راز با کـردگـار جـهـان — بـه زمـزم کـنیم آفـریـن نـهـان
- بباشیم در پیش آتش بِـپـای — مـَگـر پـاک یـزدان بُود رهنمـای
- بِرفتند بـا جامه های سـپـیـد — پُر از ترس دل یک به یک پر امید[۵۲۵]

در آبان یشت، رام یشت، درواسب یشت و اشی یشت، شاهان ایرانی در کارزارها به ایزدان خود نیاز می برند و پیروزی خویش را بر دشمنان خود خواستار می گردند. در این یشت ها، دعای شهریاران اهورائی فرهمند و راست گرای، همچون جمشید و فریدون و کیخسرو، هموراه برآورده می گردد؛ لیکن خواهش فرمانروایان ستمکار و بدکردار، همچون ضحاک و افراسیاب، هرگز پذیرفته نمی شود، و نیازها و قربانی هایشان بی ثمر می ماند. در ادبیات ایرانی دوره های بعد نیز بارها از این آرمان سخن به میان آمده، و بهترین و کاملترین حکومت ها حکومتی دانسته شده است که در آن دین و دولت توام، و شهریارِ دیندار و دینیار فرمانروا باشد:

- چـو بـردین کنـد شهریار آفـریـن — برادر شـود پادشـاهی و دیـــن
- نه بی تختِ شاهی بُوَد دین به پای — نه بی دین بود شهریاری بِجای
- دو بـنیـاد، یک بر دگـر بـافتـه — بـرآورده پـیـش خـرد تـافـتـه
- نه از پادشاهی بی نیاز است دین — نـه بی دیـن بود شاه را آفرین
- چـنیـن پـاسبانـان یکدیـگرنـد — تو گوئی که در زیر یک چادرند
- نه آن زین نه این زان بود بی نیاز — دو انـباز دیدیـم شان نیکـسـاز
- چـو باشد خـداونـد رای و خـرد — دو گیـتی همۀ مـرد دینی بـرد
- چو دین را بـود پـادشاه پاسبـان — تو این هردو را جُـز برادر مخوان[۵۲۶]

۵۲۵- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی کی خسرو، بیت ۲۲۴۶-۲۲۳۹.

۵۲۶- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی اردشیر بابکان، بیت ۵۶۶-۵۶۵. همچنین برای آگاهی بیشتر، ر.ک:

➢ ابن قتیبه: عیون الاخبار، چ قاهره،ج ۱، ۱۹۲۳، ص۱۳:

« وفی الکتاب العجم ان اردشیر قال لابنه: یا بنی، ان الملک و الدین اخوان، لاغنی باحدهما عن الاخر. فالدین اس و الملک حارس، و مالم یکن له اس فهدوهم، و ما لم یکن له حارس فضائع».

←

و هنگامی که شاه دادگر و دیندار فروانروایی یابد، جهان چون بهشت، به آئین و آراسته و پراز داد و آگنده از خواسته می گردد، و تخمه ها از آلودگی پاک می شود.[۵۲۷]

ویا مثلاً در نظر مردم ایران باستان ریزش باران و فراخی نعمت، آبادی کوی بَرزَن به عدالت و دینداری شاه وابسته است؛ در دینکرد[۵۲۸] شاه عادل آورنده باران خوانده شده است.[۵۲۹]

حتی در دورهای اسلامی نیز ادامه این اعتقاد در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی دیده میشود. در شاهنامه فردوسی، شاهان ایران زمین با عالم الهی پیوستگی دارند و در کارهای خویش از پیام ایزدی، که سروش خجسته رساننده آن است، پیروی می کنند:

- نـشستند سالی چـنیـن سـوگـوار　　　پـیـــام آمــــد از داور کــــردگـــار
- درود آوریدش خجستـه سـروش　　　کزین بـیش مخروشُ باز آرهـوش
- سپـه سـاز و بـرکـش فرمان من　　　بـرآورد یکی گـرد از آن انـجـمـن[۵۳۰]

&&&

- چنین تـا برآمـد بـر این سالیان　　　هـــمـی تـافـت از شـــاه فـرّکـیان
- جهان بد بـه آرام از آن شادکام　　　زیـزدان بـدو نو بـنـوبـد پـیـــام[۵۳۱]

پادشاهان و اَخلاف آنان همهٔ جا زیباترین مخلوقات الهی هستند به حدی که چشمها در جمال آنان خیره می ماند و هرکس از میان خاندانهای سلطنتی که بنا به مشیّت الهی به سلطنت میرسد، فرّ، با او از همان بدو تولد همراه

→
نیاکان شاهان ساسانی تولیت پرستشگاه اَناهیتا در استخر را به عهده داشتند. از سوی دیگر جنبهٔ دینداری آنها در نقوشی که از آنان برسنگها وسکه ها مانده است آشکار است، و غالباً در برابر آتش مقدس در حال نیایش دیده می شوند. اینان نیز خود را پرستندهٔ اهوره مزدا و نمایندهٔ او بر روی زمین می دانستند و نشان شاهی را از دست ایزدان دریافت می کردند. به گفته ابن قتیبه، که او نیز از نوشته های دوران ساسانی نقل میکند، اردشیربابکان خود را موبد می خوانده است:
«... و قرات فی بعض کتب العجم کتاباً لاردشیر بابک الی الرعیته نسخه: من اردشیر الموبدی ذی البهاء ملک الملوک و وارث الغظماء الی الفقهاء الذین هم حمله الدین، و الاساوره الذین هم حفظه البیضه، والکتاب الذین زینه المملکه...». (عیون الاخبار،ج ۱، ص۷).

۵۲۷- مطالب این بحث قابل مقایسه است با:
- ماکیاولی، نیکولو: شهریار، ترجمه: داریوش آشوری، پرواز، تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۷-۶۴.

۵۲۸- دینکرد۱۳۴:۳.

529- VArAn kKartAr.

ونیز:
- فردوسی، شاهنامه: داستان های فریدون، کاووس و گودرز.
- بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، به کوشش زاخو، چ لایپزیک،۱۹۲۳، ص ۲۲۹-۲۲۸.

۵۳۰ - فردوسی، شاهنامه: داستان کیومرث، بیت۴۹-۴۷.

۵۳۱- فردوسی، شاهنامه: داستان جمشید، بیت ۶۱-۶۰.

است و او را حفظ و حراست می کند.[۵۳۲]پادشاهان فرمانروایان مطلق هستند، و سرپیچی از اوامر آنها موجب شقاوت دنیوی و اخروی و به منزله یک گناه نابخشودنی است. در اینگونه روایات شاهان ایران به ندرت از راهِ انصاف و داد منحرف شده اند و اکثر آنان مردمی آزاده و سخی و جوانمرد و از مردم و سپاهیان هیچ نعمتی را دریغ نمی داشتند. شاهِ ایران می بایست به عهد و پیمان خود وفادار باشد.[۵۳۳]

در تاریخ ایران پیش از اسلام نیز یکی از موضوع هایی که نقش کلیدی را ایفا می کند موضوع دینیاری و شاهان است؛ که نمود برجسته آن در دوران ساسانیان است؛ چراکه در نخستین لحظه پیدایش آنان در تاریخ مشاهده می کنیم که پیوند ناگسستنی با دین ایجاد دوستی صمیمانه میان شاه و مذهب در تمامی مدت زمان پیش از اسلام که موضوع سخن است برقرار بود و چه بسا که در تاریخ بعد از اسلام نیز نمود آن نمایان است!

در تاریخ روایی ضحاک به صفاتی از قبیل اژدها، اژدهای سه پوزه شش چشم، اژدهای سه پوزه تَرفَنْدْ، دیو دروجِ نیرومند که مایه آسیب آدمیان است، وصف شده و موجب خرابی و تباهی هر هفت کشور روی زمین بوده و آرزوی او آن بود که زمین را از آدمیان تهی سازد زیرا او از فرستادگانِ اهریمن برای ربودنِ فرِّ کیانی بود؛[۵۳۴]از افراسیاب تورانی نیز با چنین صفاتی یاد شده است.[۵۳۵]هماگونه که ذکر شد در کتاب چهارم دینکرد، علاوه بر شرح آفرینش امشاسپندان،[۵۳۶] از شاهانی نام برده شده است که پشتیبان دین مزدیسنی بوده اند: گشتاسب، که زرتشت در زمان وی دین آورد، دارا پسر دارا«داریوش سوم هخامنشی» که دستور داد اوستا و زند را در دو نسخه مکتوب، یکی را در خزانه شاهی و دیگری را در دژِ نبشت، نگاه دارند. در تاریخ نیز، از یک سو بر پایه اعتقادات مردم، روحانیون جنبه الهی خویش را شامل حکومت دنیوی قرار داده و به واسطهٔ ارکان حکومت درهمهٔ شئون و احوال مهم زندگانی مردم دخالت می کردند، و از سوی دیگر پادشاهان ایران پیش از اسلام که مدعی مشروعیت پادشاهی بودند خود را از این قاعده مستثنی نمی دانستند. احترام به ایزدان و مزدا پرستیِ شاهان ایرانِ باستان برجسته ترین خصوصیتی است که در کتیبه های آنان به چشم می خورد. تنها در کتیبه بیستون نام اهوره مزدا هفتاد بار و عبارت بخواست اهوره مزدا سی و چهار بار تکرار می شود. برای آگاهی بیشتر و بهتر برآنیم تا با بررسی جداگانه هر سلسله به این مهم بپردازیم.

۵۳۲- قابل مقایسه با چگونگی تولد زرتشت و مراحلی که فرّ او طی کرد، در این باره ر.ک: کتاب پنجم و هفتم دینکرد؛ آموزگار، ژاله: اسطوره زندگی زرتشت، ص ۱۱۶-۱۱۳؛ آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری ایران، ص ۸۱-۷۲.

۵۳۳- قابل مقایسه با اشه یا ارته و نیز میترا که نگهبان پیمان ها و نظم و راستی است

۵۳٤- یشت۳۴ ،۲۹-۵:۳۱،۲۴ ؛ ،یشت۱۴-۹:۱۳؛ یشت ۱۴:۴۰ ؛ یشت ۲۴-۱۵:۲۱؛ یشت۳۴- ۱۷:۳۳، ؛ یشت ۵۱-۱۹:۴۶.

۵۳۵- کتاب هفتم دینکرد۱:۳۱؛ بُندَهِش: ۳۳.

۵۳٦- قابل مقایسه با خلقت هفت آسمان به صورت منظم و انطباق آن با قدرت خداوند در سوره الغایشه، آیه ۲۱.

۴-۱- هخامنشیان

هرچند که در مورد دین هخامنشیان اختلاف نظر هایی وجود دارد[۵۳۷] ولی چیزی که همگان به آن اذعان دارند این است که شاهان هخامنشی و نیاکان آنان، نسبت به ادیان و مذاهب گوناگونِ پیرامون خویش، احترام زیادی قائل بودند؛

در کتیبه ها و آثار که از پادشاهان هخامنشی به جای مانده است، از آریارمنه تا اردشیر سوم، همۀ جا اهوره مزدا خدای بزرگ و بزرگترین خدایان خوانده شده است. این شاهان همۀ کارهای بزرگ خود را از یاری و عنایت او دانسته اند.

آریارمنه نوۀ هخامنش و نیای داریوش گوید:

آریارمنه شاه بزرگ است ، شاهِ شاهان، شاهِ پارسی، پسرِ شاهِ چیش پیش، نوۀ هخامنش. آریارمنه شاه گوید:

این کشور(مردم) پارس که من دارم که اسبان خوب و مردمان خوب دارد، خدای بزرگ اهوره مزدا به من داد به خواست اهوره مزدا من شاه این کشور(مردم) هستم.آریارمنه شاه گوید:

اهوره مزدا مرا یاری کناد.[۵۳۸]



1. Ariyâramna \ xšyaɵiya \ vazraka \ xšâyaɵ
2. iya \ xšâyaɵiyânâm \ xšâyaɵiya \ Pârsâ
3. \ Cišpaiš \ xšâyaɵiyahyâ \ puça \ Haxâmanišah
4. yâ \ napâ \ ɵâtiy \ Ariyâramna \ xšâyaɵiya

۵۳۷- برای آگاهی بیشتر درمورد دین هخامنشی ها ر.ک:

- M. Boyce., A History of Zoroastriansm, Vol. II, Leiden-KÖln, 1982.
- Duchesne-Guillemin., La Religion de l' Iran ancien, Paris, 1962.

538- AH. 1-11.

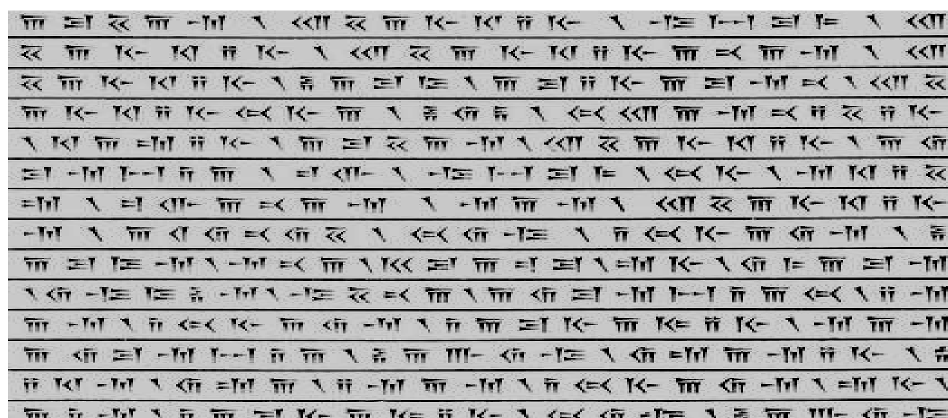
برای آگاهی از این کتیبه ر.ک:

- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۲۰۷.

5. \ iyam \ dahyâuš \ Pârsâ \ tya \ adam \ dârayâ
6. \ miy \ hya \ uvaspâ \ umartiyâ \ manâ \ baga
7. \ vazraka \ Auramazdâ \ frâbara \ vasnâ \ Au
8. ramazdâha \ adam \ xšâyaɵiya \ iyam \ da
9. hyâuš \ amiy \ ɵâtiy \ Ariyâramna
10. \ xšâyaɵiya \ Auramazdâ \ manâ \ upastâ
11. m \ baratuv

آَرشامه فرزند آریارمنه، اهوره مزدا را خدای بزرگ (Baga vazarka) و بزرگتری خدایان (Maɵišta baganām) می خواند و می گوید:

... اهوره مزدا ، خدای بزرگ، بزرگترین خدایان مرا شاه کرد، او این کشور(مردم) پارس رابه من داد، با جنگاوران خوب، با اسبان خوب. به خواست اهوره مزدا من این کشور(مردم) را دارم. مرا اهوره مزدا نگاه دارد، و دودمان مرا، و این کشور(مردم) را که من دارم.[۵۳۹]



1. Aršâma \ xšâyaɵiya \ vazraka \ x
2. šâyaɵiya \ xšâyaɵiyânâm \ x
3. šâyaɵiya \ Pârsa \ Ariyâramna \ xš
4. âyaɵiyahyâ \ puça \ Haxâmanišiya
5. \ ɵâtiy \ Aršâma \ xšâyaɵiya \ Au
6. ramazdâ \ baga \ vazraka \ hya \ maɵiš
7. ta \ bagânâm \ mâm \ xšâyaɵiya
8. m \ akunauš \ hauv \ dahyâum \ P
9. ârsam \ manâ \ frâbara \ tya \ ukâram
10. \ uvaspam \ vašnâ \ Auramazdâha \ im
11. âm \ dahyâum \ dârayâmiy \ mâm \
12. Auramazdâ \ pâtuv \ utâmaiy \ v
13. iɵam \ utâ \ imâm \ dahyâum \ tya \
14. adam \ dârayâmiy \ hauv \ pâtuv

539- AŠ H. 1-14.

و در استوانه کورش[۵۴۰] چنین آمده است:

۲۲. از دودمـانی کـه همیشه شـاه بـوده‌اند و فـرمانـروایی‌اش را «بِل/ بعل» ‹بِـ– لو› (خداوند/ = مردوک) و «نَـبـو» ‹نَـ– بو› گرامی می‌دارند و با خرسندی قلبی پادشاهی او را خواهانند. آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم؛[۵۴۱]

۳۲. فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی که بسته شده بود را بگشایند. همهٔ خدایان این نیایشگاه‌ها را به جاهای خـود بازگرداندم. همهٔ مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه‌های خود برگرداندم. خانه‌های ویـران آنـان را آباد کردم. همهٔ مردم را به همبستگی فرا خواندم.[۵۴۲]

۳۳. همچنین پیکره خدایان سومر و اَکَّـد را که نَـبونید بـدون واهمـه از خـدای بـزرگ بـه بابـل آورده بـود؛ بـه خشنودی مَردوک به شادی و خرمی.

۳۴. به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم، بشود که دل‌ها شاد گردد. بشود، خدایانی کـه آنـان را بـه جایگـاه‌هـای مقدس نخستین‌شان بازگرداندم.

۳۵. هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگانی بلند باشند. بشود که سخنان پـر برکـت و نیکخواهانـه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مَردوک بگویند: به کورش شـاه، پادشـاهی کـه تـو را گرامـی مـی‌دارد و پسرش کمبوجیه جایگاهی در سرای سپند ارزانی دار.

۳۶. بی‌گمان در روزهای سازندگی، همگیِ مردم بابل، پادشاه را گرامی داشتند و من برای همـهٔ مـردم جامعـه‌ای آرام فراهم ساختم. (صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم).[۵۴۳]

و نیز در نامهٔ داریوش به گاداتس(احتمالا ساتراپ یونیه؟):

... ولی چون نسبت به فرمان من در مورد خدایان سهل انگاری می کنی، اگر رفتارت را عوض نکنی، تو را گرفتار خشم خود خواهم کرد. زیرا از باغبان های مقدس آپولون مالیات طلب کردی و آنها را وادار کردی در زمین

۵۴۰- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی،ص ۲۰۹.

۵۴۱- «نَبو» ایزد نویسندگي و دبیري بوده، و نیایشگاه او به نـام «اِزیدَه» خوانده مي‌شده است. ورود کورش «بدون جنگ و پیکار» به بابل، نه تنها در گزارش او، بلکه در متون بابلي همچون «سالنامه نبونید» و نیز در «تواریخ هرودت» (کتاب یکم) تأیید شده است. براي آگاهي از سالنامه نبونید ر.ک:

- Hinnz.W: Darios und die Perser, I, 1976, P. 106.

۵۴۲- با اینکه هیچ دلیل قاطعي در زرتشتي بودنِ کورش بزرگ در دست نیست؛ اما او همچون زرتشت به این باور کهن ایراني پایبند بوده است که هر کس در پرستش خداي خود و انتخاب دین خود آزاد است.

۵۴۳- ر.ک پیوست: شمارهٔ۱۶.

کافران کشاورزی کنند، بدون در نظر گرفتن احساسات اجداد من نسبت به خدایی که حقیقت را به پارسیان و[...] گفت.[۵۴۴]

و هنگامی که داریوش به پادشاهی رسید، پرستشگاه هایی را که گئومات ویران کرده بود، از نو ساخت و نابسامانی ها را به سامان باز آورد. وی در همهٔ پیروزی ها و کارهای بزرگ خود گوید که اهوره مزدا مرا یاری و پشتیبانی کرد و به خواست اهوره مزدا چنین و چنان کردم. وی در کتیبه نقش رستم خدای خود را بدینسان می ستاید:

خدای بزرگ است اهوره مزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردمان شادی آفرید، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیار، یک فرمانروا از بسیاری.[۵۴۵]



1. baga \ vazraka \ Auramazdâ \ hya \ im
2. âm \ bumâm \ adâ \ hya \ avam \ asm
3. ânam \ adâ \ hya \ martiyam \ adâ \ h
4. ya \ šiyâtim \ adâ \ martiyahyâ
5. \ hya \ Dârayavaum \ xšâyaɵiyam \ ak
6. unauš \ aivam \ parûvnâm \ xšâyaɵ
7. iyam \ aivam \ parûvnâm \ framâtâ
8. ram \

نکتهٔ قابل توجه این است که شاهان هخامنشی همهٔ کارهای بزرگ خود را «به خواست اهوره مزدا»[۵۴۶] انجام می دهند، و این عبارت در کتیبه های آنان بالغ بر هشتاد بار در رابطه با اینگونه موارد تکرار می شود؛

داریوش شاه گوید: بخواست اهوره مزدا در اینجا (درشوش) من این کار [نوسازی] را کردم.[۵۴۷]

۵۴۴- برای آگاهی بیشتر از مضمون این نامه ر.ک: لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۳۳۱.

545- DNa, 1-8.

۵۴۶- در نوشته های اوستائی واژه VaŠnā (به خواست، به دلخواه) لفظی است که تنها در گفتگوی از فرشکرت، و در مورد اهوره مزدا، امشاسپندان و سوشیانت ها به کار می رود.برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک:

- یسنا۶:۵۵؛۱۵:۳۴،۴۶؛یسنا ۱۱:۵۰، یشت۱۹- ۱۱:۱۲؛ یشت ۱۹:۱۹.

داریوش شاه گوید: بخواست اهوره مزدا من این کار را کردم، من به نظر همگان عالی می آیم [باشد که همگان را نو آئین به نظر آید].[۵۴۸]



3. Xâmanišaya \ thatiy \ Dârayavauš \ XŠ
4. \ vašna \ AMha \ adam \ ava \ akunavam \ tya \
5. akunavam \ visahyâ \ frašam \ thadayâtaiy

داریوش شاه گوید: بخواست اهوره مزدا هرکس که این کاخ را که من کردم ببیند، به نظر او زیبا می آید.[۵۴۹]

آیا می توان مدعی بود، بدین علت داریوش عبارت «به خواست اهوره مزدا و من» را بر سنگها نقش می کند که اعلام دارد ارادۀ پادشاهان هخامنشی از ارادۀ اهوره مزدا جدا نیست؟ حتی در مورد خشایارشا.

پی یر بریان، از تجزیه و تحلیل بسیار دقیق متون یونانی به این نتیجه رسیده است که تصویری که یونانیان و مصریان و بابلیان از خشایارشاه ارائه می دهند و وی را متعصب مذهبی معرفی می کنند، درست نیست چون او نیز از سیاست اسلافش پیروی می کرد.[۵۵۰] با این وجود وی نیز، همچون داریوش، اهوره مزدا را خدای بزرگ و بزرگترین خدایان می شمارد و همۀ پیروزی ها و کارهای بزرگ خود را از او می داند؛ وی در برشمردن سرزمین هایی که در قلمرو خود دارد چنین می گوید:

در یکی از این کشورها دیوخانه ای (daiva dāna) بود که پیش از این در آن دیوان را می پرستیدند.[۵۵۱] سپس به یاری اهوره مزدا، من آن دیوخانه را ویران کردم و گفتم که دیوان را نپرستند. و آنگاه، در آن جای که دیوان را می پرستیدند، من به پرستش اهوره مزدا و راستی (Arta) پرداختم، با اخلاص (Brazmaniya). ای کسی که

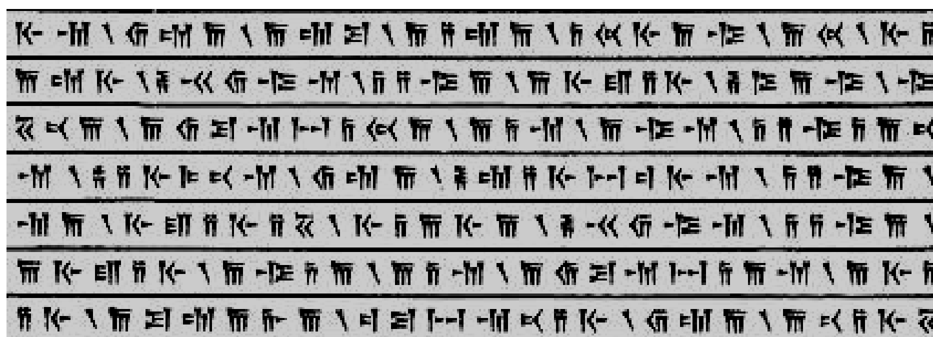
547- DSo.2-4.
548- DSa.3-5.
549- DSj.4-6.
550- Briant: Histoire de L empire Perse,PP 569-570.
۵۵۱ - به طور دقیق روشن نیست که این دیو خانه چگونه ودر کجا و مربوط به کدام گروه بوده است. هرچند که محققان غربي از قبيل:

- Zaehner, R .C: Zurvan. A Zoroastrian Delima, Oxford, 1955, pp. 17-18.
- Gershevitch, I: The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959, pp. 51-53.
- Molé. M.: Cult mythe et cosmologie dans L' Iran ancient, Paris. 1963, P.14.

ولي به هيج وجه نمي توان اين ديو پرستان را غير از كساني كه در اوستا به اين نام (DaEvayasna) خوانده شده اند، دانست. شك نيست كه در نواحي مختلف ايران هميشه فرقه ها و گروه هايي بوده اند كه عقايد و اعمالشان در نظر زرتشتيان و بيشتر مردم آن نواحي ناپسند و زشت بوده و طبعاً اهريمني به شمار مي رفته است. برای آگاهی بیشتر ر. ك:

- وندیداد۵۸-۵٤؛ ۷:۸۳؛ ۸:۸۳.

بعد از من می آیی، اگر می اندیشی که در زندگی شاد و پس از مرگ به راستی پیوسته باشم (Artāvā ahaniy)، آئینی که اهوره مزدا نهاده است پیوسته بزرگ بدار، و اهوره مزدا و راستی را پرستش کن، بنا به آئین.[۵۵۲]



35. yam / utâ / atar / aitâ / dahyâva / âha / yad
36. âtya / paruvam / daivâ / ayadiya / pasâva / va
37. šnâ / Auramazdahâ / adam / avam / daivadâna
38. m / viyakanam / utâ / patiyazbayam / daivâ /
39. mâ / yadiyaiša / yadâyâ / paruvam / daivâ /
40. ayadiya / avadâ / adam / Auramazdâm / ayada
41. iy / artâcâ / brazmaniya / utâ / aniyaš
42. ca / âha / tya / duškartam / akariya / ava / ada

به هر تقدیر چنین پادشاهانی، از یاری و تأیید الهی برخوردار، ودر پیکار با نیروهای دروغ پیروز و کامیاب خواهند بود. در کتیبه های شاهان هخامنشی همۀ جا سعادت هر دو جهان نتیجه دینداری و راستکرداری شناخته شده، و آن شاهان همواره پیروزی ها و کامیابی های بزرگ خود را محصول عدالت و دین ورزی خویش دانسته اند. همانگونه که در آئین بهی، شاهی دین است، و دین شاهی است. بزرگی شاهی در بندگی دین مزدائی است، و بزرگی دین مزدائی درشاهی. برازندگی و بهبود آفریدگان در آن است که با یکی شدن شاهی و بهدینی، شاهی راستین (Rāst Xvatātih) پدیدآید، و شاهی راستین با دین بهی یکی شود.[۵۵۳]

552- XPh.35-42.
553- DM.p 47.

۴-۲- اشکانیان

در رابطه با مذهب اشکانیان اطلاعات ناهمگون و متفاوتی در دست است[۵۵۴] ولی بر اساس برخی مدارک مزداپرستی و مهرپرستی آنان نیز اثبات شد است.[۵۵۵]

به طور اجمالی شاید بتوان مدارک دال بر آشنایی اشکانیان با آئین مزدایی را این چنین برشمرد:

الف). تداوم اندیشه مزدایی از هخامنشی به اشکانی به واسطه اسکندر و جانشنان او در ایران؛ چراکه تعصب مذهبی نداشتند.

ب).مدارک بدست آمده از نسا، در پارت و اسامی که روی سفالینه های آنجا مانند: «مگوس»[۵۵۶] و «آذر پت»،[۵۵۷] نام ماهها بر روی سفالینه ها مانند: «فروردین[۵۵۸]»، «ارته وهیشته»،[۵۵۹] «هوروتات»،[۵۶۰] «خششروئیریه»،[۵۶۱] «آتر»،[۵۶۲] «وهومنه»[۵۶۳] و ... .[۵۶۴]

ج). بزرگترین خدای پارتیان آفتاب و ماه بود. البته آفتاب را مهر می نامیدند. هنگام طلوعش او را می پرستیدند. در معابدشان برای او قربانی می کردند.[۵۶۵]

٥٥٤- بعداز اسکندر سردار او سلوکوس نیکاتورجاي او را در ممالك شرقي گرفت و جانشینانش هرازچند گاهي قسمتي از ایران را درزیر اطاعت خود داشتند تا اینکه پس ازمدتي نسبتاً کوتاه در نیمه قرن سوم پیش ازمیلاد مسیح دورهٔ قیام آرشك یکم از قوم پهلوان (پارتها) تشکیل دهندهٔ شاهنشاهي اشکاني فرارسید و حکومت ایرانیان شرقي شروع شد و یك شاهنشاهي قوي که مدتها ایران را در قبال مهاجمان شرقي وغربي نگهباني کرده بودبه وجود آمد (از سال ۲۵۳پیش از میلاد مسیح تا ۲۲۴میلادي) در تمام این مدت، بر سر ایران عده اي از امراي پهلوان (پارتیان) تحت رهبري یکي از قویترین آنان، که گاهي با وراثت و گاه با توفق فرمان روایي داشت، حکومت مي کردند.در حماسهٔ ملي ما ازاین دسته شاهان کمتر سخن رفته است در حالي که تاثیرات آنان در در روایات ملي ما بسیار شدید است و گروه بزرگي از پهلوانان دوره کیاني که در شاهنامه مي بینیم، حتي برخي از آنان در دوره پیشدادي، اصل و منشا پهلواني واشکاني دارند. درست است که شاهنشاهان اشکاني بر اثر آنکه یك دوره یوناني (هلِنِستیك) در ایران حکومت یافته بودند از عناوین سلطنتي دوره سلوکي مانند بازي لئوس بازي لئون (Basileos-Basileon) به معني شاه ِشاهان، و تئوس (Theos) که گویا ترجمه اي از کلمه (خوتاِي) پهلوي بوده است، و تئوپادورُس (Theopadoros) یعني پسرخدا، هم استفاده میکرده اند. ولي همانگونه که ذکر شد ظاهراً عناوین عناوین شاه، پاتیخشاه (پاتیخشاي) و شاهانْ شاه، به عنوان دین رسمي آنان بود که عینا به دوره ساساني انتقال یافت.

٥٥٥- برای آگاهی بیشتر ر.ک:

- یارشاطر، احسان، بیکرمانو ...: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی(کمبریج)، ترجمه: حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، ص ۳۴.

556- mgwS.
557- ͳwrSpt.
558- prwrͳyN
559-ʾrͳywhSͳ.
560- Hrwͳͳ.
561- xSͳrywr.
562-ʾͳrw.
563- whmN.

٥٦٤- برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ ایران کمبریج، ج۳، قسمت دوم، ص ۲۹۴.

د). پس از آنکه اشکانیان هرمزد پرست شدند، خدایان قبلی آنان آفتاب (مهر) و خداوند اجدادی آنها معاونین هرمزد گردیدند.[۵۶۶]

ه). یک قسمت از مجلس مهستان متشکل از مغان بود.[۵۶۷]

و). جمع آوری اولیه اوستا از سوی بلاش اول اشکانی به روایت دینکرد.[۵۶۸]

ز). نقوش روی برخی از سکه های شاهان اشکانی.[۵۶۹]

ح). نقوشِ روی نقش برجسته های به جامانده از دوران اشکانی.[۵۷۰]

با توجه به همانندی های میان شاهنشاهی پارتی و ساسانی، شاید بتوان به این نتیجه برسیم که مفاهیم سیاسی و آرمانی قدرت پادشاه در هر دو دوره بر یکی از سیماهای اصلی جامعه پدر سالار زرتشتی استوار بوده است، یا مثلاً می توانیم فرض کنیم که در دورۀ پارتی احتمالاً مفهوم زرتشتی ایرانی با مفهوم یونانی در آمیخته و درنتیجه این اندیشه که شخص شاه موجود ایزدی است شکل گرفته باشد.[۵۷۱]

۴-۳- ساسانیان

همانگونه که قبلاً ذکر شد محسوس ترین پیوند دین و نهاد شاهنشاهی در تاریخ ایران پیش از اسلام در زمان ساسانیان به چشم می خورد چراکه در بدو ورودشان به تاریخ با آن پیوستگی دارند. این شاهان خود را برگزیدگان خاص و نمایندگان مستقیم خدا بر روی زمین می دانستند و در آثاری که از آنان بر جای مانده است، پیوند شاه با اهوره مزدا چنان نزدیک و مستحکم است که هیچ عامل دیگری میان آن دو واسط و رابط نمی تواند باشد.

بطور خلاصه نماد دینیاری پادشاهان ساسانی در چندین وجه قابل بررسی است:

565- Herodianus,"History of Rome", 6:30.

566 -Moses Xorenaci, history of Armenia, 2:74

567- Strabon,41:3.

۵۶۸- در پادشاهي اشکاني پنچ بلاش وجود داشت. دارمستتر گمان مي کند که در زمان بلاش اول که از سال ۵۱ تا ۷۸م. سلطنت کرده و معاصر Neron امپراطور روم بوده، در همان اوقات که انجیل نوشته شد، اوستا نیزمدون گردید. در میان پادشاهان اشکاني، بویژه خانواده بلاش اول به پارسائي و دینداري مشهور بودند. برای آگاهی بیشترر.ک.:

- معین، محمد: مزدیسنا در ادب پارسي، ج۱،ص۹.

۵۶۹- ر.ک پیوست شارۀ ۲۳.

۵۷۰- در بیستون مردی که در برابر آتشگاهی قربانی می کند. ویا در تنگ سروک دو پرستندهای که در پیش آتشگاهی ایستاده اند.

571- Neusner.J: Parthian Politica Ideology, in Iranica Antiqua, III, 1963, pp. 40-59.

- ✓ کتیبه های آنان و نقوش اهوره مزدا و سایر ایزدان بر روی آن.[۵۷۲]
- ✓ نوشته ها و تصاویر روی سکه ها.[۵۷۳]
- ✓ تاج های پادشاهان ساسانی به گونه ای است که با تاج اهوره مزدا همسانی دارد.
- ✓ سعی در نشر کتب در را ترویج دین زرتشتی.
- ✓ سعی در آبادانی ایران شهر در راستای اهمیت آن در کیش زرتشتی.

اینک بر اساس چارچوب یاد شده به بررسی تطابق شاهان آرامانی دوره ساسانی می پردازیم.

شاهنشاهان ساسانی در کتیبه های رسمی، خود را«پرستند اهوره مزدا از تبار ایزدان» می خواندند؛ شاید مفهوم این عبارت با وضوح بیشتر در نقش برجسته اردشیر اول ساسانی در نقش رستم به چشم می خورد. در این نقوش که یکی از نخستین تصویرانسان گونه اهوره مزدا میباشد وی را می بینیم که با تاجی بر اسبی سوار است واسب انگره مینو را زیر سُم خود گرفته است. اردشیر نشان پادشاهی را از دست اهوره مزدا می گیرد و این نمادِ خاستگاه ایزدی پادشاه است.

نکته قابل توجه در کتیبه های ساسانی، نوعی شباهت آن با کتیبه های هخامنشی است؛

نخستین سطرهای کتیبه بیستون را می توان چنین تقسیم بندی کرد:

۱- ستایش ایزدان و معرفی شاه و تبار او (۱-۱۲).

۲- منطق اداری دروم مملکت(۱۲-۲۰، ۱۷-۲۰).

در کتیبه شاپوراول بر کعبه زرتشت نیز چنین می خوانیم:

منم پرستنده اهوره مزدا، خداوندگار شاپور، شاه ایران و انیران، که چهر از ایزدان دارد، پسر پرستندهٔ اهوره مزدا، خداوند اردشیر، شاهنشاه ایران، که چهر از ایزدان دارد، نوهٔ خداوند پاپک، شاه. در ایران شهر من خداوندگار هستم... و همهٔ این شهرها [پادشاهی ها] و فرمانروایانشان [شهرداران] و فرمانروایان نواحی مرزی فرمانگزار من بودند و برای من ساو و باج می آوردند.[۵۷۴]

۵۷۲- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲۴.

۵۷۳- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲۵.

574- Š¹K.

از سوی دیگر همانطور که در کتیبه های عهد هخامنشی شاه، خود به مانند یک روحانی در برابر آتش ایستاده و به آئین گزاری مشغول است، در دوره های بعدی نیز پادشاهان بخصوص بر روی سکه ها از آن پیروی کردند.

بلاش اول اشکانی، که پس از پراکنده شدن اوستا و زند به دست اسکندر، دستور داد آنچه از این کتاب به صورت مکتوب یا سینه به سینه وجود داشت، گردآوری شود؛ پس از آن از اردشیر بابکان نام برده شده است که به تنسر دستور داد آنچه را از این کتاب دینی پراکنده شده بود، در دربار جمع کند. پس از آن شاپور اول ساسانی دستورداد آنچه را از علوم گوناگون که به اعتقاد زرتشتیان در اصل متعلق به کتاب دینی بود و در هند و روم پراکنده بود باز به اوستا ملحق کنند؛ سپس از شاپور دوم ساسانی نام برده شده، که به دستور او عقاید گوناگون بررسی شد و اهل مملکت با مجادلات دینی به یقین دینی رسیدند. آذر بادمهرسپندان، برای اینکه مردم نسبت به دین ایمان محکم و عاری از شک و تردید داشته باشند، تن به آزمایش دینی داد و از آن سربلند بیرون آمد. سرانجام از خسرو اول ساسانی انوشیروان یادشده است که بدعت گذاران و فرقه ظاله را مغلوب کرد و براندخت.[۵۷۵]

خسرو انوشیروان نیز میگوید: خداوند بزرگ پادشاهان را بیافرید تا خواستِ خویش را بر بندگان خود تنفیذ نماید و مصالح آنان را به اِقامت رساند و آنان را از بلایا حفظ کند و از این روست که می گوئیم پادشاهان جانشینان خداونددر زمینِ او هستند...

...پادشاهان اُمنای خداوند در زمین او و خلق او هستند و مهمترین کار برای امانت دارحفظِ امانت است.[۵۷۶]

بنابراین اهمیت مذهبی شاهان یکی از دلایلی بود که هر کس دربرابر قدرت و و اراده شاهانی قدعلم می کرد، دروغگرا بود، و داد و آئینی را که اهوره مزدا برقرار کرده بود، آشفته می ساخت. از اینرو است که شاهان پیروزی های خود را همیشه به خواست و یاری اهوره مزدا نسبت می دهند، و در کارهای بزرگی که در پیش دارند، کامیابی خود را از او طلب می کنند، و اهوره مزدا بدین دلیل از آنها پشتیبانی می کند که راست کردار و داد گرند، و بر وفق داد و آئین او رفتار می کنند. این پادشاهان مادامی که پشتیبان و دین مزدیسنی بودند، ازحمایت و پشتیبانی ایزدی برخوردار بودند. بنابراین در اعتقادات مردم ایران باستان، شاهی خوب و دادگرانه مقامی بوده است که فضیلتهای شایسته آن به کمالات الهی، شباهت و نزدیکی داشته باشد؛ و شاه راستین و شایسته، که برگزیدهٔ خدا[۵۷۷] و نزدیکترین کس به او شناخته می شده است،[۵۷۸]باید که مظهر صفات خداوند و نماینده اراده او در زمین باشد. چنین شاهی هر چه کند بخواست و تأیید الهی است، وشاهی اش در حقیقت سلطنت خدا در این جهان است. اما از سوی دیگر، اگر کسی به ناحق براین مسند تکیه زند، و داد وآئین الهی را نگاه ندارد، وظلم و

۵۷۵- دینکرد ۲۵-۴:۱۵.

۵۷٦- عامری، ابوالحسن محمد: السعاده و الاسعاد، به کوشش مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۶ ،ص۲۰۶ به بعد.

577- DSf. 15-17.

578- DSk .4.

ستم بر مردم روا دارد،[579] کارگزار نیروهای اهریمنی خواهد بود وجهان را به تباهی خواهد کشید، و خود چون ضحاک و افراسیاب و مانند همهٔ کسانی که در شاهی داریوش آشوب برپاکرده بودند به سرنوشتی بد دچار خواهند شد. پس همچنانکه در جهان هستی نیروهای اهورایی و اهریمنی باهم در کشاکش اند، در جامعه انسانی نیز «شاه بد»،[580] در برابر هم قرار می گیرند. او از بهترین آفریدگان اهورایی و نزدیکترین کس به خدا است، و حافظ نظم و آئین، و عامل خیر و سعادت و آبادانی است؛ و آن دیگر، پُر زیانترین موجودات و نزدیکترین کس به اهریمن، و مایه آشوب و فساد و شرّ و گناه است.

۵– رزمیاری

موقعیّت جغرافیای ایران پیش از اسلام خصوصاً جغرافیای سیاسی آن، چنانکه ذکر آن رفت، به گونه ای بود که هر لحظه امکان خطر تهاجم از سمت های مختلف آن می شد. این خطر بالقوه همیشه ارتشی منظم و آماده را می طلبید؛ خصوصاً در مورد فرماندهان و خاصه پادشاه که به منزله فرمانده کل قوا بود اهمیت آن دوچندان می شد.

موضوع ارتش به قدری اهمیت داشت که در متون اوستایی نیز به آن اشاره شده است در قسمت های مفقود شدهٔ اوستا اشاره های زیادی به امور لشکری موجود بود است. در قسمت های مذکور، راجع به جنگ های دفاعی از سرحدات و راندن اقوام بیگانه[581] و گرفتن زاد و توشه از طرف جنگیان در حال حرکت[582] و غیره مطالبی مندرج شده بود.

در نسکی که موسوم به «دُزَد سَر نِزَد»[583] بود، یک فصل تمام به نام ارتیشتارستان وجود داشته، که از جنگ و سپاه، قوای زره دارو بی زره، مقام روسای لشکر و سایر افسران و عِدّهٔ نفراتِ سربازان که نسبت به درجهٔ افسران در زیرِ فرماندهی آنان قرار داشتند، جیرهٔ افسران و ساز و برگ و آذوقهٔ آنها و علیق اسبان و نظایر آنان بحث می کرده است.[584] در زمان صلح لوازم و ادوات جنگی را در انبارگ و در گنج انبار می کردند و ایران انبار گبد موظف بود که در تنظیم اسلحه تحویلی چنان مراقبت کند، که هنگام لزوم در اندک زمانی تسلیم سرباز شود. سربازان پس از اتمام جنگ وسایل را پس می دادند.[585] اسبان لشکر را مواظبت و تیمار مخصوصی می کردند.

۵۷۹- قابل مقایسه با اهمیت مقام دادگستری در سوره آل عمران ، آیه ۲۱؛ سوره نساء، آیه ۱۲۵.

580- AV: duCexCaθra.

۵۸۱- کتاب هشتم دینکرد۳۷:۵۰.

۵۸۲- همان۲۲:۶.

583- Duzd- sar- nizad.

۵۸٤- همان،۲۶.

۵۸۵- همان۲۶:۱۸.

«ستوربزشک» از اشخاص مهم به شمار می رفت و به وسیله گیاهان اسبان را علاج می کرد.[۵۸۶] گرفتن اسبان غیر جنگی مجاز نبود، مگر در صورتی که جنگ فوری پیش می آمد و اسب به موقع نمی رسید.[۵۸۷] برای معاش لشکر هرروز شیر و گوشت و نان را وزن کرده، به قطعات مساوی بین نیروها توزیع می نمودند.[۵۸۸] ظاهراً در ایام نبرد، مردان و اسبان را بیش از جیرهٔ عادی غذا می دادند.[۵۸۹] نبرد در راه دین و طن تکلیف الهی قلمداد می شد که سرانجام آن اجر و پاداشِ نیک است.[۵۹۰] در موقع حمله سردار جنگ سپاه دشمن را به اطاعت از شاهنشاه و دیانت زرتشت می خواند؛[۵۹۱] و سرانجام نوع پاداشی که پس از فتح به لشکریان بایستی داده شود و به چه نحو با دشمن مغلوب بیگانه و اسیران و گروگان رفتار باید نمود و در چه مورد قوم مغلوب و بیگانه را به قبول مرگ یا تابعیت ایران مجبور باید کرد.[۵۹۲] از سوی دیگر از جمله سلاح هایی که در نقش برجسته های تخت جمشید روی سنگ نمایان است در اوستا نیز از آنها نام برده شده است:

جدول شماره (۷-۱)

akav- =	چاقو- کارد.	dâs (Phl.)	داس
asan-	قلاب سنگ- فلاخن.	dashnag (Phl.)	خنجر
ashtrâ-	تازیانه- شلاق.	gad (phl.)	گرز
cakush-	قوس- کمان.	ishav-	پیکان- تیر- خدنگ.
cêlân (Phl.)	خنجر	kareta (Phl. kârd = knife)	شمشیر
cêlângar (Phl.)	شمشیر.	sûra-	سنان- نیزه.
côbag (Phl.)	پیکان- تیر- خدنگ.	Sneh, shamshêr (shafshêr) (Phl.)	شمشیر
tighra-	نیزه نوک دار.	tighray-	پیکان- تیر- خدنگ.
tigr (Phl.)	پیکان- تیر- خدنگ.	vazra	گرز.
warz (wazr) (phl.)[593]	گرز		

۵۸٦- همان۱۱:۲۶.
۵۸۷- همان۱۸:۲۶.
۵۸۸- همان۱۰:۲۶.
۵۸۹- همان،۱۲:۲۶
۵۹۰- همان، ۲۳ - ۲۲ ،۱۶- ۱۴:۲۶.
۵۹۱- همان، ۲۱:۲۶.
۵۹۲- همان،۲۲:۲۶.

593- (Vd1.18:) 'That man, neither in that day nor in that night, shall be wounded by the weapons of the foe who rushes Aeshma-like and is Druj-minded; not the knife, not the cross-bow, not the arrow, not the sword, not the club, not the sling-stone shall reach and wound him.
noit dim nara ainghe ayAn noit aingha xCapo aECmO-drUtahe druxCmananghO avasyAt nOit akavO nOit cakavO nOit iCav nOit kareta nOit vazra nOit vIseNte asAnO avasyAt .

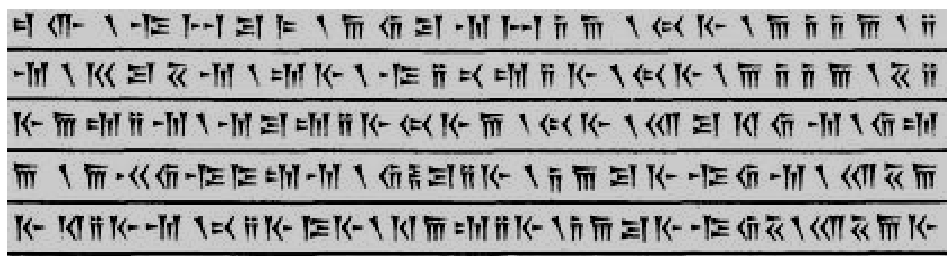
پس آیا با توجه به اهمیت حفظ امنیت و اهمیت قوۀ نظامی در متون اوستایی، آیا یک پادشاه که مسئول آن است خود نباید بسان یک فرد تنو مند و رزم آور تربیت شده باشد که همه از وی الگو بگیرند.

در طول تاریخ ایران پیش از اسلام پادشاهان آرمانی چنین بودند.

وقتی که هوخشتره پادشاه ماد به تخت نشست اوضاع ماد خطرناک و موقعیّت شاه بحرانی بود. وی در بدو به تخت نشستن توجه خویش را قبل از هر چیز معطوف به قشون کرد، زیرا از تجربه تلخ پدرش با آشوریان آموخته بود که سپاهیان چریکی ماد هرگز از عهده سپاه قدرتمند و ورزیدۀ آشور بر نمی آید. بنابراین قشونی به سبک آشوریان ترتیب داد و آنرا دائمی کرد. پیاده نظام مسلح به تیر و کمان و شمشیر شد، سواره نظام ها، تیراندازهای ماهری بودند که از کودکی به اسب سواری، تیراندازی و قیقاج زدن آموزش دیده بودند.[۵۹۴]

در کتیبه داریوش اول هخامنشی در نقش رستم دو جنبه دینداری و رزمیاری سلطنت را به روشنی نمایان می سازد. داریوش دراینجا هم ازدینداری و دادگری و هوشیاری و خردمندی خود سخن می گوید، و هم حاکمیت و نیرومندی و تندرستی خود را وصف می کند. وی در آغاز این کتیبه چنین می گوید:

خدای بزرگ است اهوره مزدا ، که این آبادانی ها را که دیده می شود پدید آورد، که برای مردم شادی آفرید، که به داریوش شاه خرد و اروندی داد:[۵۹۵]



1. baga \ vazraka \ Auramazdâ \ hya \ adadâ \ i
2. ma \ frašam \ tya \ vainataiy \ hya \ adadâ \ ši
3. yâtim \ martiyahyâ \ hya \ xrathum \ ut
4. â \ aruvastam \ upariy \ Dârayavaum \ xšâ
5. yathiyam \ nîyasaya \

خرد و اروندی دو موهبت الهی است که داریوش از آن بهره مند گردیده، وهمۀ هنرها وکمالات درخورِ پادشاهی در این دو واژه خلاصه می شود. خرد و خردمندی از نام های الهی هستند که در متون اوستایی نیز بهر آن تأکید شده است به گونه ای که اهوره مزدا گوید:

594- Collins. R: "The Medes and Persians Conquerors and Diplomats", London: Cassell & Company Ltd, 1974, PP. 11-15.
595- DNb,1-5.

...ششم، منم خرد.هفتم ،منم خردمند.[596]

و اروندی که به معنی نیرومندی و چالاکی است،[597] در ادبیات باستانی ایران در توصیف جنبهٔ رزمیاری شاهان، برای جنگاوران و ایزدانی که نگهبان آن طبقه اند، به کار می رود؛ همانطورکه دراوستا، کسانی چون جمشید،[598] کاووس،[599] کی گشتاسب،[600] و همهٔ شاهان کیانی[601] و نیز ایزدانی چون وایو[602] و هوم،[603] «اروند»[604] خوانده شده اند.[605]داریوش در کتیبه نقش رستم، پس از بیان دادورزی و راستکرداری و هوشیاری خود، به وصف نیروهای جسمانی و هنرهای رزماوری خویش می پردازد و از «اروندی» خویش چنین می گوید:

این است اروندی من، گذشته از اندیشه و هوشم، اروندی من این است که تن من تواناست، رزماورم، رزماور خوب...[606]:

31. idayâ \ aitamaiy \ aruvastam \
32. upariy \ manašcâ \ ušîcâ \ ima \ patimai
33. y \ aruvastam \ tyamaiy \ tanûš \ tâvaya
34. tiy \ hamaranakara \ amiy \ ušhamaranakara \ hakara

در ادبیات هندوئی نیز کمال شاهی در آن است که قدرت حکومت با دین و حکمت همراه باشد. در آئین نامه مانو آمده است:

شهریار باید شب و روز درچیره شدن بر حواس خود کوشا باشد. کسی که بر حواس خود حاکم است بر مردمان حکومت تواند داشت. عصای سلطنت را کسی تواند داشت که پاک، درست پیمان، پیرو احکام دین، یارمند و

۵۹۶- یشت ۱:۷.

597- Aruvasta =√ar- + -vant + -ta.

در فرهنگ فارسی به این معنای اروند اشاره نشده است، ولی میدانیم که رود دجله را به مناسبت تندی و شدت جریانش اروند می گفته اند. تنها در یکی از نسخ فرهنگ اسدی که آقای عباس اقبال در تصحیح و طبع لغت فرس نسخه ای از آن ار زیر نظر داشت در تعریف اروند چنین آورده شده است: اروند رود دجله را گویند، و کسی که نیرومند بود. (لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۹، صفحهٔ «ی»).

۵۹۸- یسنا۹:۵.

۵۹۹- یشت ۵:۴۵.

۶۰۰- همان، ۱۳۲.

۶۰۱- یشت۱۹:۷۲.

۶۰۲- یشت۱۵:۵۴،۵۷،۶۶.

۶۰۳- یسنا۱۰:۱۰.

604- aurvahe .

۶۰۵- برای اطلاع بیشتر ر.ک:

- یسنا ۹:۲۲ ، یشت۵:۱۳۱، بندهش۵:۲.

606- DNb 31-34.

فرزانه باشد.[607] عصای شاهی شعله ای است بزرگ که خام خردان را گرفتن آن آسان نیست. شهریاری که از راه دین برگشته باشد خود و خویشاوندان بدان کشته می شوند.[608]

با این توضیحی که دربارهٔ اروندی و رزماوری شاهان ارائه شد، بیشتر مشق شکار شاهزادگان برجسته می شود، چرا که اگر با دقت نظر و به دور از آداب درباری که درنظام پادشاهی تاریخ ایران بعد از اسلام به بیراهه رفت، به این مسئله بنگریم خواهیم یافت که رسم شکار نتنها موجب آموزش رزماوری شاه می شد بلکه موجبات آمادگی رزمی آنها و افراد وابسته به آن را نیز فراهم می کرد. شاید اهمیت این موضوع بعدها مورد توجه قرار گرفت. بخصوص نزد شاهان ساسانی شکار و ورزش اهمیت دوچندانی یافت علاوه براینکه جوانان خاندان سلطنتی به مانند عهد هخامنشی زیر نظر ریاست «آموزگارِ اسواران» تعلیم می یافتند.[609] حضور در مراسم شکار و شرکت در آن به آمادگی رزمیاری آنان کمک می کرد.

بدینگونه شاه در رأس شکارچیان به مثابه فرماندهٔ نظامی می ماند که به جنگ میرود. آیا واقعاً چنین نیست؟

شکار می آموزد که صبح برخیزند، در سرما و گرما بردبار باشند، را بروند و بدوند، مواظب اطراف خود باشند تا حمله ای از سوی حیوان درنده صورت نگیرد و... . بنابراین مشکل است چیزی در شکار چیزی یافت شود که در جنگ نباشد. بنابراین شکار یکی از مراحل آموزشی بود که دارای جنبه هایی ازقبیل تفریح، تربیت بدنی و سلحشوری بود.

اینگونه آموزش ها شاهنشاهان را چنان تربیت می کند که چونان فردی بی همتا از نظر توان جسمی به نظر آیند؛ همانگونه که در شاپور اول ساسانی چنین تنومندی و رزمآوری یافت می شود.[610] از جمله آثار به جا مانده که کیفیت شکارگاه را نشان میدهد یکی سنگ نبشته شاپور اول ساسانی در حاجی آباد فارس است که بر آن چنین حک شده است:

این تیررس من خدایگان مزدیسن شاپورشاهان شاه ایران و انیران کش چهر از ایزدان پسر خدایگان مزدیسن اردشیر شاهنشاه ایران کش چهر از ایزدان نوهٔ خدایگان پاپک شاه است و هنگامی که تیر افگندیم پس پیشِ شهریاران و شاهزادگان و بزرگان و آزادان افگندیم و پای به این تخته سنگ نهادیم و تیر فراز آن چینه بیافگندیم. اما آنجا که تیر افگندیم آنجا، آن جایگاه چنان نبود که اگر چینه، چینه شدی پس از بیرون پیدا بودی،

۶۰۷-قابل تطبیق با میترا، اشه و شهریور.

608-Manu.vii. 28 ff.

- به نقل از:مجتبائی، فتح الله: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ص ۱۰۱.

۶۰۹- تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان،ص ۴۴۳.

۶۱۰- کارنامه اردشیر بابکان: اندر نخجیر رفتن شاپور و دیدن دخت مهرک نوشزدان و به زنی گرفتن او.

پس ما فرمودیم که چینه را آن سو تر چیدن؛ کرا دست نیکی اَستی آن پای به این تخته سنگ نَهدی و تیر به آن چینه افگندی پس آنکه تیر به آن چینه افگند وی رادست نیک است.[۶۱۱]

نمونه برجسته تر، کتیبه ای است منصوب به خسرو دوم ساسانی، پرویز، در طاق بستان، که شاهنشاه ساسانی در وسط آن به تیراندازی و شکار مشغول است.[۶۱۲]

۶- راستی و عدالت

... پیرو راستی را فرمانروائی دهید، دروغگرای را ناتوانی... شهریار ناکامروا باد، دروغگرای.[۶۱۳]

واژه های (Arta/AŠa) در نظر آریائی های هند و ایرانی به معنی نظام و آئینی بود که سراسر عالم هستی را به هم پیوند میداد، و بر همهٔ امورِ کلی و جزئی و بر همهٔ اشیاءِ کوچک و بزرگ، حاکم بوده است؛ و نظام کلی جهان، در کیهان بزرگ و در جهان کوچک انسانی، نظام طبیعت، نظام اجتماعی، نظام اخلاقی و نظام آئین های دینی همگی جلوه های آن در عوالم مختلف بشمار می آمده اند. در نظر ایرانیان (Arta/AŠa)، که معنی آن به عدالت نزدیک تر است تا به سخن راست، هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی بوده و ظلم و دروغ شکستن و برهم زدن آن.[۶۱۴]

(Arta/AŠa) آئینی است بیزوال و پایدار که دوام و بقاءِ جهان، نظم و صلاح شهر و کشور، شادی و فرخندگی آدمی در هر دو جهان بدان بسته است. اندیشه راست، گفتار راست و کردار راست، اندیشه و گفتار و کرداری است که با این آئین هماهنگ باشد، وکسی که اندیشه و گفتار و کردار خود، یعنی تمام اعمال حیاتی و فعالیت های روحی و فکری خود را با این نیروهای الهی یکی و موافق سازد، با آن پایدار و بیزوال خواهد گشت و پس از مرگ نیز با راستی خواهد بود.[۶۱۵] زرتشت از «کارهای مرد پاک، که راستی به روانش پیوسته است» سخن می گوید،[۶۱۶] و «کشتزار راستی» را مقام نیکوکاران می شمارد؛[۶۱۷]

٦١١- دربارهٔ کتیبه حاجی آباد ر.ک: سامی، علی: تمدن ساسانی، ج۱، وزیری، شیراز، ۱۳۴۲، ص ۵۹.
٦١٢- ر.ک: پیوست شمارهٔ ۲۶.
٦١٣- یسنا ۸:۵،۶.
٦١٤- همانندي مفهوم (AŠa) هند و ايراني و عدالت يوناني (Dike) در:
- Cornford. F.M: From Religion to Philosophy, New York, 1975, pp. 172-177.

٦١٥- برای آگاهی بیشتر ر.ک: یسنا ۵۲.
٦١٦- یسنا ۲: ۳٤.
٦١٧- یسنا ۳: ۳۳.

برزنهای تابناک «اَشه» را می ستائیم، آنجا که روان های مردگان مقام دارند، آن فروهران براستی پیوستگان؛ بهشت به راستی پیوستگان را می ستائیم، روشنی سراسر آسانی را.[۶۱۸]

زرتشت نیز در جواب وَهومنه، که می پرسد:

تو که ای؟ از آن کیستی؟

چنین پاسخ می دهد:

...منم زرتشت. نخست، تا آنجا که بتوانم، دشمن راستین دروغگران، ودوست نیرومند راستگرایان خواهم بود.[۶۱۹]

بنابراین در نزد آرایائی ها مفهوم و معنی عدالت و راستی چه از نظر دینی و چه از نظر موقعیّتی،[۶۲۰] بیگانه و ناآشنا نبود بخصوص پادشاهان. شاهنشاهان چه به این مقولات ایمان داشتند و یا نه، ناگزیر با مردمی سر و کار داشتند که با این مفاهیم زندگی می کردند چرا که بنا به آئین قیام علیه بی عدالتی مجاز شمرده می شد:

هرگاه تنگدستی و مذلت در همۀ جا پدیدار شود و او [شاه] را شایستگی آن نباشد که با نیروی خویش آن را پایان بخشد و یا اینکه در غم خلق نباشد و یا راه یافتن درمان درد را نداند، چنین شاهی که توانایی چیر شدن بر درد را ندارد و درمان آن را نداند، به یقین هرگز به عدل و داد سلطنت نتواندکرد، پس بر دیگران است به خاطر عدالت با او در آویزند.[۶۲۱]

پس اگر به ظاهر هم که شده مجری آن بودند؛ کسانی که با ایمان و باور به آن جامۀ عمل می پوشانیدند و حتی در قبال ملل غیر ایرانی نیز تساهل داشتند آرمانی و کسانی هم که غیر از آن بودند تنها فقط نامی از خود به یادگار می گذاشتند.

ایران پیش از اسلام برای مردم یونان واقعیتی زنده و ملموس بود، و با توجه به روابط سیاسی و فرهنگی که مابین این دو وجود داشت، نمی توان تصور کرد که فضای فکری یونانی از آداب شاهی و ملکداری ایرانیان بی خبر بوده و آراء و آرمان های وابسته به آن را نمی شناختند.

هرودت در ادامه معرفی دیوکس می گوید:

قبایل مادی به مدت ۵۲۰ سال تابع آشوریان بوده اند تا از میان آنان مردی به نام دیوکِس پسر فْرأُرتِس حکومتی تشکیل داد. نخست بر اثر دادگری او مخالفتی که با بیدادگران می کرد مردم قریه اش او را به عنوان داور

۶۱۸- یسنا۷:۱۶.

۶۱۹- یسنا۴۳:۷،۸.

۶۲۰- درنظر آریائی ها عدالت و راستی و نظم ضامن امنیت و ثبات بود و تمام این مقوله ها اساس زندگی آنها را تشکیل می داد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فصل سوم جغرافیای تاریخی ایران در همین پایان نامه.

۶۲۱- دینکرد۹۲:۳.

انتخاب کردند و پس از آبادانیهای دیگر برای حلّ دعاوی به او رجوع می کردند. وچون دیوکِس از حاجت مردم نسبت به خویش اطمینان یافت بهانه اشتغال به کارهای خود دست از داوری کشید و بر اثر این کناره گیری بی نظمی و اغتشاش به وضع شدیدتری از سابق در آبادانی ها شروع شد. به ناچار مردم در محلی جمع شدند و به این نتیجه رسیدند تا کسی را از میان خودشان به شاهی برگزینند و سپس همگی با اصرار فراوان دیوکِس را به قبول این مقام دعوت کردند. دیوکِس این حصار ها را برای صیانت شخص خود بنا کرد و به مردم فرمان داد که در بیرون از حصار سکونت اختیار کنند. سپس به ایجاد قواعد و قوانینی برای باریافتن به خدمت پادشاه و آداب خَلق در حضور او پرداخت و همچنین به امر داوری و قضاوت توجهٔ گذشته را تجدید نمود و اصولی را در این باب وضع کرد.[۶۲۲]

پیدا است که نقل قول هرودت صورت یونانی شده موضوع از روی نقل ها و روایاتی است که ایرانیان غربی در زمان او نسبت به شروع حکومت در میان خود داشتند ولی به هر ترتیب وی می گوید که دیااکو بنیانگذار سلسلهٔ ماد، مردی حکیم بود، و در عدالت و دینداری همتا نداشت، معتقد بود که جهان نبردگاه عدل و ظلم است و این دو نیرو همواره در کشاکش اند. موقعی که وی به شاهی رسید ظلم و آشوب و بی سامانی را از کشور خویش دور، و نظم و عدالت را در آن بر قرار ساخت و موجب وحدت و نیرومندی و برتری قوم ماد گردید.[۶۲۳] برتخت نشستن شاه عادل درحقیقت غلبه راستی بر دروغ، ونور بر ظلمت است. این تقابل نکته ایست که بر معتقدات کهن استوار است، و از رابطه نور و عدل، یا فرّ با «Arta/Aša» حکایت می کند. اعتقاد به اینکه شاه خوب و دیندار مظهر عدل الهی است و شاهی او در حقیقت غلبه عدالت و راستی بر ظلم و دروغ است، در ایران سابقه طولانی دارد. داریوش در سنگ نبشته های خود، پیکار با دروغ را و استقرار عدل را برترین آرمان سلطنت خویش قرار می دهد. روشن است که این دوگونه فرمانروایی به دواصل بنیادی، یعنی خیر و شرّ، یا اهوره مزدا و اهریمن، که اساس جهان بینی دوگانه گرای ایرانی است وابسته اند. اما در آراء اجتماعی افلاطون نیز حاکمِ حکیم و حاکمِ جبار، چون شاه خوب و شهریار بد ایرانی، در برابر هم قرار می گیرند، و یکی مظهر عدالت و جامع صفات و کلمات الهی است، و خیر محض را به چشم دل دیده است. تضادی که در عقیدهٔ افلاطون دربارهٔ حکومت حکیمانه و سلطه جبارانه مشاهده می شود، درحقیقت تضاد میان عدل و ظلم است، که اولی اصلی الهی است که در بردارندهٔ همهٔ نیکی ها و پاکی هاست، و دیگری بدترین بدیها و مایه تباهی فرد و اجتماع.[۶۲۴]

این دو گانگی اصلی دیرینه دارد به طوری که ریشه در ثنویت اخلاقی ایرانی زرتشتی دارد. همانگونه که هرودت در ضمن مطالبی که دربارهٔ دیااکو، بنیان گذار سلسله ماد، بیان داشته است گوید: دیااکو معتقد بود که جهان نبردگاه عدل و ظلم است، و این نیرو پیوسته در کشاکش اند.

622- Herodotus, 1:96-98.

۶۲۳- همان :۹۹.

624- Plato: Republic, 9: 587.

درنظر افلاطون عدالت، هم در این جهان و هم در جهان دیگر، مایه سعادت و رستگاری است و مرد حکیم، که با نظام الهی ارتباط یابد وجودش نظام و الوهیت می پذیرد؛ ومیگوید: خدا کمال عدالت است، و از میان ما آنکس که عادل ترینِ مردم است به خدا ازهمۀ بیشترهمانند است.[۶۲۵]در نظر افلاطون کمال عدالت در جامعه ای تحقق خواهد یافت که حکومتِ آن با همراه با حکمت تؤام، حاکمِ حکیم فرمان روای آن باشد.[۶۲۶]

نمونه های زیادی از این دست در رفتار و عملکرد شاهان ایران باستان دیده می شود از جمله سایر رفتار های کورش با ملل مغلوبه. گزنفون هنگامی که به بررسی خصوصیات کورش می پردازد از چنین ویژگی او نام می برد:

... پس از امان دادن کورش به شاه ارمنستان به هنگام محاکمه به او می گوید:.. ارمنی من به تو نصیحت می کنم که چیزی به جز راستی نگویی زیرا دروغ بزرگترین مانع عفو است.[۶۲۷]

طبری در نام بردن از پادشاهان بابل چنین می گوید: بخت النصر بیامد. حرب کرد و اسیر گرفت و مَتنیا را به ملکی بنشاند و وی را صَدیقا نام نهاد. پس این صدیقا خلاف آورد، پس بخت النصر بازآمد و پادشاهی بگرفت و صدیقا را اسیر کرد و همۀ بیت المقدس را ویران نمود. آن مَلک، چشم ها را کور کرد و فرزندانش را پس او بکشتند و بنی اسرائیل با آن پیغمبر زادگان و ملک زادگان را که آنجا بودند همه بَرده کرده و به بابل برد و صدیقا رانیز بسته به بابل بردند و بنی اسرائیل به اسیری اندر بماندند تا کیرش بن جاماسب بن اسب آن را آزاد کرد و باز به بیت القدس فرستاد.[۶۲۸]و چون گشتاسب بِمُلک عجم بنشست به زمین بلخ اندر و وی را ایدون گفتند که بخت النصر سپهدار پدرت همۀ زمین شام و فلسطین و بیت المقدس ویران کرده است، چنانکه خانه ها با زین برابر شده است و سباء و حوش آنجا را مسکن و نشیمن خویش ساخته [ومردم ازآنجا شده اند]. وی را از او سخت اندوه آمد که ملک عجم هرگز ویرانی جهان ندیدندی. واین شهرها همۀ ایشان درعمارت آمده اند. کس فرستاد به زمین عراق و بابل که دارالملک ملوک عراق بودی و بخت النصر آنجا نشست ساخته بود، سرهنگی نام او کورس و بخت النصر را از آن ولایت معزول کرد و به در خویش باز خواند و مر آن طرف را بدین کورس داد و گفت بخت النصر را به در من فرست وآن اسیران را اطلاق کن تا هریک به زمین های خویش باز شوند. ودخل آن دیار اندر آن کار صرف کن تا آن شهرها و زمین ها هر آنچه بخت النصر ویران کرده است همه آبادان کنند و

625- Plato: Republic, 9:.612,614,618,621.

٦٢٦- مفهوم عدالت و حکمت در نزد افلاطون با آنچه که در آثار پیشینیان او دیده می شود متفاوت است. عدالت در نزد فلاسفه پیش از افلاطون عبارت بود از مطاوعت قانون و حفظ نظم کشور، واین برترین فضائل و خلاصه همه آنها به شمار می آمد، لیکن تعریف عدالت در نزد افلاطون علاوه بر نظر پیشینیان، عبارت است از هماهنگی و تناسب خاص میان طبقات سه گانه مردم در اجتماع و میان قوای سه گانه روح در آدمی. از این روی عدالت افلاطون نیز از لحاظ مفهوم با سازمان طبقاتی خاصی که او در نظر دارد بستگی می یابد، و بدین معنی نفس نظام اجتماعی و اخلاقی خواهد بود، نه فقط حفظ نظامات شهر و کشورو مطاوعت قانون؛ اگر چه این نیز از خواص و جلوه ای آن بشمار خواهد آمد. وبه همین علت است که عدالت افلاطون را با Arta هند و ایرانی همانند می دانیم.

627- Cyropaedia,Xenophon. 3:1-9.

٦٢٨- تاریخ بلعمي، ص ۶۷۲ .

به حال خویش باز برند. واین مردم را مخیر گردان اندر مَلِکی که او را اختیار کنند و زمام اختیار خویش بدو سپارند و متابع فرمان او شوند تا کار ایشان به نظام باز گردد و چنان باید که این مَلِک که ایشان گماردند هم از اهل بیت مَلِکی بود از قوم ایشان و آنگه او را تقویت ده و خراج های ایشان بگذار تا در وجه عمارت کنند. این خلیفت گشتاسب بیامد به زمین بابل و بخت النصر را به در شاه باز فرستاد و خود بملک عراق بنشست و بانگ کرد که هرکه از بنی اسرائیل ایدر اسیر است وی آزاد است باید که مردم شام و بیت المقدس همهٔ نزدیک من آیند تا ایشان از ملک اعظم گشتاسب بشارت دهم که او چه فرموده است. همه بر در او گرد آمدند و همه را بنواخت و کرامت کرد و نوید داد بدانکه خراجها و معاملت بر ایشان یله کند تا عمارت کنند و خانه خویش به جای بازآرند و دیه ها آبادان گردانند و وجوه مستغلات پدیدار آرند. آنگاه ایشان راگفت: اکنون شما خویشتن را ملکی از خاندان ملک اختیارگردانید و حل عقد خویش به دست او کنید که رعیت بی ملک و والی مدبر نتواند بود زیستن.[۶۲۹]

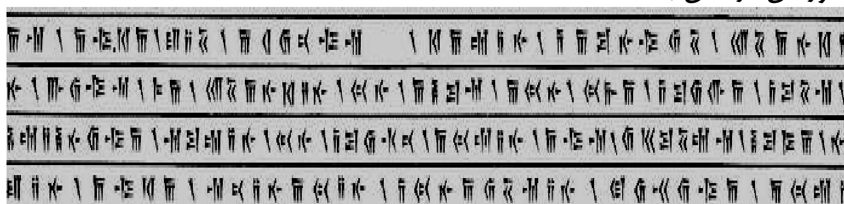
بزرگترین خصلت کورش این بود که برخلاف جهانگشایان قبلی با ممالک مغلوبه باتسامح و تساهل رفتار کرد و مقدسات آنها را محترم شمرد و شهرهایی که تصرف کرد آباد ساخت و پادشاهانی که مقهور نموده بود گرامی داشت. کورش و اعقابش توجه زیادی به مذهب و اخلاق داشتند و بخصوص نسبت به قوم یهود بزرگواری نشان دادند.[۶۳۰]

پس می توانیم سخن خودِ کورش در این باب را قبول داشته باشیم:

کورش با راستی و عدالت کشور را اداره می‌کرد.[۶۳۱]

داریوش نیز از راستگرائی و پرهیز از دروغ، خود چنین می گوید:

داریوش شاه گوید: تو، که از این پس شاه خواهی بود، از دروغ بسیار بپرهیز. مرد دروغگو را نیک مجازات کن، و اگر چنین می اندیشی، «کشور من در امان باشد».[۶۳۲]



36. âma \ avatha \ diš \ akunavam \ thâtiy \ Dârayavauš \ xšâyathi
37. ya \ tuvam \ kâ \ xšâyathiya \ hya \ aparam âhy \ hacâ \ draugâ \ daršam \
38. patipayauvâ \ martiya \ hya \ draujana \ ahatiy \ avam \ ufraštam \ parsâ \ ya

---

۶۲۹- تاریخ بلعمي، ج ۲، ص ۶۴۸

۶۳۰- برای آگاهی بیشتر ر.ک:

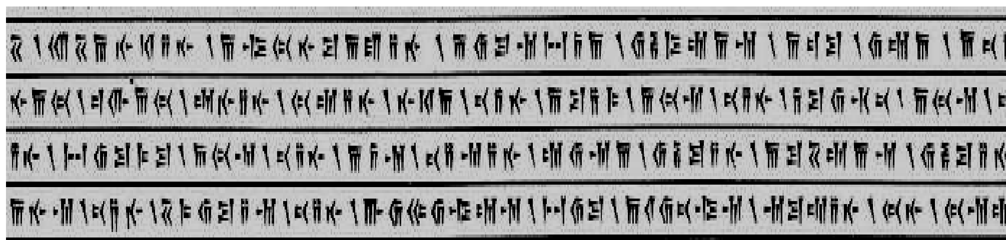
- کتاب مقدس عهد عتیق، سفر دانیال نبی، باب ۵؛ سفر اِشعیا، باب ۱۰، ۱۳، ۴۴ و ۴۵؛ سفر عزرا، باب ۱،و.. .

۶۳۱- منشور کورش، بند ۱۴.

632- DBIV.36-40.

39. diy \ avathâ \ maniyâhaiy \ dahyâušmaiy \ duruvâ \ ahati
40. y \ thâtiy \ Dârayavauš \ xsâyathiya \ ima \ tya \ adam \ akunavam \

از اینرو اهوره مزدا مرا یاری کرد، و خدایان دیگر که هستند، که بد کردار نبودم، دروغگرا نبودم، خطا کار نبودم، نه من و نه تبار من. به راستی رفتار کردم. نه به نا توان و نه به توانا بد کردم[۶۳۳].



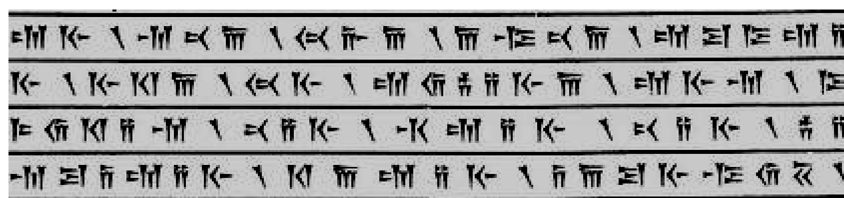
62.š \ xšâyathiya \ avahyarâdiy \ Auramazdâ \ upastâm \ abara \ utâ \ ani
63. yâha \ bagâha \ tyaiy \ haijy \ yathâ \ naiy \ arika \ âham \ naiy \ draujana \ âham \ na
64. iy \ zûrakara \ âham \ naiy \ adam \ naimaiy \ taumâ \ upariy \ arštâm \ upariy
65. âyam \ naiy \ škaurim \ naiy \ tunuvatam \ zûra \ akunavam \ martiya \ hya \ hamata

آنچه راست است، آن خواست من است. مرد دروغگو را دوست نیستم:[۶۳۴]



11. âdiy \ miɵa \ kariyaiš \ tya \ râstam \ ava \ mâm \
12. kâma \ martiyam \ draujanam \ naiy \ dauštâ \ am
13. iy \ naiy \ manauviš \ amiy \ tyâmaiy \ dartana

آئین من که[سایرین] از آن بیم دارند چنان است که توانا ناتوان را نمی زند و با او بدرفتاری نمی کند:[۶۳۵]

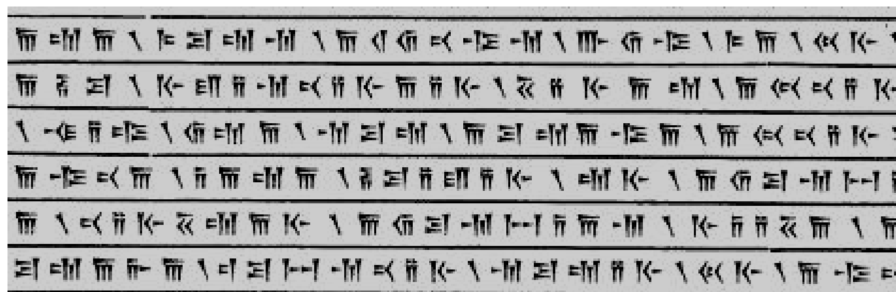


38. tya \ manâ \ hacâ \ avanâ \ tarsati
39. y \ yaɵâ \ hya \ tauvîyâ \ tyam \ s
40. kauɵim \ naiy \ jatiy \ naiy \ vi
41. mardatiy \ ɵâtiy \ Dâruyavauš \

۶۳۳- همان،۶۵-۶۲.
۶۳۴- همان،۱۳-۱۱.
635- DSe. 38-41

وحتی خشایارشا می گوید:

اگر خواهی در زندگی شاد و پس از مرگ «براستی پیوسته» باشی، آئینی که اهوره مزدا نهاده است بزرگ بدار، و اهوره مزدا را پرستش کن، با راستی و به آئین.[۶۳۶]



46. âtâ / kartam / akunavam / tuva / kâ / hya /
47. apara / yadimaniyâiy / šiyâta / ahaniy
48. / jiva / utâ / marta / artâvâ / ahaniy /
49. avanâ / dâtâ / paridiy / tya / Auramazd
50. â / nivaštâya / Auramazdâm / yadaišâ / a
51. rtâcâ / brazmaniya / martiya / hya / avan

در برخی از نقوشی که به فرمان شاهان ایران باستان بر سنگ ها کنده شده، می بینیم که شاه بر تختی نشسته، در دست راست عصای شاهی و در دست دیگر یک شاخه گل نیلوفر گرفته است. عصای شاهی علامت فرمان روائی و اقتدار مطلق است؛

اما گل نیلوفر[۶۳۷] در ادبیات دینی هند و ایران باستان با خورشید و آتش بستگی دارد،[۶۳۸] و از این روی بعید به نظر نمی رسد که نمودار«Arta» و کنایه از جنبه دینداری و عدالت شاهی بوده باشد.

در زمان امپراطوری هخامنشیان، جدای از کورش و داریوش که زیاد دربارهٔ عدالت جویی آنها صحبت شده است، دیگر شاهانی نیز وجود داشتند که مدعی عدالت و عدالت خواهی بودند. در طول هشتاد سال زندگی افلاطون (۴۲۸ تا ۳۴۸ق.م) سه تن از پادشاهان ایران «ارته خشتره» خوانده می شدند. این نام واژه مرکبی است به معنی

636- XPh. 46-51.

٦٣٧- کلمه نیلوفر «نیلوپل، نیلوفل»می تواند از واژه هندی Nilotpala گرفته شده باشد.

٦٣٨- برای اطلاع بیشتر ر.ک:

➢ ریگ ودا ٢:٤٤،١:٥١، یجورودای سفید ٤٧:١١؛١٤:١٢ به نقل از:

➢ Macdonell and Keith: "vedic index of names and subjects", Vol. I, London, 1912.

و همچنین: یسنا ١٣-٢:١٢؛ یسنا ١٤-٣:٢؛ یسنای ٤٤:٣؛ یسنای ٤٧:٢ ؛بندهش٤٢،٣:١٥-٢٦:٤١؛ یشت٨٨-٣:٧٧، یشت١٩:٤٨؛ یشت١٧:٢٥.

➢ Hastings: Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol. VIII, 144.

➢ Carnoy.A.J: Zoroastriansim, Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol. XII, 866.

➢ Duchesne-Giullemin: Heraclitus and Iran, in History of Religions, Vol.3, No. 1. pp.34.

«آنکه شاهی او راستی و عدالت است»، و در مفهوم این ترکیب هردو جنبۀ شاهی، یعنی شهریاری و دینداری، یا «حکومت» و «حکمت» مستتر است.[۶۳۹] به هر ترتیب مدارا کردن و عدالت محوری سنتی شد که درخصوصیات پادشاهان آرمانیِ دوره های متفاوت ایران پیش از اسلام به تصویر در آمد.

دیودور سیسیلی هنگامی که خصال مهرداد اول را برمی شمرد از او به عنوان یک پادشاه شجاع و رزماور، عاقل، معتدل و موقع شناس یاد می کند. وی معتقد است که مهرداد از جهت رحم و انسانیت مورد اقبال عمومی قرار گرفت و دولت خودرا توسعه داد. او حدود دولتش را به هند رسانید و بر ممالکی سلطنت کرد که زمانی تابع دولت پروس بودند. با وجود اینکه به موفقیتهای بزرگی رسید نه عشرت پرست بود و نه گستاخ؛ به قدری که در میدان جنگ در مقابل دشمنانش شجاع بود همان قدر نسبت به تبعه اش ملایمت نشان می داد.[۶۴۰] اهمیتی که به وی داده می شود به همان اندازه ای است که به موسس سلسله پارت داده می شود،[۶۴۱] در صورتی که اهمیت او نسبت به آرشک زیاد تر است چراکه مهرداد از دولت کوچک، دولتی بی اندازه بزرگ درست کرد.

و نیز در زمان ساسانیان مواردی از دست که حکایت از رأفت و گذشت پادشاهان است بر روی صخره ها به تصویر در آمده اند.[۶۴۲]

خواجه نظام الملک نیز در سیاست نامۀ خویش از عدالت و دادخوهی پادشاهان ایران پیش از اسلام چنین یاد می کند:

«و از آن پس پادشاه بارعام می داد و به شِکوَه های رسیدگی می کرد و به نامه ها می نگرید و نخست به شکایت کسانی می رسید که از خودِ او متظلم بودند... و رسم این داد خواهی چنین بود که پادشاه به یک روز بزرگ موبدان را خوانده با بزرگ دبیران می نشاند، و می فرمود تا جار بزنند، مگر آنها که از پادشا متظلم هستند از آن جمع به یکسو شوند، آنگاه شاهنشاه از جای برخاسته با مدعیان خود در برابر موبد می نشست و قاضی را می گفت: ای موبد! تو این را بدان که در پیشگاه خداوند از گناه پادشاه هیچ گناه بدتر نیست، چرا که پادشاه از جانب وی گماشته شده است تا رسم ستم براندازد و از زمین تخم تخم بیداد برارند و اگر خود ستم کنند و برجا باشند، دیگران را آسان اُفتد که آتشکده ها ویران کنند و دخمه های مردگان را بکاوند و کفنهای ایشان را بدزدند؛ و تو ای موبِد بدان! که اگر امروز به گاه قضاوت نشسته باشی فردا در برابر عدل خدای خواهی نشستن چون اگر امروز جانب خدای بداری فردا خدای جانب تو بدارد، اگر جانب پادشاه را به ناحق داشته باشی از تو نگذرد و این گناه تو بگیرد.

٦٣٩- دربارۀ حکمت در نزد پادشاهان آرمانی که در ادامه بحث خواهد شد.

640- Diodorus siculus, book: 33.

- به نقل از پیرنی، حسن: تاریخ ایران باستان، ص۱۸۴۰.

٦٤١- برای آگاهی بیشتر ر.ک :

- فن گوتشمید، آلفرد: تاریخ ایران و ممالک همجوارآن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ص ۷۸.

٦٤٢- ر.ک پیوست شمارۀ ۲۷.

وچون سخن پادشاه به به پایان می سید، موبد به پاسخ برخاسته پادشاه را به آوای بلند می گفت مردمی را که خدای جهان خوشبخت خواهد برترین مردی را به حکومتشان بگمارد و چون خواهد ارج او را برهمکاران آشکار کند این سخنها که گفتی بر زبانشان گذارد و از آن پس قاضی به کار پادشاه و مدعی او نگریده از روی عدل و عدالت حکم می کرد و اگر مدعی برحق بود قاضی به حکم قانون پادشاه را مواخذت می کرد و اگر مدعی را ادعائی به بطلان رفت بود زندانی می شد و نتیجه حکم او به عامه مردم اعلام می گردید و قاضی این جمله را نیز می افزود که کسی که پادشاه را به ناروا بنکوهد یا به کشور خود بد بگوید به مکافات رسد و مایه عبرت گردد. وچون پادشاه این کار تمام می کرد خدای را سپاس کرده و تاج بر سر می نهاد و به گاه می نشست و به دوران و نزدیکان و خاصان خود روی کرده می گفت:

من از خود آغاز کردم تا دیگران خامی نکنند و از من ستمی ننگرد که آن را بهانه سازد و اکنون سزاوار است هرکسی حقی به عُهدت خود دارد ادا کند، و خصم خویش را با آشتی راضی و خشنود سازد. در این هنگام هر کس حاضر بود این حیقت را هویدا منگرید که نزدیکان پادشاه در مقام حق و عدالت از همهٔ کس دورترند و قوی ترین مهان، ضعیف ترین بندگان خدا به شمار میرود... .[۶۴۳]

...ایران از عصر اردشیر بابکان همچنان بر این آئین میزید تا آنکه اردشیر بزه کار به تخت نشست و این مرد بازیگر، آئین ساسانیان را دگرگون و جهان را تباهی و با ستم دست یازید.»[۶۴۴]

روزگار شاهنشاهی خسرو اول ساسانی انوشیروان نیز بدان گونه توصیف شده است:

- چو کسری بیامد بر تخت خویش — گرازان و انباز با بخت خویش
- جهان چون بهشتی شد آراسته — ز داد و زِخوبی پر از خواسته
- بـرآسوده شـاهــان از آویــتن — بِهر جای بیداد خون ریختن
- جـهان نـو شد از فـره ایـزدی — بِبستند گفتی دو دست بدی
- ندانســت کـس غارت و تاختن — وگردســت سوی بدی یاختن[۶۴۵]

اکثر شاهنشاهان ایران پیش از اسلام، بخصوص سلسله ساسانی پهلوانان، جنگجویان و مبارزانِ بی همتایی توصیف می شوند، چرا که پادشاهان ایرانی نتنها خود را موظَّف به نگهبانی دین و نیکوکاری و داد و انصاف

٦٤٣- قابل مقایسه با عدالت در داوری در سوره های المائده، آیه ۴۲؛ انعام، آیه ۱۵۲؛ ص، آیه ۴۲ و نساء، آیه ۵۸.

٦٤٤- برای آگاهی بیشتر از الگو گرفتن از نحوه مُلکداری ایران پیش از اسلام ر.ک:

- نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی: سیرالملوک (سیاست نامه).

٦٤٥- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی انوشیروان، بیت ۲۴۲۵-۲۴۲۰.

میدانند، بلکه همهٔ زیردستان و رعایای خود را نیز بدین کار موظف می داند[۶۴۶]. یکی از بهترین مدارکی که در این باره می توان به آن استناد کرد سخنانی است که است که پادشاهان در مراسم تاجگذاری ایراد می کردند:[۶۴۷]

چـو تـاج بـزرگی بـِسـر بَـر نـهــاد — چنین کرد بر تخت پیـروزه یـاد
که انـدرجـهـان داد گنـج من اسـت — جهان زنده از بخت و رنج منست
کس ایـن گنج از مـن نـیـارد ستـد — بـد آیـــد بـمـردم زِ کِـــردارِ بـد
چـو خشنـود بـاشد جـهـاندار پـاک — ندارد دریغ ازمـن این تیره خـاک
جـهـان سـربـه سر در پناهِ من است — پـــسـنـدیـــدنِ داد راهِ مـنـسـت
همه انـجـمـن خـوانـدنـد آفـریـن — کـه آبـاد بــادا بِـدادت زمـیـن[۶۴۸]

اما این دادگری و دادفرمایی تنها مخصوص شاهان نیست که ایرانی و از نژاد شاهان باشند وگرنه پادشاهانی از قبیل ضحاک و افراسیاب و اسکندر[۶۴۹] جز ظلم و بیداد گری و شکستن حدود و رسوم و ویران کردن کاری نداشتند، هرچند پادشاهانی به مانند ضحاک ایرانی تبار بودند ولی از آئین بهی برکنار بودند. در روایات حماسی و ادبی ایران هرگاه پادشاه نیّت خود را بد کند در کار مُلک خلل وارد می شود و نعمت ها همهٔ نقصان می پذیرد چنانکه اردشیر بابکان در وصایای خود به شاپور او را به اطاعت عهد و وصیت معروف خود دعوت میکند و پیش بینی میکند که پانصد سال بعد از او چون کسانی که بر این حکم میرانند این عهد و اندرز او را رعایت نخواهند کرد و به بیداد خواهند گرایید؛ مرز ایران رو به ویرانی می نهد و کارها واژگون و تباه می گردد. او همهٔ این مصائب را نتیجه آن میداند که اعقاب وی از راهِ دادگری سرباززده و بیداد و جور و جفا پیشه می کنند و خوی اهریمنی پیش میگیرند:

- برین بگـذرد سـالیـان پنج صـد — بـزرگـی شمـا را بـه پـایـان رسـد
- بـپـیـچـد سر از عهد فرزنـد تـو — همـان کـس کـه بـاشد ز پیوند تـو

٦٤٦- مطابق با ایزد سرَئوشه (سروش) که به معنی اطاعت و فرمان برداری و انضباط است ؛ ر.ک: یشت١١.
٦٤٧- مسعودی، ابوالحسن علی: مروج الذهب و المعادن الجوهر، به کوشش شارل پلا، بیروت،ج۱،۱۹۷۹-۱۹۶۵، ص ۳۲۶؛
نهایت الارب:[بی نام]،به تصحیح محمد تقی دانش پژو، تهران،۱۳۵۴ ص ۲۶۳-۲۶۲؛
جهشیاری، ابوعبدالله محمد: الوزراء والکُتاب، ترجمه: ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۹-۸؛
دینوری، ابوحنیفه احمد: اخبار الطوال، به کوشش گرگاس، لیدن،۱۸۸۸، ص ۷۷،
٦٤٨- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی اردشیر بابکان، بیت ١٢-٤.
٦٤٩- باید دانست که در شاهنامه و روایت هاي قدیم ایراني اعم از پهلوي و فارسي اسکندر داراي دو چهرهٔ متضاد است. از يك طرف مرد اهریمني و ویرانگر و از نژادي نامعلوم «بي پدر» و زشت خوي است و حتي در ادبیات پهلوي غالباً با عنوان «گجستك» به معني ملعون یاد مي شود، و از طرفي در ادبیات اسلامي و بخصوص در اسکندر نامه ها پادشاهي جهانگیر و جهاندار و نيك خوي و در مرتبه اي نظیر پیامبري و ازنژاد داراب کیاني است. در این مورد اخیر باید ذکر کنیم که چهرهٔاسکندر مأخوذ است از داستاني رُمان گونه که در حدود قرن سوم میلاد مسیح به زبان یوناني دربارهٔ اسکندر در اسکندریه ترتیب یافته و به کالیستن مورخ نسبت داده شده بود و بعدها آنرا به پهلوي و سریاني سپس به عربي و سرانجام به فارسي ترجمه کردند و به تدریج در داستانهاي ایراني رواج یافت و از جمله اصیل ترین آنها روایتي است که در دارابنامه طرسوسي در جلد دوم مشاهده میکنیم.

- زِ رأی و زِ دانش به یکسو شوند همـان پـنـد دانـنـدگـان نشـنوند
- بـگـردنـد یـکسر ز عهـد و وفـا بـه بـیـداد یـازنـد و جـور و جـفـا
- جـهـان تنگ دارند بر زیردسـت بریشان شود خـوار یـزدان پرسـت
- بـپوشنـد پـیراهــن بــد تـنــی بِـبالند بــا کـیــش آهــرمـنــی
- گـشـاده شــود هـرچه ما بسته ایـم بیالاید این دیـن که ما شـسته ایـم
- تبه گـردد این پـنـد و انـدرز مــن بـه ویـرانی آرد رخ ایـن مرزمن[۶۵۰]

بعد از فتوحات اسلام در ایران همینکه حرارت انقلاب سیاسی روی به خاموشی نهاد و دوره چهار خلیفه اول به پایان رسید و زمام امور به دست بنی امیه افتاد، و خلافت را با پادشاهی توام ساختند، و تعصب جاهلیت را مبنی بر افتخار عرب و تذلیل ملل دیگر بر خلاف مبانی اسلامی رواج دادند، به ویژه در مورد ایرانیان، در اثر همین بی عدالتی ها کم کم پیشوایان ایران از خواب غفلت و رخوت که هر ملت در نتیجه انقلاب سیاسی مدتی دچار آن می گردد بیدار شدند، آنگاه آثار استیلاء و فرمانروائی بیگانه را درک کردند و به حقیقت بندگی و زیردستی پی برده ارزش آزادی و استقلال را در یافتند. آثار این هوشیاری در قالب ایدئولوژی های مانند سیاسی، مذهبی، فرق متنفذ، کوشش های علمی و ادبی، نفوذ سیاسی و ... په با عرصه ظهور گذاشت.

۷- حکمت

حکمت و اندیشه در نزد پادشاهان یکی از مواردی بود که در چگونگی و شیوه حکومتداری آنان تأثیر زیادی داشت. علارغم اینکه در طول تاریخ ایران پیش از اسلام از مشاورتهای پادشاهان با مشاوران و اندرزگران و ...که رابطهٔ نزدیک با هم داشتند صحبت های زیاد شده است اما آیا خودِ عملِ مشورت حاکی از حکمت و بینش درست آنان نبود؟ درست است که مشورت فی نفسه کاری در خور ستایش است؛ اما آیا شاهنشاهی که در خود چنینن جسارتی می بیند که به عنوان فردی که زمام همهٔ کارها در دست دارد با افراد و مجالس مشورت کند، در خور ستایش نیست؟

آیا در این مواقع شاهنشاهی که در نقش یک حکیم که سخنان پندآموزی را ایراد می کند ظاهر نمی شود؟

۶۵۰- فردوسی، شاهنامه: پادشاهی اردشیر بابکان، بیت ۶۲۸-۴۳۴.

هنگامی که به بررسی ویژگی های یک حکیم می پردازیم به نکاتی نمی رسیم که برخی از آن در نزد پادشاهان آرمانی ایران پیش از اسلام وجود داشت؟

دریشت های اوستا «چیستا»[۶۵۱] ایزد حکمت است، که با «دین مزدائی» یکی دانسته شده؛[۶۵۲] دو صفتی که همه جا با نام این ایزد همراه است،«راست ترین»[۶۵۳] و «راستگرائی»[۶۵۴] است، و این خود از بستگی بسیار نزدیک دین و حکمت با (Arta/Aŝa) حکایت می کند.در نظر غیر ایرانیان نیز همین تشابه به چشم می خورد:

تازمانی که حکیمان حکومت نیابند، ویا شهریاران و فرمانروایان این جهان از روح حکمت بهرهمند نباشند، تازمانی که قدرت سیاسی با خرد و فرزانگی در یک شخص توأم نباشد، و کسانی که تنها یکی از این دو خاصیت دارا و از دیگری بی نصیب باشند از فرمانروائی برکنار نگردند، شهرها و نوع بشر هرگز از شقاوت و تیره روزی رهایی نخواهند یافت.[۶۵۵]حکیمان هرگز به قصد، دروغ به اندیشه خود راه نمی دهند؛ چرا که آن را دشمن می دانند، و دوستدار راستی اند؛ و هیچ چیز جز راستی به حکمت همانند نیست. آیا در سرشت حکیم دروغ جایی می تواند داشته باشد آیا وی جداً از دروغ بیزار نخواهد بود؟ آری، چنین است. وچون راستی، سالار و رهبر باشد، وجود هیچگونه بدی را در پیروان او تصور نمی توانیم کرد؟ نه، هرگز. عدالت و سلامت فکر همراه، وعفت در پی او خواهد بود؟ بی شک ... ؛

پس حاجت نیست که من بار دیگر فضیلت های مردم حکیم را در پی هم برشمارم؛ زیرا یقیناً به یاد داری که شجاعت، بزرگمنشی، هوش و حافظه نیز از خصایص طبیعی او می باشد».[۶۵۶]

پس در نظر افلاطون دوستار راستی و دشمن دروغ یکی از شرایط حکمت و تدبیر است.

حکمت از نظر افلاطون عبارت است از پیوستن روح به عالم برتر و شناختن حقایق ثابت و بی زوال و ابدی. در شهر آرمانی افلاطون کسانی که به شهریاری و فرمانروائی نامزد می شوند باید از فضائل روحی و اخلاقی بهره مند و دارای جسم درست و عقل سالم باشند، و پس از آنکه چندی برای پرورش اندامهای خود به ورزش بدنی پرداختند و روزگاری دراز برای تقویت و تربیت نیروهای عقلانی به آموختن موسیقی و نجوم و ریاضیات اشتغال ورزیدند، باید به تحصیل حکمت مشغول گردند، و به شناخت حقایق امور توجه کنند، برای کسب تجربه و آزمودگی در کارهای بزرگ کشوری و لشکری شرکت جویند. اینگونه تصورات دربارهٔ حکمت و حکومت در یونان آن زمان تازگی دارد، و هرچند که در خاور نزدیک از روزگاران بسیار دور، سلطنت رسالت الهی تصور می شده

651- čistA.

۶۵۲- یشت۱:۱۶؛ یشت۱۰:۱۲۶

653- RaziCtA.
654- ACaonI.
655- Plato: Republice.5-376.

۶۵۶- همان، ۴۸۵.

است،[۶۵۷] و فرمانروایانی همچون حمورابی، داوود و سلیمان نبی، خود را با عالم الهی مرتبط و از آنجا ملهم و مؤید می دانسته اند؛ لیکن شواهد دیگر، همچون قرار دادن «حاکمِ حکیم» در رأس جامعه ای که طبقات سه گانه آن بی اختیار نظام اجتمائی ایرانی و آریائی را به خاطر می آورد، حکم می کند که در این مورد نیز توجه خود را به سوی ایران و اعتقاداتی که مردم آن دربارهٔ مقام و مفهوم شاهی داشته اند معطوف داریم. بنابراین شاهی آرمانی وقتی تحقق خواهد یافت که قدرت حکومت با عدل و دین و حکمت توام باشد. در طول تاریخ ایران پیش از اسلام با دو گونه پادشاهی برخورد می کنیم. از یکی با عنوان شاه خوب و آرمانی یاد میشود که در راستای نیکی و راستی و کوشش در نیلِ همگانی به آن گام برمی دارد و دیگری شاهی بد که توان در غیر آن راه قدم بر می دارد و شایستگی پادشاهی را ندارد.

در نوشته های ایرانی این دو گونه خاصیت نه تنها در پادشاهی جمشید و فریدون و کیخسرو، و ستمگریهای ضحاک و افراسیاب نمایان می شود، بلکه در کارهای بزرگی که داریوش به خواست و یاری اهوره مزدا انجام داده است، و در آشوبگریهایی که پیروان دروغ در کشور او می کنند نیز بروشنی نمایان می گردد. در ادبیات پهلوی به تضاد میان شاهی خوب و شاهی بد بارها اشاره شده است؛ چنانکه در دینکرد شاهی خوب مظهر سپندمینو، و شاهی بد نماینده انگره مینو دانسته شده،[۶۵۸] و درجای دیگر این دوگونه فرمانروایی بدینسان از یکدیگرجدا شده اند:

«پایه های شاهی، دانایی و راستی و نیکی است، و زمان آن ایزد است، و نشان آن گسترش داد اندر جهان، و آبادانی و آسانی و دانایی و راستی و نیکی است، و بلندی یافتن دانایان و راستان و نیکان دیگر که بزرگی را در خوراند...

و ناچیز شدن آنانکه پستی را سزاوارند؛ و فراخی و خوشی برای مردم بسیار، و نیک دانستن پادشاهی که از شاهی او سپندمینو جهان را فراگیرد...

٦٥٧- در نزد مردمان آسیای غربی (سومر، آشور، بابل) شا برگزیده و نمایند خدا برروی زمین، و شبان و نگهبان مردم بود.نِنا (Nanna) «ماهخدا»یِ سومری، اورنامو(Ur Nammu) را برگزید تا به نمایندگی او یر شهر «اور» و سرزمین سومر حکومت کند.لیپیت ایشتار(Lipit Ishtar) فرمانروای ایسین در کتیبه ای که از او به زبان سومری برجای مانده است که گوید:آن (An) و انلیل (Enlil)، خدای زمین و آسمان، او را به شاهی برگزیدند تا عدالت را در آنجا برقرار سازد، نیاز و دشمنی و آشوب را از زمین براندازد، و مردم سومر و اکد را به نیکبختی برساند. ر،ك:

- Kramer. S. N:.History Begins at Sumer, New York, 1959, pp. 53 & 105.

شاهی حق الهی است که از آسمان بر کسانی که برگزیده خدایان اند نازل می گردد. در اسطوره سومری «طوفان» چنین آمده است:« پس از آنکه شاهی از آسمان فرود آمد، پس از آنکه تخت بلند و تاج سلطنت از آسمان فرود آمد، انلیل احکام و آئینهای مقدس را به کمال رساند، و پنج شهر بنیان نهاد».ر،ك :

- Pritchard.J.B: the Ancient Near East, Princeton, 1985, P. 29.

بر بالای ستونی که حمورابی، فرمان روای بابل (۱۷۲۸ تا ۱۶۸۶ پیش از میلاد مسیح) قانون نامه خودرا بر آن نوشته است، نقش برجست او دیده می شود که در برابر «شمش»، خورشید خدای عدالت،ایستاده است و شمش عصای سلطنت را که نمودار اقتدار مطلق و نشانه تائید الهی است به او می سپارد.

٦٥٨- کتاب سوم دینکرد،۵-۳:۴۰۱.

پایه های شاهی بد، نادانی و دروغزنی و زشتکاری است، و زمان دیوان است؛ نشان آن آلودگی جهان به بیدادگری است، و دشواری و ویرانی و نادانی ودروغزنی؛ و بلندی یافتن نادانان و دروغزنان، و ناچیز شدن آنانکه بزرگی را سزاوارند، وبزرگ شدن آنانکه پستی را درخوراند؛ تنگی و سختی برای مردم بسیار؛ خوب شمردن جباری که از نادانی و فرمانروایی بیدادگرانه او اهریمن بر جهان چیره گردد.»[659]

و باز درجای دیگر چنین آمده است:

«چون شاهی به شاه خوب سپرده شود، فرجام آن رامش وآسایشی است که ازآن شاهی خوب پدیدآید، و رستگاری و شکوهمندی وابسته بدان؛ نیکوکاری به جهانیان از روی داد، چنانکه در شاهی جمشید بود.

و چون شاهی به شاه بد سپرده شود، فرجام آن گزند و آسیبی است که ازآن شاهی بد پدید آید. وگناه و پشیمانی آن، پدید آید. و گناه و پشیمانی آن، و آزار رسیدن به جهانیان ازبیداد، چنانکه در روزگار ضحاک بود، بدانگونه که دردین آشکاراست.»[660]

زرتشت در سروده های خود دربارۀ آرزوی پادشاهی نیک چنین بیان می کند:

باشد که شهریاران خوب شاهی کنند، با کردارهای حکمت خوب. ای آرمیتی، شهریاران بد را بر ما فرمانروائی مباد... .[661]

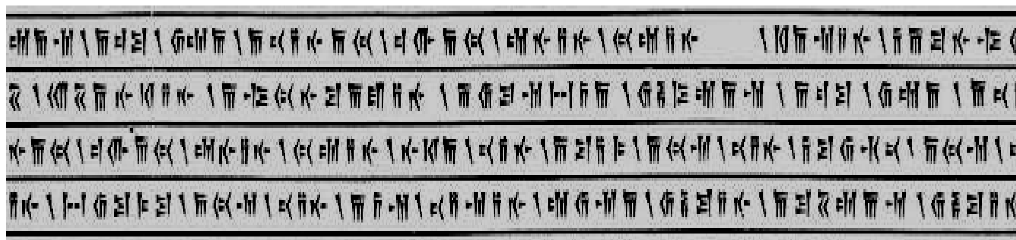
این صفاتی که افلاطون برمی شمرد و آنگونه پادشاهی که دین زرتشتی آن را ستایش می کند با آنچه داریوش در کتیبه های خود همواره خویش را بدین صفات می ستاید همسان می نمایند؛ ازجمله:

بخواست اهوره مزدا، من چنانم که راستی را دوستم، دروغ را دوست نیستم...، هرچه راست است آن خواست من است. مرد دروغگو را دوست نمی دارم.[662]

از آن روی اهوره مزدا مرا یاری کرد، و خدایان دیگر که هستند، که بد کردار نبودم، دروغ گرا نبودم، خطا کارنبودم، نه من و نه تبار من .از روی راستی [عدالت] رفتار کردم:[663]

۶۵۹- همان،۴:۳۷.
۶۶۰- همان،۱۸-۱۱:۳۲۰.
۶۶۱- یسنا۹:۴۸.

662- DNb. 6-12.
663- DBIV. 56-66.



61. tâm \ abara \ utâ \ aniyâha \ bagâha \ tyaiy \ hatiy \ thâtiy \ Dârayavau
62. š \ xšâyathiya \ avahyarâdiy \ Auramazdâ \ upastâm \ abara \ utâ \ ani
63. yâha \ bagâha \ tyaiy \ haijy \ yathâ \ naiy \ arika \ âham \ naiy \ draujana \ âham \ na
64. iy \ zûrakara \ âham \ naiy \ adam \ naimaiy \ taumâ \ upariy \ arštâm \ upariy

محمد بن جریرطبری نیز گوید: چون دارابن داراب به پادشاهی بنشست و عدل و داد بگسترد و عالم را آبادان کرد چنانکه گرگ و میش با یکدیگر آب و هم گیاه خوردندی و دست ظلم از عالم برخاست. به مدت چهل سال پادشاهی کرد و در آن مدت به هیچگونه او را دشمن پیدا نشد. او را فرزند آمد همو را دارا نام کرد و چون او از دنیا برفت فرزندش دارا به تخت نشست و تاج بر سر نهاد و مدت ده سال پادشاهی کرد. او هم عدل داد می کرد و زین را به عدل خویش بیاراست و در آن مدت که او مَلک بود از رعیت باج و ساژ نخواست تا ایشان به فراغ دل به عمارت و زراعت مشغول شدند و در روی زمین هیچ مقامی خراب نماند، ودرعهد او الاکه آبادان کردند.[۶۶۴]

درشاهنامه فردوسی نیز دیده می شود که هرگاه که فرمانروایی ظالم و خودکامه به شاهی میرسد، نیروهای اهریمنی برکشور چیره می گردند، ویرانی وخشک سالی و جور و ستم همۀ جا را فراگیرمیشود؛ وچون شهریاری دادگر و دیندار و شایسته بر تخت می نشیند کشور روی به آبادانی می نهد، جهان «تازه» و«نو» و «پر از چشمه و باغ و آب روان» می شود، و زمانه «بی اندوه» و «جوان»، و روی گیتی «چون بهشت» میگردد. چون شهریار ظالم بر کشور چیره شود، همۀ آئینهای جهان آشفته می گردد:

- ز بیدادی شهریار جهان — همۀ نیکوییها شود در نهان
- نزاید بهنگام در دشت گور — شود بچّه باز را چشم کور
- نماند بپستان نخجیر شیر — شود آب در چشمه خویش قیر
- شود در جهان چشمه آب خشک — ندارد به نافه درون بوی مشک

٦٦٤- تاریخ طبري ص۷۰۷.

- ز کـژی گـریـزان شـود راسـتـی		پـدیـد آیـد از هـر سـوی کـاسـتـی[۶۶۵]

ابن بلخی در فارسنامه خود راجع به اردشیر بابکان گوید:

«... و ندیمان او از جمله حکما و اهل فضل بودندی و در وقت دو روز به مجلس اُنس نشستی یک روز به بارگاه بزرگ با بزرگان دولت شراب خوردی و هرکس را نواختی در خور او بفرمودی، ویک روز در خلوت با حکیمان و فضلان کی ندیم او بودند شراب خوردی و از ایشان فایده گرفتی و سراسر مجلس های او سخن جد رفتی و هرگز به هزل مشغول نگشتی و باقی روزها به تدبیر مُلک و گشادن جهان و قمع دشمنان مشغول بودی و همت او در دشمن شکنی [مصروف] و لذت ها برخویشتن حرام داشتی تا آنگاه کی آن مهم کفایت شدی و ماثر بسیار داشت...».[۶۶۶]

دربارهٔ عدالت زمامداری خسرو اول ساسانی انوشیروان تنها گفته مورخان مانند مسعودی در مروج الذهب و المعادن الجوهر مستندی برای تحلیل های تاریخی نیست بلکه گفته شاعر شیرین سخن فارسی سعدی شیرازی جهانی معنی را حاوی است:

- زنده است نام نوشروان به عدل		گرچه به سی گذشت که نوشیروان نماند

واین گفته شاعر ایرانی بدون الهام از سخن پیامبر اسلام محمد(ص) نیست که گفت:

ولدت فی زمن ملک العادل.[۶۶۷]

و یا به گفته ابن بلخی: «قاعده ملک آزادگان پارس بر عدل و سیرت ایشان داد و دهش بود و هرکه از ایشان فرزند را ولیعهد کردی او را وصیت در این جمله نمودی که پادشاهی نتوان کردن مگر به لشکر و لشکر نتوان داشتن مگر به مال و مال نخیزد جز به عمارت و عمارت نباشد جز به عدل. از پیغمبر اسلام را پرسیدند که چرا همهٔ قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان هلاک شدند و ملک پارسیان دراز کشید. پیغمبر فرمود از بهر آنکه آبادانی کردند اندر جهان و دادگستردند میان بندگان عز وجل».[۶۶۸]

تمام این نکات به مانند دستاوردهای معنوی قلمداد می شود که در قالب های گوناگون ارائه می گردید و به کار گرفتن آن برای هر پادشاه فرصتی را ایجاد می کرد که دوران شاهنشاهی او را به یکی از درخشان ترین دوره های تاریخی تبدیل کند. پادشاهانی که حسن تدبیر داشتند و نامی از خود برجای گذاشتند نتنها از آن استفاده می

٦٦٥- فردوسی، شاهنامه: داستان سیاوش، بیت ٨٢٤-٨٢٩.
٦٦٦-ابن بلخی: فارسنامه،١٣٤٣، ص ٧١.
٦٦٧- همان، همانجا.
٦٦٨- همان، ص ٩٥.

کردند بلکه برای اخلاف خویش هم آن را به انضمام دستاوردهای جدیدتر به یادگار می گذاشتند و شاهانی که اینگونه نبودند نتنها چندان موفق نبودند بلکه زود از اذهان پاک می شدند.

یکی از بهترین مدارک به جامانده، اندرزنامه ها و وصیت های شاهان و بزرگان ایران پیش از اسلام است، که دربارهٔ چگونگی ادارهٔ مملکت خطاب به جانشینان بعدی یا بزرگان خویش، از آن زمان به جای مانده. گذشته از نکات اخلاقی و دینی این رسالات، این نوشته ها در حکم مدرکی روانشناختی از نوعِ دیدگاه و نظرِ فردِ نویسنده ای است که قصد دارد آنچه را که خوب و مناسب میدانسته را به اخلاف خویش متذکر شود تا جانشینان آینده بتوانند از تجربیات گذشتگان پند گیرند و متناسب با آن عمل کنند.

این سنتی است پسندیده که ریشه در ادبیات اساطیری و دینی ایران دارد.[۶۶۹]

به هر ترتیب هنگامی که با نصایح و وصایایی چون:

فریدون،[۶۷۰] دارا،[۶۷۱] بهمن،[۶۷۲]داریوش اول هخامنشی،[۶۷۳] اردشیر بابکان،[۶۷۴] انوشیروان،[۶۷۵] بهرام گور،[۶۷۶] قباد،[۶۷۷] هرمز چهارم ساسانی،[۶۷۸] خسرو پرویز[۶۷۹] و یزدگرد[۶۸۰]و ... .عهود و نامه هایی همچون:

عهد اردشیر،[۶۸۱] عهد اردشیر به پسرش شاپور،[۶۸۲]رساله اردشیر در آئین کشور داری،[۶۸۳] عهد شاپور به پسرش هرمز،[۶۸۴] عهد قباد،[۶۸۵] عهود انوشیروان،[۶۸۶] کارنامه انوشیروان [۶۸۷] اندرز خسرو قبادان (اندرزنامه خسرو انوشیروان)[۶۸۸]... ؛

٦٦٩- دینکرد٢٨٧:٣،٢٩٧، ٢٩٧.
٦٧٠- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: التمثیل و المحاضره، تحقیق عبد الفتاح محمدالحلو، قاهره ۱۹۶۱، ص ۱۳۶.
٦٧١- عامری، ابوالحسن محمد: السعاده و الاسعاد، ص ۳۳۵.
٦٧٢- همان، ص ١٣٧.

673- DNb.7-8.

٦٧٤- عهد اردشیر، تحقیق احسان عباس، ترجمه: محمدعلی امام شوشتری، تهران ١٣٤٨، ص ١١٣-٨٥.
٦٧٥- خردنامه، به کوشش منصور ثروت، «پند نامه انوشیروان عادل»، تهران، ١٣٦٧، ص٦٥-٦٢.
٦٧٦- عامری، ابوالحسن محمد: السعاده و الاسعاد، ص ٩٥؛
- جاحظ، عمربن بحر: المحاسن والاضداد، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ١٨٩٨م، ص ٧٨؛
- بیهقی، ابراهیم بن محمد: المحاسن المساوی، بیروت، ١٩٧٠م، صص ٤٧٣ ،١٧٨، ١٧٢؛
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: التمثیل و المحاضره، ص ١٣٧؛
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین:د محاضرات الادباء، ،ج١، بیروت، ١٩٦١م، ص ٧٠ و ١٦٢.

٦٧٧- المحاسن و المساوی، ص ١٠٩و ١١٠؛التمثیل، ص ١٣٨.
٦٧٨- المحاسن و المساوی، ص ٥٠٤؛ التمثیل، ص ١٣٨.
٦٧٩- همان ، همانجا.
٦٨٠- همان ، همانجا.
٦٨١- اصل پهلوی متن عهداردشیر از میان رفته است ، اما چند نسخه از ترجم عربی آن در دست است : ١- متنی که در کتاب الغرّه آمده که احتمالا در نیمه دوم قرن چهارم تالیف شده و مولف آن معلوم نیست . این نسخه در سال ۵۸۴ هجری استنساخ شده است.٢- متنی که در تجارب الامم ابن مسکویه آمده است.٣- متنی که در مجموعه متعلق به کتابخانه کوپرولو(شماره ۱۶۰۸)آمده و احتمالاً در آغاز قرن یازدهم هجری از روی نسخه ای از قرن ششم استنساخ شده است.۴- متنی که آن را آبی آورد است.
٦٨٢- درباره این عهد ر.ک:نهایه الارب: به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، ، ص ۱۹۶-۲۰۰؛ ←

نامه های پادشاهانی چون اردشیر بابکان،[۶۸۹] نامه شاپور اول ساسانی در جواب قیصر روم،[۶۹۰] نامه های انوشیروان[۶۹۱]، نامه منسوب به خسرو پرویز در پاسخ شیرویه؛[۶۹۲] بر خورد می کنیم در می یابیم که این نصایح در حکم پند های حکیمی است که ماحصل عمر و دستاوردهای زندگی خویش را به دیگران عرضه می کند.

مطالب این گونه رسالات معمولا مشتمل بر تمجید خرد و عدالت، توصیه در باب پاس داشتن دین، اصرار در نیکوکاری و حق رعیت را شناختن، به امور لشکری پرداختن، اجرای عدالت، برگزیدن کارگزاران مالیاتی، اهمیت مشاوره، مجازات، دقت در گفتار و صدور فرمان،میانه روی در اعتدال و... می باشد.[۶۹۳] همانطور که ذکر شد گرچه این مباحث در اولین برخورد منش اخلاقی پادشاهان را نمایان می سازد ولی باید از زاویه ای دیگر نیز بدان پرداخته شود. در بطن این رسالات افکار و سیاست هایی نهفته بود که برای آیندگان کارساز می آمد. این افکار و سیاست ها حاصل سالها فرمانروایی بود که یک پایه در دین داشت، و یکی دیگر در میان خیل انبوهِ مردمی داشت که هر یک از خلق و خوی متفاوتی برخوردار بود. در اینجا بود که باید سیاست و عملکردی به کار برده می شد که هم حافظ منافع پایه های ذکر شده باشد، و هم در سیاست خارجی و دنیای پیرامون کاربرد داشته باشد.

→
- ابن قتیبه: عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۳؛
- گردیزی: زین الاخبار، ص ۲۲.

٦٨٣- نهایه الارب، ص ۱۸۶-۱۹۹.

٦٨٤- مسعودی: مروج الذهب و معادن الجوهر، ج۱، ص ۲۹۱.
- غررالسیّر، ص ۴۹۸-۴۹۵؛
- جهشیاری: الوزراء والکُتاب، ص ۳۲-۳۴.

٦٨٥- نهایه الارب، ص۳۰۱-۳۰۰؛ تاریخ طبری،ج ۱، ص ۸۸۸.

٦٨٦- ابن ندیم: الفهرست، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ مجمل التواریخ و القصص:ص ٧٦؛ اخبار الطوال، ص ٧٦.

٦٨٧- ابن مسکویه: تجارب الامم، ج۱، ص ۱۱۰-۱۰۰.

٦٨٨- بهار، محمد تقی: ترجمه چندمتن پهلوی، ص ۱۰۷؛ماهیار نوابی، یحیی:مجموعه مقالات،به کوشش محمود طاووسی، شیراز،۱۳۵۵، ص ۵۰۰. عریان، سعید: متون پهلوی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۹۸.

٦٨٩- مروج الذهب،ج۱، صص ۲۸۹و۲۹۰؛ الوزراء، ص ۷.

٦٩٠- مروج الذهب، ج۱، ص ۲۹۲-۲۹۱؛ نهایه الارب، ص ۲۶۶-۲۶۱.

٦٩١- تاریخ طبری، ج۱، ص ۸۹۲-۸۹۳؛ محاضرات الادباء،صص ۳۹ و٣٤و ۷۰۰؛ طرطوشی : سراج الملوک، قاهره، بی تا، ص ۳۵۸.

٦٩٢- تاریخ طبری، ج۱، ص ۱۰۵۸ -۱۰۴۶؛ تاریخ بلعمی، ص ۱۱۶۰-۱۱۸۰.

٦٩٣- نكته مهمي كه نبايد از آن غافل شد اين است كه ماخذ عمدۀ كتب عربي قرنهاي سوم وچهارم كه دربارۀ ايران پيش از اسلام مطالبي نوشته اند، كتابهايي از قبيل خداينامه و آئين نامه و نسخه هاي عهود و سيرتهاي پادشاهان پيش از اسلام و كتاب گاهنامه ونظاير اين كتابها بوده است كه در قرن دوم و سوم هجري قمري به عربي ترجمه شده و در دسترس مورخان و مولفان كتب قرار گرفته بود.

نتیجه

شناخت و فهم نظام پادشاهی ایران پیش از اسلام یکی از مهمترین موضوعات تاریخ ایران است؛ چرا که این نظام طی چندین قرن دوام یافت و حتی، دوره های بعد از اسلام نیز به نوعی از آن الگو گرفتند. موقعیّت جغرافیایی ایرانزمین اعم از طبیعی و ژئوپولیتیکی و خصوصیات بر آمده از آن شیوه ادارهٔ خاصِّ خود را می طلبید. این در حالی بود نظام پادشاهی در سیر اندیشهٔ دینی و آئینی مردم آن سرزمین، چنان ترویج داده میشد، که در آن شیوه مملکت داری در چارچوب نظام اخلاقی تعریف شده بود. به اعتقاد ایرانیان پیش از اسلام، که متأثر از شرایط محیط و اعتقادی پیرامون بود، شاه سرمشقِ اخلاق و رفتار و گفتارِ خَلق بشمار می رفت به هر سیرتی که او رَوَد آنان نیز می رفتند و به هر خصلتی که او متحلّی شود آنان نیز آراسته می شدند؛ سخن او برترین سخن و اندیشه او بهترین اندیشه است. آنان چنین می پندشتند که خوب و بدِ احوال آنان به نیک و بدِ نیّتِ شاهان وابسته است، و نیز عقیده داشتند که هرگاه عنان عنایتِ پادشاه از خلق بازگردانده شود خداوند نیز لطف و عنایت خود را از مردم دریغ خواهد داشت. نکته قابل توجه در این است که پادشاهان براساس تعالیم و آموزش هایی که در دوران جوانی می دیدند به مقام پادشاهی می رسیدند به عنوان مثال شاپور دوم ساسانی تازمانی که به سنِّ بلوغ نرسیده بود، مادر و بزرگان مملکتی، شاهنشاهی را اداره میکردند. چرا که هر پادشاهی که شایسته مقام پادشاهی می شد و قدرت را دردست می گرفت، با شرایط متفاوت و گوناگونی رو به برو بود، که باید چنان سیاست و کیاستی پیشه می کرد که هم بنابر مصالح داخلی و هم مصالح خارجی به بهترین نحو از اداره آن برآید؛ این سیاست و کیاست پرورش یافته از آموزه های برآمده از فرهنگ دینی و آئین هایی بود، که در ایرانزمین مرسوم بود. پادشاهانی که به بهترین نحو از این آموزه ها استفاده می کردند آرمانی، و برای آیندگان خویش الگو قرار می گرفتند. درست است که طبق نظریات مکتب مُدرنیته نظام پادشاهی از یک سو، مانع سوءِ استفاده از قدرت، آنطوری که در رژیم استبداد و فرمانروائی مطلق می بینیم، می شود، و از سوی دیگر مانع سوءِ استفاده از آزادی در دموکراتی حاد می شود، ولی نظام شاهنشاهی ایران پیش از اسلام به گونه ای خاص بود چرا که در آن اهرمهایی برای تعدیل سیاست های سفت و خشن موجود بود.

این نظامِ خاص، پادشاهی را آرمانی می دانست که طبق قوانین و اصول هایی که حتی برخی نانوشته بودند عمل می کرد. این قوانین بر آمده از نیازهای مردم اعم از اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی و حتی شرایط سیاسی بود. بر اساس متون دینی میان شاه و مردم نوعی رابطه متقابل وجود داشت، هنگامی که پادشاهان آرمانی ایران باستان رسالت خود را از اهورامزدا و سایر ایزدان در یافت می داشتند، به نوعی از مردم خویش نیز مشروعیت می گرفتند؛ بر این اساس بود که خود را مأمور به نگهبانی از داد، دربند کننده آشفتگی و بی نظمی معرفی می کردند؛ اینان به مانند یک فاتح با نیروی نظامی خود که برآمده از مردم بود، به دوره بی نظمی پایان می دادند و به مملکت صلح و آرامش می بخشیدند. سپس این پادشاهان یک مرکز قدرتی برپا میداشتند که پدیدآورنده نظم و داد نوین

بود، و به دنبال بهبود وضع جامعه برمی آمدند؛ بدین گونه رهبر معنوی مردم خویش، و برخوردار از حکمت و دانایی ایزدی می شدند به گونه ای که قانون اخلاقیِ مملکت را به وجود می آوردند. در وجود این فرد مقتدر بایستی خصوصیاتی همچون پارسائی، دانائی، دلاوری و اندیشه مندگری وجود داشته باشد و در طول پادشاهی خویش از آن استفاده کند. اینجاست که دلایل اهمیت مقام شاهی در ایران پیش از اسلام معلوم می شود. در اینجا مقام شاهنشاهی چندان اهمیتی ندارد چرا که شاهان بسیاری در این عرصه آمدند و رفتند و حتی برخی در میانه راه از پادشاهی خلع شدند؛ در ایران زمین چه نظام شاهنشاهی و چه نظام دموکراتی و یا جمهوری و یا... حاکم باشد صاحبان قدرت وظایفی در قالب موازین مُدوَّن و حتی نامُدَّون را به عهده دارند. در این شرایط کسانی ماندگار و آرمانی می شدند که بر اساس موازین مملکت رفتار و عمل می کردند. این موازین چنان طرح و برنامه ریزی شده بود که هر نظام و یا حتی هرکس در قالب آن رفتار می کرد، چنان وجهه ای پیدا می کرد که حتی زبان کسانی که چندان رابطه خوبی با آنان ندارند را به ستایش از آنها می گشود.

پیوست

۱- پشت سکه مهرداد دوم اشکانی.[1]



۲- سکه اردشیر اول ساسانی.[2]



۳- لوحه ای چهارگوش از کاشی لعاب دار، کشف شده در کاخ آپادانای تخت جمشید.[3]



۱- شاهنشاه بزرگ ارشک مظهر خدا.

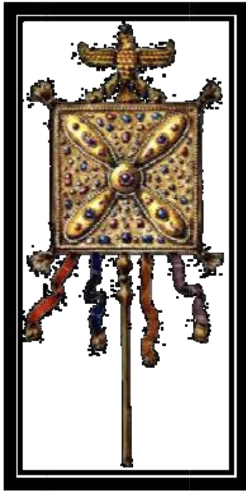
۲ - بیشتر نوشته هایی که بر سکه های ساسانی نقش می شوند:

- mzdysn bgy………MALK’N MLK’ yl’MNW ctry MN yzd’n.
- مزداپرست خدایگان[نام پادشاه]شاهنشاه ایران که چهر از ایزدان دارد.

➢ تصاویر سکه ها بر گرفته شده از سایت:

➢ www.griftrrec.com.

3- http://ortalia.blogfa.com



٤- درفش کاویانی.[4]

٥- نقش برجسته اشکانی در تنگ سروک.[5]



٦- نقش نرسه شاهنشاه ساسانی که نشان سلطنتی را از ایزدبانو اَناهیتا دریافت می دارد. شکل زن در این نگاره مظهر اَناهیتا می باشد چراکه لباس و زیورآلات وی نماد این ایزد بانو می باشد.



4- http://ortalia.blogfa.com.

٥- تاریخ ایران کمبریج (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی): احسان یارشاطر، بیکرمان، ا.د.ه.بیوار و ...، ترجمه: حسن انوشه، ج٣، قسمت اول، تهران، امیرکبیر، ١٣٨١، ص ٥٣٤و ٥٩١.

۷- سکه اردشیر اول ساسانی به همراه ولیعهدش شاپور اول.




۸- سکه شاپور اول ساسانی با تاج عقاب نشان.




۹- سکه هرمزد اول ساسانی.




۱۰- سکه هرمزد دوم ساسانی.





۱۱- سکه بهرام دوم ساسانی.



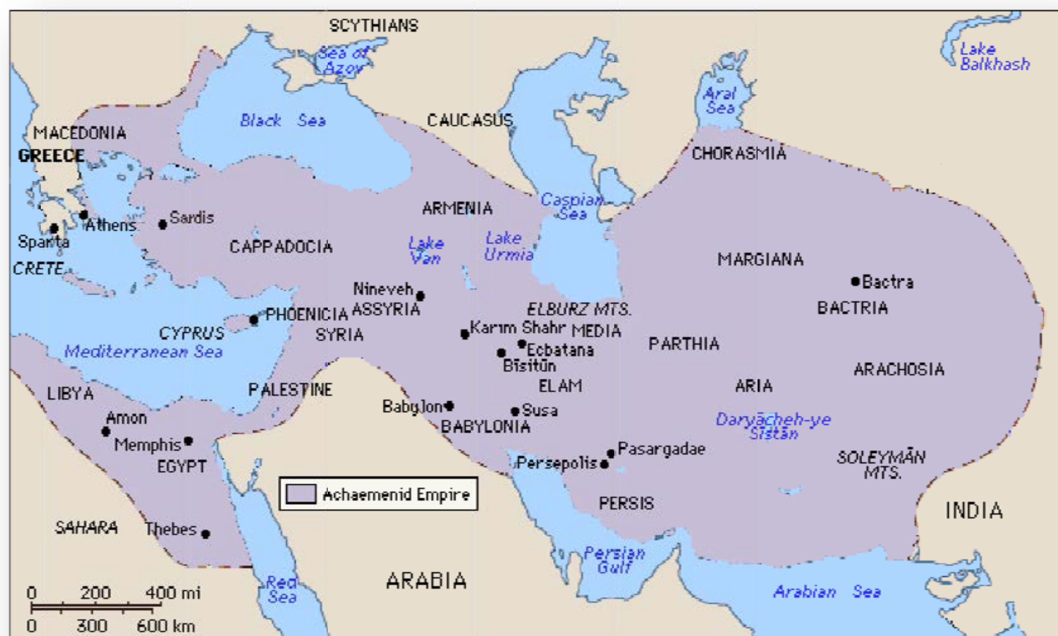


۱۲- سکه خسرو دوم ساسانی پرویز.





۱۳- نقشه وسعت شاهنشاهی هخامنشی.[۶]

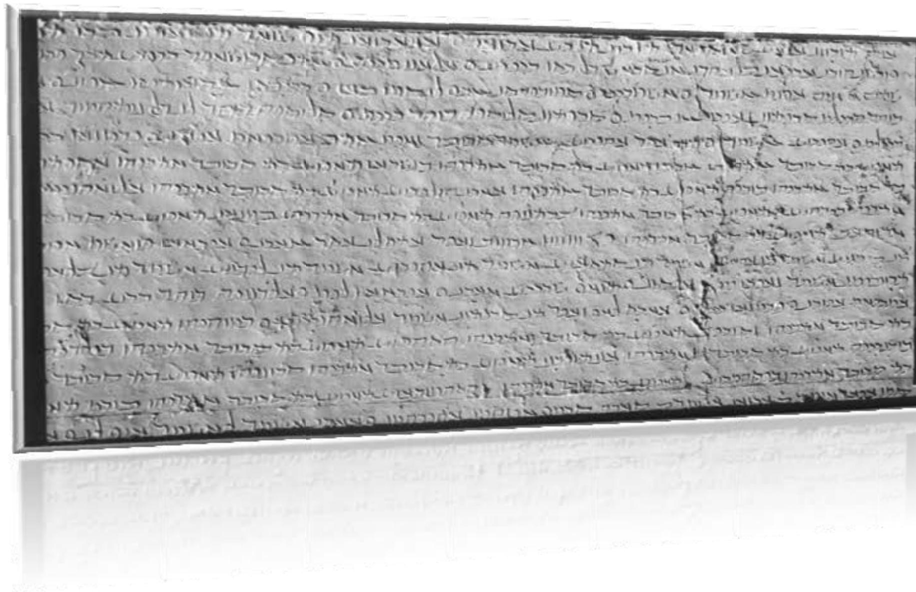


۱۴- نقشه وسعت شاهنشاهی ساسانی.



۶- کلیه نقشه ها گرفته شده از سایت: http://www.livius.org

۱۵- قطعه ای ازکتیبه شاپور اول ساسانی کشف شده در نقش رستم.[۷]



۱٦- منشور کورش کبیر هخامنشی واقع در موزهٔ بریتانیا.[۸]



۷- بر گرفته از سایت:

➢ http://oi.uchicago.edu

۸- استوانه ای از خاک رُس که در جریان حفاری بابل در سال۱۸۷۹ میلادی بدست آمد است، شامل چهل و پنج سطر، آغاز و پایان متن ناقص است؛ این استوانه هم اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می شود. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

➢ لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی، ص ۷۷-۷۶.

۱۷- نقش کورش در پاسارگاد.[۹]



۱۸- سکه مهرداد اول اشکانی.[۱۰]





9- http://www.livius.org

۱۰- پشت سکهٔ مهرداد اول چنین نوشته شده است: شاهنشاه بزرگ آرشک، مظهر خدا:

- ΒΑΣΙΛΕΩΣ / ΒΑΣΙΛΕΩΣ Ν/ΜΕΓΑΛΟΥ / ΑΡΣΑΚΟΥ / ΕΠΠΟΑΝΟΥ Σ

۱۹- سکه ای به سبک پارتی بدست آمده از نواحی هندوکش.





۲۰- سکه بلاش اول اشکانی.





۲۱- سکه های پادشاهان محلی پارس.





داریوش دوم از پادشاهان محلی پارس همزمان با امپراطوری اشکانی.




اردشیر دوم از پادشاهان محلی پارس همزمان با امپراطوری اشکانی.

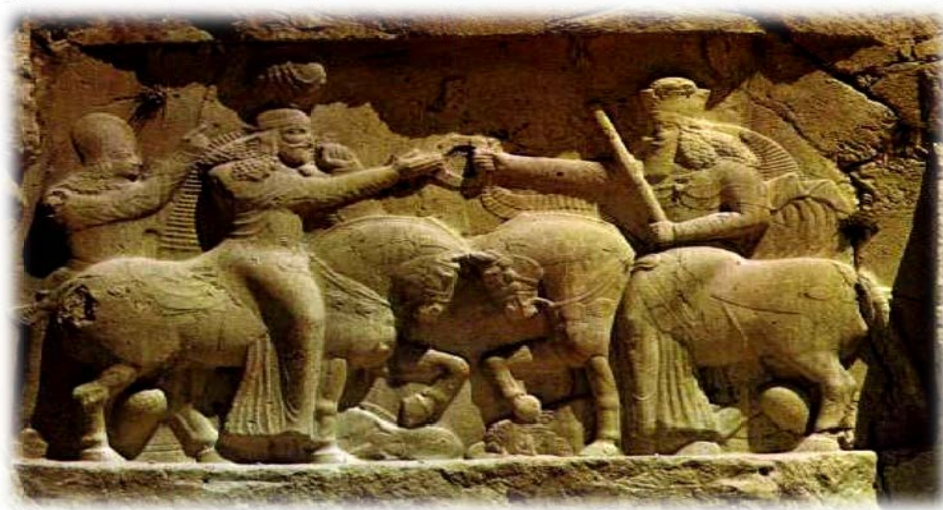
۲۲- سکه (وادفرداد/وات فرتات) از پادشاهان محلی پارس همزمان با امپراطوری اشکانی.




۲۳- سکه بلاش چهارم اشکانی در حالی که در پشت سکه آتشدانی رو به روی او قرار دارد.




۲٤- اردشیر اول ساسانی، نشان سلطنتی را از اهوره مزدا دریافت می دارد.[۱۱]





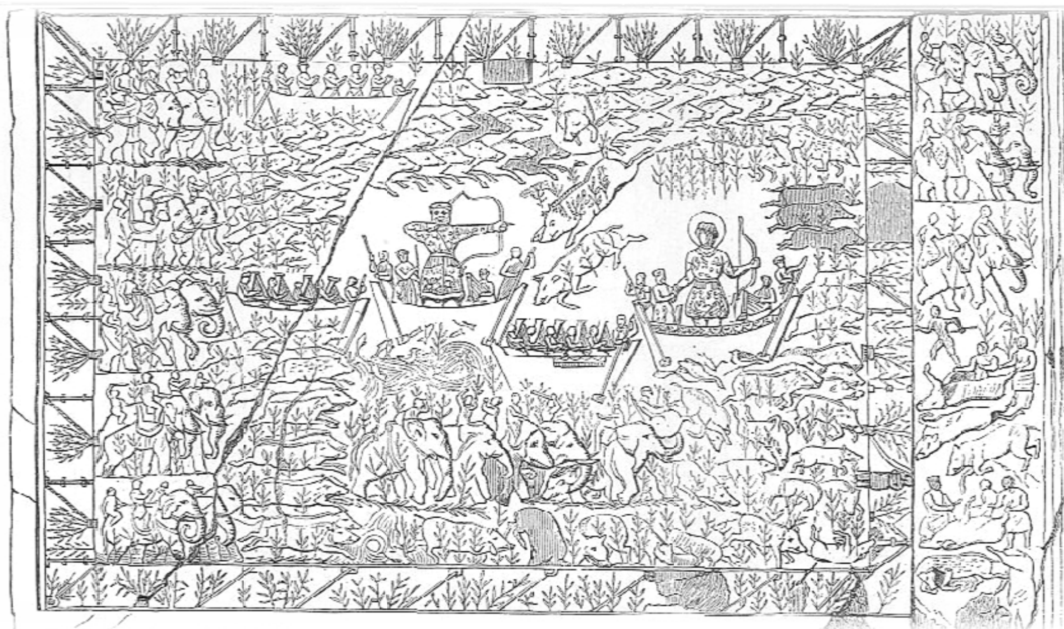
نقش برجسته شاپور دوم ساسانی طاق بستان در حالی که نماد سلطنتی را از اَهوره مزدا می گیرد و میترا نیز در پشت سر اَهوره مزدا قرار دارد.

۱۱- قابل مقایسه با نقش تاجگذاری اردشیر اول ساسانی در تنگاب فیروزآباد، اردشیر اول ساسانی و شاپور اول ساسانی در نقش رجب، بهرام اول ساسانی در کازرون، اردشیر دوم ساسانی، شاپور دوم ساسانی، خسرو دوم ساسانی پرویز، در طاق بستان در کرمانشاه.

۲۵- سکه شاپور اول ساسانی: مزداپرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و انیزان که چهر از ایزدان دارد.



۲۶- خسرو دوم ساسانی پرویز در نخجیرگاه.[12]



12- http://www.gutenberg.org

۲۷- امان دادن شاپور اول ساسانی به امپراطور روم، والریانوس.[۱۳]



۱۳- ونیز نگاه کنید به نقش برجسته های شاپور اول ساسانی در بیشابور و داراب فارس

کتابنامه

۱- منابع

۱-۱- فارسی

۱. ابن بلخی :فارسنامه، به کوشش علی نقی بهروزی،شیراز، [بی نام]،۱۳۴۳.
۲. ابن قتیبه دینوری عیون الاخبار: ابن قتیبه، چاپ قاهره ج۱، ۱۹۲۳.
۳. ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد: تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی ،ج۱، تهران، ۱۳۶۹.
۴. ابن ندیم ابوالفرج محمدبن ابویعقوب اسحاق بن محمدبن اسحاق وراق: الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران ۱۳۵۲.
۵. استخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد: مسالک و ممالک ، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۲۷.
۶. افلاطون: جمهوری، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، چاپخانه خوشه، ۱۳۵۳.
۷. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد:تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ۱۳۴۱.
۸. بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، به کوشش زاخو، چاپ لایپزیک، ۱۹۲۳.
۹. بیهقی، ابراهیم بن محمد: المحاسن المساوی، بیروت، ۱۹۷۰م.
۱۰. توسیدید: تاریخ جنگهای پلوپونزی، ترجمه: محمد حسین لطفی،تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۱. ثعالبی، ابو منصور عبدالملک:التمثیل و المحاضره، تحقیق عبد الفتاح محمدالحلو، قاهره ۱۹۶۱.
۱۲. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: غرراخبار ملوک الفرس یاغررالسیر، ترجمه محمد فضائلی، تهران، ۱۳۶۸.
۱۳. جاحظ، عمربن بحر: المحاسن والاضداد، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸م.
۱۴. جهشیاری، ابوعبدالله محمد: الوزراء والکُتّاب، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۸.
۱۵. حمزه اصفهانی: تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، چاپ بیروت،۱۹۶۱م.
۱۶. خورناسی، موسِس : تاریخ ارمنستان، تر جمه گئورگ نعلبندیان، تهران، تابان ۱۳۴۸.
۱۷. دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم: عیون الاخبار، چاپ قاهره ،ج ۱، ۱۹۲۵.
۱۸. دینوری، ابوحنیفه احمد:اخبار الطوال، به کوشش گرگاس، لیدن،۱۸۸۸.
۱۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین: محاضرات الادباء ، بیروت، ۱۹۶۱م.
۲۰. سهروردی، شهاب الدین یحیی :الواح عمادی(ازمجموعه آثار شیخ اشراق) به تصحیح سیدحسن نصر، تهران ۱۳۴۷.
۲۱. سهروردی، شهاب الدین یحیی :مجموعه مصنّفات فارسی شیخ اشراق(به کوشش سید حسین نصر)،ج ۴،تهران،[بی نام]، ۱۳۵۰ .
۲۲. سهروردی، شهاب الدین یحیی: پرتو نامه (ازمجموعه آثار شیخ اشراق) به تصحیح سیدحسن نصر، تهران ۱۳۴۷.
۲۳. طبری، محمد بن جریر: تاریخ الامم و الملوک ، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۹.
۲۴. طرطوشی : سراج الملوک، ، قاهره، [بی تا].
۲۵. عامری، ابوالحسن محمد: السعاده و الاسعاد: به کوشش مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۲۶. فارابی، ابونصر: آراء اهل مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۴
۲۷. فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه ، به تصحیح ژول مول،تهران سخن،چاپ سوم، ۱۳۷۱.
۲۸. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران،۱۳۳۳ .
۲۹. لغت فرس، [بی نام] به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۹.
۳۰. مجمل التواریخ والقصص: [بی نام]، به تصحیح محمدتقی بهار،تهران،۱۳۱۸.
۳۱. مسعودی، ابوالحسن علی: مروج الذهب و معادن الجوهر، به کوشش شارل پلا، بیروت،ج۱،۱۹۷۹-۱۹۶۵.
۳۲. مسعودی، ابوالحسن علی:التنبیه والاشراف: ،به کوشش دخویه، لیدن،۱۸۹۴.

۳۳. نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی: سیرالملوک(سیاست نامه) : به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،چ ۷، ۱۳۸۳.
۳۴. نظامی، جمال الدین ابومحمدالیاس ابن یوسف : هفت پیکر، به اهتمام عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،چ اول، ۱۳۷۳.
۳۵. نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب:[بی نام]،به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران،۱۳۵۴.
۳۶. هرودت، هالیکارناسی: تواریخ، ترجمه هادی هدایتی، تهران ۱۳۳۶.

۱-۲- خارجی[1]

1- Agathias Schoastikos, history.Vol.II.
2- Agathias Scholatikos,"The life of juistinianus, Vol.II.
3- Ammien Marcellin,: History, Vol .4,18, 24.
4- Appianus, history of Syria.
5- Dio Cassius,roman history.tra:E.cart, London-combridg,1945
6- Grosse Der Alcibiades,tran: Friedlander, Bonn , 1921.
7- Herodian, tra: c.r.whittaker, London, 1969.
8- Herodotus: historis, all Vol.
9- Moses Xorenaci, history of Armenia.
10- Ostrogorsky.G. History of the Byzantine State, tr.J.Hussey (New Brunswick NJ, 1999), 102, quoting sebeos as translated by the macler.
11- Plato: "Laws, Republic" IV, English translation: B.Jowettt, New York, 1937, p. 716.
12- Publius Corneilus taccitus: Historia.
13- Strabo: geographic, Vol. IX&XI.
14- Xenophon: Curou paideia, all Vol.

[1] - اصل منابع خارجی از سایت های اینترنتی زیر گرفته شده است:

- http://www.iranchamber.com.
- http://www.cais-soas.com.
- http://farsibooksonline.blogspot.com.
- http://www.avesta.org.

۲- پژوهش ها:

۲-۱- فارسی

۱- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی: اسطوره زندگی زرتشت: تهران، نشر چشمه و نشر آویشن، چ دوم، ۱۳۷۲.

۲- آموزگار، ژاله: تاریخ اساطیری :تهران، سمت، چ دوم،۱۳۷۶.

۳- ابوالقاسمی، محسن: راهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱و۲ ،تهران، سمت،.۱۳۸۵.

۴- استنفورد، مایکل: درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه: احمدگل محمدی، تهران، نی، چ دوم،۱۳۸۴.

۵- اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران ، امیر کبیر، چ دوم،۱۳۷۲.

۶- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه علی پاشا صالح، ج۱، چ اول، ۱۳۳۳.

۷- بریان، پی یر: تاریخ امپراطوری هخامنشیان، از کورش تا اسکندر، ترجمه: مهدی سمسار، ، تهران، زریاب، ج ۱ و ۲، چ دوم، ۱۳۷۸.

۸- بویس، مری: تاریخ کیش زرتشت، ترجمه،همایون صنعتی زاده، ، تهران، توس، ج ۱و۲، ۱۳۷۵-۱۳۷۴.

۹- بهار، محمد تقی: ترجمه چند متن پهلوی، تهران ۱۳۴۷.

۱۰- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران: مهرداد بهار، تهران،توس، ۱۳۶۲.

۱۱- بهار، مهرداد:اساطیر ایران: مهرداد بهار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۱۲- بیانی، شیرین: تاریخ ایران باستان(از ورود آریائیها به ایران تا پایان عهد هخامنشی) ، تهران، سمت ۱۳۸۱.

۱۳- بیژن، اسدالله: سیرتمدن و تربیت در ایران باستان، تهران، ابن سینا،۱۳۱۶.

۱۴- پلوتارکوس: حیات مردان نامی، ترجمه: رضا مشایخی، تهران، ققنوس،چ چهارم، ج۱تا۴، ۱۳۷۹.

۱۵- پیرنیا، حسن : تاریخ ایران باستان، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ج ۱تا۳، چ چهارم،۱۳۸۶.

۱۶- تفضلی، احمد: شهرستان های ایران شهر، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران،ج ۲، ۱۳۶۸.

۱۷- تفضلی، احمد:تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن،۱۳۷۶.

۱۸- ثروت، منصور: خردنامه، «پند نامه انوشیروان عادل»، تهران، ۱۳۶۷.

۱۹- ثروتیان، بهروز: برسی فرّدرشاهنامه فردوسی، تهران، تهران،۱۳۵۰.

۲۰- حقدار، علی اصغر:قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی از فارابی تا نائینی،تهران، کویر،۱۳۸۴.

۲۱- خدادادیان، اردشیر:ایران باستان، تهران، به دید،ج ۱تا۴، چ دوم، ۱۳۷۸.

۲۲- دوستخواه، جلیل: اوستا ،تهران، ۱۳۸۱.

۲۳- دیااکونف، ایکورمیخائیلوویچ: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

۲۴- رضایی، عبدالعظیم: تاریخ ۱۰۰۰۰ساله ایران، تهران، اقبال، ج۱، ۱۳۷۱.

۲۵- زرین کوب، عبدالحسن: تاریخ مردم ایران-کشمکش با قدرت ها، تهران، امیر کبیر،ج ۱، ۱۳۶۴.

۲۶- سامی، علی: تمدن ساسانی، شیراز، وزیری، ۱۳۴۲.

۲۷- سیار، پیروز:کتابهایی از عهد عتیق، تهران نی ۱۳۸۰.

۲۸- صدیق، عیسی: تاریخ و فرهنگ ایران: تهران،شرکت سهامی طبع کتاب،چ دوم، ۱۳۴۶.

۲۹- صفا، ذبیح الله :تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، ۱۳۳۶.

۳۰- صفا، ذبیح الله: آیین شاهنشاهی ایران،تهران،دانشگاه تهران،۱۳۴۶.

۳۱- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳.

۳۲- عباس، احسان: عهد اردشیر، ترجمه : محمدعلی امام شوشتری، تهران ۱۳۴۸.

۳۳- عریان، سعید:متون پهلوی، تهران، ۱۳۷۱.

۳۴- علومی، رضا: فلسفه تاریخ شاهنشاهی ایران، تهران، ایران نوین،۱۳۵۱.

۳۵- فن گوتشمید، الفرد: تاریخ ایران و ممالک همجوارآن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران، ققنوس،۱۳۸۲.
۳۶- قائمی، محمد: هخامنشیان در تورات،اصفهان،تأیید،۱۳۴۹.
۳۷- کار، ادوارد هالت: تاریخ چیست، ترجمه: حسن کامشاد، تهران،خوارزمی،چ پنجم، ۱۳۷۸.
۳۸- کریستنسن، امانوئل آرتور: ایران در زمان ساسانیان: ترجمه: رشید یاسمی، صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸.
۳۹- کناوت، ولفگانگ: آرمان شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی، ترجمه: سیف الدین نجم آبادی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.
۴۰- کهزاد، احمد علی:تاریخ افغانستان، کابل، انتشارت میوند، ج ۱تا۳، چ دوم، ۱۳۸۴ ه.ش.
۴۱- کریمی بختیاری، سیروس: تاریخ ایران به روایت شاهنامه،تهران، آفتاب هنر، چ دوم، ۱۳۷۵.
۴۲- گرانتفسکی، ایوانف و....: ایران باستان، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران، ۱۳۵۹.
۴۳- گرشویچ، ایلیا: تاریخ ایران دوره هخامنشیان (کمبریج)، ترجمه: مرتضی ثاقب فر،تهران، جام، ۱۳۸۵.
۴۴- گیریشمن، رومَن:ایران از آغاز تااسلام ،ترجمه:محمدمعین،تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی،۱۳۸۰.
۴۵- لطفی، محمد حسن :دوره آثار افلاطون، تهران، خوارزمی، ج۱تا۵، ۱۳۴۷.
۴۶- لوکوک، پی یر: کتیبه های هخامنشی: ، ترجمه: نازیلاخلخالی، تهران، فرزان،چ دوم، ۱۳۸۶.
۴۷- ماکیاولی ، نیکولو: شهریار:ترجمه: داریوش آشوری، تهران، پرواز، ۱۳۶۶.
۴۸- ماهیارنوابی، یحیی: ترجمه درخت آسوریک، تهران ۱۳۴۶.
۴۹- مجتبائی، فتح الله: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان،تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان،۱۳۵۲.
۵۰- محیط طباطبائی : تطور حکومت در ایران پس ازاسلام: ، تهران،بعثت، ۱۳۶۷.
۵۱- مشکور، جواد: ایران زمین، تهران، اشراقی، ۱۳۳۶.
۵۲- مشکور، جواد: جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران، انتشارات دنیای کتاب،۱۳۷۱.
۵۳- معین ، محمد:مزد یسنی در ادب پارسی، تهران، دانشگاه تهران، ج۱و۲،چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۵۴- میراحمدی، مریم: کتابشناسی تاریخ ایران در دوران باستان، تهران،امیرکبیر،۱۳۸۳.
۵۵- مینوی،مجتبی: نامه تنسر به گشنسب(تصحیح)، تهران، چ دوم، ۱۳۵۴.

۵۶- نولدکه، تئودور:تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان به روایت طبری، ترجمه: عباس زریاب، تهران، ۱۳۵۸.
۵۷- هدایت، صادق: زند وهومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۲.
۵۸- یار شاطر، احسان؛ بیکرمان- ا.د.ه.بیوار و...: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر،۱۳۸۳.
۵۹- یانگ، ژولیوس: داریوش اول پادشاه پارس، ترجمه : منشی زاده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.

۲-۲- خارجی [۲]

1. Baily. H.W.: Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, Oxford, Seprint 1971, 1943.
2. Boyce. M.: A History of Zoroastriansm, Vol. II, Leiden-KÖln, 1982.
3. Collins. R: The Medes and Persians Conquerors and Diplomats", London: Cassell & Company Ltd., 1974.

[۲]- ترجمهٔ تمام متون اوستایی و پهلوی از وب سایت زیر گرفته شده است:

- http://www.avesta.org.

4. Cult. M : mythe et cosmologie dans L' Iran ancient, Paris. 1963.
5. Darmesteter. James: vndidad Translated, From *Sacred Books of the East*, American Edition, 1898.
6. Darmesteter. James: Yashtha: Translated, From *Sacred Books of the East*, American Edition, 1898.
7. Dhabha, B.N: the Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913.
8. Duchesne-Guillemin: La Religion de l' Iran ancien, Paris, 1962.
9. Dumezil. G.: Naissance d'archenge, Paris, 1945.
10. Freyer, hans: wetgeschichte europas, Stuttgart, 1945.
11. Geldner: Yasna Based on edition of, *Avesta, the Sacred Books of the Parsis,* Stuttgart, 1896.
12. Geldner: Siroza: Based, *Avesta, the Sacred Books of the Parsis,* Stuttgart, 1896.
13. Giullemin .D: Heraclitus and Iran", in History of Religions, Vol.3.
14. Henning, W. B.: *Zoroaster: Politician or Witch-Doctor*? Ratanbai Katrak Lectures 3, (1949), Oxford, 1951.
15. Herzfeild. E.: The Persian Empire, Wiesbaden, 1968.
16. Jaeger. W.: Aristotle, Oxford, 1962, p.135.
17. Kent, R.G.: Old Persian, New Haven, 1953.
18. Kramer, S. N: History Begins at Sumer, New York, 1959.
19. Lambton. K. S.: Reflection on the iqta" in Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton A. R. Gibb, Leiden, 1965.
20. Macdonell and Keith: "vedic index of names and subjects", Vol. I, London, 1912.
21. Mackenzie. D: A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971.
22. Malandra. W: An Introduction To Ancient Iranian Religion: Readings From The Avesta An Achaemenid Inscription, Minneapolis, 1983.
23. Nyberg: Hilfsbuch des Pahlavi, Uppsala, Vol. II, 1931.
24. Olmsted: History of the Persian Empire,Chicago,1956
25. Pritchard. J. B: the Ancient Near East, Princeton, 1985.
26. Rogers W: history of ancient Persia", V I, 1929, p. 139.
27. Sanjana: Dinkard, madan, 2 Vols (pt I, books III-V, pp 1-475; pt II, books VI-IX, pp. 473-953), Bambay, 1911.
28. Skjaervo. P. O.: Thematic and Linguistic Parallels in the Achaemenian and Sasanian Inscriptions.
29. Szemerenyi.O: Four Old Iranian Ethnic Names: Scythian, Skudra, Sogdian, Wien, 1980.
30. West: bodahesh Translated, from *Sacred Books of the East*, volume 5, Oxford University Press, 1897.
31. West: dadestane dinak Translate, from *Sacred Books of the East*, volume 18, Oxford University Press, 1882.
32. West: Menog I kherad: Translate, from *Sacred Books of the East,* volume 24, Oxford University Press, 1885.
33. West*: Yatkar I zariran: The Sacred Books and Early Literature of the East, Volume VII: Ancient Persia*.
34. Zaehner. R. C: Zurvan. A Zoroastrian Delima, Oxford, 1955.

۳- مقالات

۳-۱- فارسی

۱. خالقی مطلق، جلال: نام ایران در دوره باستان، ایران شناسی؛ ش ۴، ۱۳۷۱.
۲. خان ملک یزدی، محمد: نیکی از نظر ایرانی و شهریاری بر پایه نیکی: آئین کشورداری ایرانیان، ش۱، ۱۳۵۳.
۳. ذکاء، یحیی : درفش شاهنشاهان هخامنشی، انجمن فرنگ و ایران باستان، ش ۳، مهر۱۳۴۳.
۴. سلیم، غلامرضا: شهریاری ایران در خدمت ملت و حفظ استقلال و فرهنگ ملی، آئین کشورداری ایرانیان، ش ۱، ۱۳۵۳.
۵. شکی، منصور: ساسان که بود؟، مجله ایران شناسی، سال دوم، ش ۱، ۱۳۶۹.
۶. مشکور، محمد جواد مقاله"مقام شا در ایران باستان: " درنامه باستان(مجموعه مقالات محمدجواد مشکور)، به اهتمام: سید میرمحمد صادق و نادر جلالی،تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطاالعات فرهنگی،چ اول، ۱۳۷۸.
۷. منتظم، حسین: واژه شاه در شاهنامه؛ مجله ره آورد، ش۷، ۱۳۶۴.

۳-۲- خارجی

1. .Rawlinson, H. C.: Notes on a Newly Discovered Clay Cylinder of Cyrus the Great. JRAS, 12. 1880.
2. Carnoy. A. J.: Zoraostriansim", Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol. XII, 866.
3. Colpe,C.: Die Religion der parthezeit, in: ZDMG, XVII, Wiesbaden,1969
4. Daryaee.T: The Coinage of the Queen Boran and its Significance for the Late Sasanian Imprial Ideology" in BAI, 1999.
5. Eilers, W.: Le texte cunéiforme du Cylinder de Cyrus, Acta Iranica II, 1974.
6. Gershevitch. I: The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959.
7. Gnoli: Farr in Encyclopedia Iranica, IX, London, New York, 1989.
8. Harmatta, J.: Les modèles littéraires de l' édit Babylonien de Cyrus, Acta Iranica 1, 1974.
9. Henning, W. B.: The Disintegration Of The Avestic Studies, in Acta Iranica XV, Belgium: 1977.
10. Idem: A Persian Painting Illustrating Ephedra, Leading to Its Identity as Soma," *Journal of Central Asia* 8, 1985.
11. Lecoq. P.: UN Aspect De La Politique Religieuse De Gumata,"in Res Orintales, VII, Leuven, 1955.
12. Lecoq. P: Ahura Mazda ou Xvarnah? In Orientalia J.Duchesne – Gullemen emerito oblate, Acta Iranica 23, Leiden, 1984.
13. Mackenze. D.: The Sasanian Rock Riliefs at The Bishapur: Part 2, in Iranische Denkmaller, Berlin, 1981.
14. Malek, Hodge Mehdi & Sarkhosh Curtish. Vesta: History and Coinage of the Sasanian Queen Bôrān (AD 629- 621)", The Numismatic Chronicle 158, 1988.
15. Mosig-Walburg: Zu einigen Prägungen sasanidischer Herrescher, Iranica Antiqua, 32, 1997.
16. Neusner.J: Parthian Politica Ideology in Iranica Antiqua, III, 1963.

but among them were kings who were Ideal regarding others. In accordance with narrated and unarrated works left from them and reports which were made by non-Iranian researchers, even some of them contemporary, their idealness is provable.

Keywords: king-Iran zamin[1]- mazdaism- training and education- operation.

[1]- Original land of Iran.

Abstract

The history of sovereignty system in Iran before Islam is one of the most important issues in history so that investigating and under standing of Iran history before Islam without considering it, is impossible. The indicators left from that time were important in Iran after Islam and Islam history was influenced by it to. That ruling system was affected from Geographic-politic and religious culture in region because it was including so much larger areas that now it is. In that system the king himself was at the top point of all affairs, the position which for Iranians before Islam was a divine blessing and only some special kind of human race could deserve, and it must keep this divine blessing for the sake of religion, justice and servicing people. Although the king before Islam owned the absolute power, the training and education which had roots in their religion, justice and custom had brought up them in such a way that they keep themselves from obstinacy. After all these specifications, the king should possess the king majesty, and this majesty is conditioned to deserve, and the deservedly

Means the king should follow the religious and admitted moral rules. It is obvious that these unwritten rules are of the everlasting value, because are the divinity command and competent kings were always its supporters. Although generalizing these cases to all the kings before Islam is not true,